

گفت آن یار کز و کشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدامی کرد

Rowshangar Publication Vol.4, Issue. 36, May 2010

شماره ۳۶

ماهنامه روشنگر. سال چهارم. شماره ۳۶. می ۲۰۱۰



جویبار، آمد، از باغ بدر

سرد و کف کرده به هنگام سحر

گاه چون مار به خود می پیچید

گاه چون شعله بر آورده شرر

آب نه، اشک روان کوی بود

اشک نه، سوز دل و خون جگر

فاک دلمرده، به کامش چون زهر

کل صد برگ، به رویش پر پر

گفت شوریده سر و نعره زنان

که بیاورده ام از باغ خیر

چه نشستید درین ویرانی

پنج سرو دگر انداخت تبر

تظاهرات مردم افغانستان بر علیه اعدام های ایران



سیامک ستوده

تظاهرات اخیر مردم افغانستان در برابر کنسولگری ایران در جلال آباد، بر علیه اعدام ها در ایران، از اهمیت

زیادی برخوردار می باشد. این تظاهرات بر علیه اعدام نه فقط 5 زندانی سیاسی که اخیرا در ایران توسط جمهوری جنایتکار اسلامی به حلقه دار سپرده شدند، بلکه همچنین در اعتراض به اعدام های وحشیانه مهاجرین افغان در ایران انجام گرفت.

در این تظاهرات، شرکت کنندگان، ضمن در دست داشتن پلاکاردهای متعددی که حاوی تصاویر فرزند کمانگر و دیگر اعدام شدگان سیاسی بودند، در شعارهایشان نیز تشابه زیادی با شعارهای تظاهر کنندگان در ماه های اخیر در ایران به چشم می خورد. بعلاوه، سوزاندن عکس خامنه ای و احمدی نژاد و لگد کوب کردن عکس های آنها که با نفرت و انزجار خاصی انجام میگرفت، حکایت از همدلی و همدردی مردم دو کشوری می کرد که سی سال است زیر پنجه های خون آشام مذهب



بشمار می رفت. با اینحال نشان از همبستگی هر چه بیشتر میان ملتها بر علیه جنایات جمهوری ننگین اسلامی بود.

برای دامن زدن به این همبستگی بین المللی ما ایرانیان نیز در گردهمایی های خود در خارج از کشور، می بایست هر جا که به اعدامهای اخیر زندانیان سیاسی در ایران اعتراض می نمایم، بر

علیه اعدام مهاجرین افغان در

ایران نیز اعتراض نموده، بلا استثناء خواست آزادی زندانیان افغانی و توقف اعدامهای آنها را نیز در کنار خواسته های خود قرار دهیم.

در این راستا همه عناصر و نیروهای مترقی و انقلابی باید در هر گردهم آیی و تجمعی که در خارج از کشور در اعتراض به اعدام زندانیان سیاسی در ایران، بدون اشاره به اعدام مهاجرین افغانی و اعتراض

به آن، برگزار می شود، بیا خواسته اعتراض نمایند. قربانیان تیغ خونین حکومت مذهبی در ایران، از هر نژاد و ملتی که باشند، باید بدون هیچگونه تمایزی، مورد حمایت قاطع ما قرار گیرند.

در حال حاضر، طبق آمار عفو بین الملل، در ایران چهار هزار زندانی افغان بسر می برند که سه هزار تن آنان به جرم حمل مواد مخدر (که فراتر از مقدار معینی حمل آن در ایران می تواند با مجازات مرگ روبرو گردد) در خطر مرگ قرار دارند.

تجمع نموده، انزجار و نفرت خود را به جلادان اسلامی در ایران ابراز نمودند. فشار و خشم تجمع کنندگان در برابر پاسگاه مرزی بحدی بود که نزدیک بود درب آهنی بزرگ پاسگاه را که مرز ایران و ترکیه را از هم جدا و ماموران جمهوری اسلامی نیز در آنسوی آن ایستاده بودند، از جا بکنند که با دخالت رهبران راه پیمائی از اینکار

قوانین و وحشیگری های خود مذهب نیز بود.

نکته جالب دیگر در اعتراضات اخیر مردم و کارگران در ایران و افغانستان طی هفته های اخیر این بود که در حالیکه در بیانیه های اول ماه می در ایران، کارگران ایران حمایت قاطع خود را از کارگران مهاجر افغانی، بر علیه سرکوب و تبعیضاتی که در ایران به آنها روا می شود، ابراز

داشتند، مردم افغانستان

نیز متقابلا در تظاهرات خویش حمایت خود از مردم ایران و نفرت و انزجار خود از اعدامهای اخیر را با صدای بلند فریاد زدند و روح انترناسیونالیستی قابل توجهی را از خود به معرض نمایش گذاردند. امید است که ادامه این نوع حرکات مشترک در هر دو کشور، نه تنها همبستگی

بین المللی میان آنها را در مبارزه شان بر علیه دولت های مذهبی بیش از پیش بیافزاید، بلکه دامنه جنبش ضد مذهبی در ایران را به آنسوی مرزها گسترش داده، افغانستان را نیز به سنگر دیگر مبارزه بر علیه حکومت مذهبی و اسلام تبدیل نماید. علاوه بر این، کردهای ترکیه نیز روز جمعه در یک حرکت پرشکوه، در طی راهپیمائی بسوی نقطه ی مرزی، دست به اعتراض پر سر و صدائی بر علیه اعدامهای زندانیان سیاسی در ایران زدند، و در نقطه مرزی موسوم به سرو،



ممانعت بعمل آمد. سخنرانان کرد و ترک و بدنبال آندو یک زن سالمند کرد، در سخنرانیهای خود جمهوری اسلامی را بخاطر اعمال جنایتکارانه اش محکوم نمودند. شعارهای راهپیمائی از این قرار بود: زنده باد آزادی و برابری/ زنده باد برادری خلقها/ این وحشیگری ایران را محکوم میکنیم... حکومت ایران بیشرف... شهیدان زنده اند... کرد کشتی بس است... ایران مواظب باش... صبر ما هم پایانی دارد. در این راهپیمائی جای اعتراض به اعدام مهاجرین افغانی کم بود و نقصانی در آن



جنایتکار اسلام و عاملین تبه کار آن دست و پا می زنند.

هر چند در این تظاهرات بدلیل وحشت و رعب مذهبی ی حاکم بر افغانستان، بظاهر شعارهای ضد مذهبی به چشم نمی خورد، ولی بطور مشخصی وجود جو ضد مذهبی در آن موج میزد. از اینرو، تظاهرات مزبور نه تنها بیان همدردی و اعتراض و عمل مشترک مردم دو ملت بر علیه دولت مذهبی، بلکه مظهر تنفر و انزجار مشترک آنها از





ماهنامه روشننگر
Rowshangar
 www.rowshangar.ca
 rowshangar1@yahoo.com

Publisher : Roshangar
 Editor in Chief : Siamac Sotudeh
 Managing Editor : MF Shiravand
 Editor : Alireza Darabi
 Interactive Media : Babak Azad

Published articles in Rowshangar Publications reflect the opinion of the authors and not of Rowshangar Paper or its editorials.

سردبیر: سیامک ستوده

ویراستار: علیرضا دارابی

گرافیک و صفحه آرایی: وداد پایا

تیراژ: کانادا 5000 نسخه

تورنتو، مونترآل، اتاوا، نیویورک، هیوستون، سندیه گو، دالاس

روشننگر در اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ مفهوم آزاد است. مطالب خود را به فارسی برای ما ارسال کنید. از پس فرستادن مطالب معذوریم.

مقالات مندرج در نشریه روشننگر، بیانگر نظرات نویسندگان آنها بوده و مسئولیت مطالب بر عهده نویسندگان آنها می باشد.

Tel:(905) 237-6661

لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

100	تورنتو	آگهی
60	تورنتو	آقای خوزستانی
100	تورنتو	دوستار روشننگر از آمریکا
20	آمریکا	خانم توران
20	آمریکا	آقای ذبی
100	مونترآل	آقای حسین
80	تورنتو	خانم سیمین
180	تورنتو	خانم سهیلا
50	تورنتو	خانم نادیا
100	تورنتو	خانم روناک
20	تورنتو	پرویز
20	تورنتو	آقای محمد از تورنتو
20	تورنتو	آقای پیام
50	تورنتو	آقای شیراوند
20	تورنتو	آقای سیامک
20	تورنتو	آقای کامیار
-----	-----	-----
1040		جمع



**من درد مشترکم
 مرا فریاد کن**

رفقا دوستان و خواننده گان عزیز روشننگر ما در تلاش هستیم که روشننگر را در تیراژی وسیع و بالا در اروپا منتشر و پخش کنیم. ما از فرانکفورت شروع کردیم و الان در حال رشد در شهرهای دیگر آلمان و اروپا هستیم. استقبال گسترده خواننده گان و نایاب شدن نشریه در زمان کوتاه گواهی این امر است. کپی و چاپ نشریه تا کنون در آلمان فقط از طریق کمکهای مالی یکی دو نفر از رفقا انجام گرفته و این راه حل درازمدت نیست و آنهم بدو دلیل: اول مخارج چاپ نشریه فقط به دوش یکی دو نفر است و ثانيا چاپ آن در تیراژ کم بسیار گران است.

دوستان رفقا و خواننده گان عزیز
 روشننگر نشریه است مستقل رادیکال و افشاگر و این ان چیز است که کمبودش بسیار احساس می شد و استقبال کم نظیر آن دلیل ساده اش هست. ما برای چاپ و پخش آن در اروپا به کمکهای شما هم برای چاپ و هم برای پخش نیازمندیم. کمکهای مالی شما هر چقدر که هم ناچیز باشد برای ما مهم و حیاتی است. هر ایورو و هر سنت شما تیریست بر پیکر جهل و خرافات بر پیکر مذهب و سیستم ضدبشری سرمایه داری حامی ان. شما می توانید کمکهای مالی خود را از اروپا و در اروپا به حساب زیر واریز کنید.

روشننگر اروپا
 شماره حساب 305072536
 کد بانکی 500 502 01
 Sparkasse Frankfurt/M
 Germany
 IBAN :
 DE 58 5005 0201 0305 0725 36
 SWIFT-BIC : HELADEF 1822

آدرسهای تماس با روشننگر
 CEES
 P.O BOX 55338 300 Borough
 Drive
 Scarborough, Ontario
 M1P - 4Z7
 CANADA
 Tel & Fax :
 (905 237 66 61)
 rowshangar1@yahoo.com



www.bazr1384.com
 www.bazr1384.blogfa.com
 Email: bazr1384@gmail.com

جنبش دانشجویی به مبارزه خانواده جان باختگان می پیوندد!
درهای دانشگاه را می شکنیم!
در کنار خانواده های تمام جان باختگان ایستاده ایم!
پرنده دیگری از آسمان خلق اعدام شد!

گیرم که می زنید،
 گیرم که می برید،
 گیرم که می کشید

با رویش ناگزیر جوانه ها چه می کنید؟

امروز صبح شیرین علم هولی، فرزند کمانگر، علی حیدریان، فرهاد وکیلی و مهدی اسلامیان اعدام شدند. شیرین را بعد از منتهای شکنجه اسلامی، بخوانید تجاوز اعدام کردند. این زن را فقط برای خودش اعدام نکردند، او را بالای دار بردند تا ضربتی ترین نیروی مبارزات یکساله اخیر را مرعوب کنند. شیرین اعدام شد تا دختران جسور با صورتهای پوشیده و سنگ در دست حساب کار خود را بکنند.

علی و فرهاد و مهدی را نیز ماهها شکنجه قرون وسطایی کردند تا وادار به همکاری و قبول اتهامات واهی کنند که نشد. اما فرزند کمانگر به دریا رسید. همانطور که می خواست و دایم در طول مسیر می پرسید، بالاخره به دریا رسید. فرزند در میان دریای آرام، طوفانی بپا کرد. امواج سهمگینی براه انداخت. امواجی که بغیر از گردستان و محصلان فقیر وی، به سرتاسر شهرها و روستاهای ایران از خوزستان تا بلوچستان، خراسان و حتی تا کشورهای دیگر نیز طوفان بپا کرد. ماهی سیاه کوچولو اینبار فضای دیگری را می دید. نه از درون برکه و رودخانه و یا حتی دریای بزرگ، فضایی به گستره مبارزات انقلابی مردم را از درون سلول چند متری اش، از پشت میله های اوبن می دید. نگاهش به گستره انقلاب و به سرخی خون مردمی بود که برای آزادی و رهایی سینه در برابر گلوله سپر کردند.

راستی چه کرد این معلم که باید اعدام می شد؟

تمام سازمانها، نیروهای سیاسی و عفو بین الملل و ... دلایل نابجای دستگیری و شکنجه و حبس وی را برشمرده اند ولی نکته ای از قلم افتاده است. نکته را فقط ما دانش آموزان، دانشجویان و مبارزانی می دانیم که فرزند معلممان بود و رفیقمان. آری! نکته باقی مانده اینجاست: **فرزند مسلح بود، مسلح به آگاهی.**

رژیم جمهوری اسلامی اینرا فهمید. فرزند مسلح به پیشرفته ترین سلاح های دنیا بود. سلاح هایی که قلب ارتجاع و سرمایه را نشانه می رفت. وی از انبار مهمات خود ما را نیز مسلح می کرد. ما نه او را دیده بودیم و نه ارتباطی داشتیم ولی هر روز منتظر ایده مبارزاتی جدیدی از سوی فرزند بودیم. ایده هایی که در جریان روزهای پُر خون یکسال گذشته، بارها آنرا بکار بردیم. سلاحی که در تجمعاتمان در دانشگاهها دست بدست می شد و گاهآ شلیک. این مسأله رژیم را وادار کرد که او را اعدام کند. اما زهی خیال باطل که فرزند بیش از تصور آنها نیرو بسیج کرده بود و در روزهای آتی اینرا اثبات خواهیم کرد. در گردستان و بلوچستان و تمام نقاط ایران، در مدارس و میان دانش آموزان و معلمان، در دانشگاهها و مراکز آموزشی تا کوهستانهایی که آرزوی رهایی را به دل فرزند الهام کردند.

او سر خم نکرد. زانو نزد. کم نیامورد. به سیاه مذهبی و سبز علوی باج نداد. لحظه ای از یادآوری چشمان آبی دختر و پسر کوچولوهای روستاهای میان کوههای سر به فلک کشیده غافل نشد. او در برابر دشمن مردم ایستاده جنگید و در برابر آزادی و مبارزه برای رهایی به خاک افتاد.

همزمان با مذاکرات نمایندگان جنبایتکار جمهوری اسلامی ایران با اربابان امپریالیستش در اروپا، نیویورک، سازمان ملل و ... و در حالیکه نیروهای سازشکار چشم براه گشایشی دیگر هستند تا بتوانند به میدان قدرت بازگردند و اسلام خمینی را دوباره احیا کنند، جسم فرزند کمانگر را از ما گرفتند.

امروز 5 نفر اعدام شدند. این اعدامها هیچ هدفی نداشت بجز مرعوب کردن مبارزات رادیکال مردم، جوانان و جنبش دانشجویی. هنوز چند روزی از اعتصابات دانشگاهها نگذشته است که این جنایت انجام شد.

نشریه دانشجویی بذر از تمام نیروهای مبارز و انقلابی، دانشجویان و محصلان، اساتید دانشگاهها و معلمان مدارس، کارگران و زحمتکشان و ... می خواهد تا این اعدام را به موج مبارزه عادلانه ای تبدیل کنند. مبارزه ای که فرزند می خواست و می خواهد. مبارزه برای رهایی.

نشریه دانشجویی بذر - 19 اردیبهشت 89

گزارش مالی این ماه:

مخارج این ماه 1108 (\$1080) خرج چاپ، \$16 صندوق پستی، \$12 CVC خرج ماهیانه حساب بانکی) بوده که با توجه به \$1040 کمک مالی 40 دلار کسری داشته ایم. از اینرو، کل بدهی بالغ بر 555 دلار می شود که امیدواریم به همت دیگر خوانندگان روشننگر تسویه و ما از بار آن فارغ گردیم. در ضمن از سایر کمکهای رسیده از جانب خوانندگان در این ماه نیز بی نهایت متشکر و سپاسگزاریم.

چک کمک مالی خود را به نام:
Roshangar
و به آدرس روشننگر ارسال نمایند و یا از شماره حساب زیر برای واریز کمک مالی خود استفاده نمایند.

کانادا:
 TD Canada Trust
 Name: Roshangar
 Acct. # 03152 004 79065218649
 ABA (Rout No.): 026009593
 Switch Code:
 TDOMCATTOR

آخرین وصیت فرزند کمانگر



قلم بتید
زندانی، زندانی
راه، عشقم را و انسان
بشکند. زندانی که
میکرد چون " بره
ماههست بندی
دیوارهایی به بلندای

آقای اژه ای، بگذار
ماههست که در
که قرار بود اراده ام
بودم را در هم
باید آرام و رام
ای سر بره "،
زندانی هستم با
تاریخ.

دیوارهایی که قرار بود فاصله ای باشد بین من و مردم که دوستان
دارم، بین من و کودکان سرزمین فاصله ای باشد تا ابدیت، اما من هر
روز از دریچه سلولم به دور دستها میرفتم و خود را در میان آنها و مثل
آنها احساس می کردم و آنها نیز دردهای خود را در من زندانی میدیدند و
زندانی بین ما پیوندی عمیق تر از گذشته ایجاد نمود.

قرار بود تاریکی زندان معنای آفتاب و نور را از من بگیرد، اما در زندان
من روئیدن بنفشه را در تاریکی و سکوت به نظاره نشستم.

قرار بود زندان مفهوم زمان و ارزش آن را در ذهنم به فراموشی بسپرد
، اما من با لحظه ها در بیرون از زندان زندگی کرده ام و خود را دوباره
به دنیا آورده ام برای انتخاب راهی نو.

و من نیز مانند زندانیان پیش از خود تحقیرها، توهینها و آزارها را ذره
ذره، با همه وجود به جان خریدم تا شاید آخرین نفر باشم از نسل رنج
کشیدگانی که تاریکی زندان را به شوق دیدار سحر در دلشان زنده نگه
داشته بودند.

اما روزی محاریم خواندند، می پنداشتند به جنگ خدایشان رفته ام و طناب
عدالتشان را بافتند تا سحرگاهی به زندگیم خاتمه دهند و از آن روز
ناخواسته در انتظار اجرای حکم میباشم. اما امروز که قرار است زندگی
را از من بگیرند با عشق به همنوعانم تصمیم گرفته ام اعضای بدنم را به
بیمارانی که مرگ من میتواند به آنها زندگی ببخشد هدیه کنم و قلبم را با
همه عشق و مهری که در آن است به کودکی هدیه نمایم .

فرقی نمیکند که کجا باشد بر ساحل کارون یا دامنه سیلان یا در حاشیه
کویر شرق و یا کودکی که طلوع خورشید را از زاگرس به نظاره می
نشیند، فقط قلب یاغی و بیقرارم در سینه کودکی بتید که یاغی تر از من
آرزوهای کودکیش را شب ها با ماه و ستاره در میان بگذارد و آنها را
چون شاهدهی بگیرد تا در بزرگسالی به رویاهای کودکی اش خیانت نکند،
قلبم در سینه کسی بتید که بیقرار کودکانی باشد که شب سر گرسنه بر
بالین نهاده اند و یاد حامد دانش آموز شانزده ساله شهر من را در قلبم زنده
نگهدارد که نوشت: "کوچکترین آرزویم هم در این زندگی برآورده
نمیشود" و خود را حلق آویز کرد.

بگذارید قلبم در سینه کسی بتید مهم نیست با چه زبانی صحبت کند یا
رنگ پوستش چه باشد فقط کودک کارگری باشد تا زبری دستان پینه بسته
پدرش ، شراره طغیانی دوباره در برابر نابرابریها را در قلبم زنده
نگهدارد.

قلبم در سینه کودکی بتید تا فردایی نه چندان دور معلم روستایی کوچک
شود و هر روز صبح بچه ها با لبخندی زیبا به پیشوازش بیایند و او را
شریک همه شادی ها و بازیهای خود بنمایند شاید آن زمان کودکان طعم
فقر و گرسنگی را ندانند و در دنیای آنها واژه های زندان ، شکنجه ، ستم
و نابرابری معنا نداشته باشد.

بگذارید قلبم در گوشه ای از این جهان پهناورتان بتید فقط مواظبش باشید
قلب انسانیت که ناگفته های بسیاری از مردم و سرزمینش را به همراه
دارد از مردمی که تاریخشان سراسر رنج و اندوه و درد بوده است.
بگذارید قلبم در سینه کودکی بتید تا صبحگاهی از گلویی با زبان مادریم
فریاد برارم:

من ده مه وی بیمه بایبهبخوشه ویستی مروف به رم بو گشت سوچی نه
م دنیاییه"

معنی شعر: می خواهم نسیمی شوم و پیام عشق به انسانها را به همه جای
این زمین پهناور ببرم

فرزاد کمانگر

(بند بیماران عفونی، زندان رجایی شهر کرج)

مورخ 8/10/87

تاریخ نگارش 2/10/87 بند امنیتی 209 اوین

رهرو

کنون بنگر

در این ناقوس بد اهنگ

بر این ویرانی دلتنگ

که این زخم است

که این فون است

که این مرگ است

تپسم در سرایی سرد و تو فالی

تو گویی این جهان

اینسان دگرگون است!

درون نیمه ها هر شب

شیفتون است

به زیر پنبه ظلمی پنین ویران

گلوئی شیرین و فرزادها

هیبت چه گلگون است

به روی صبح آزادی

می بندند فورشید جهان افروز

و شب را

بر سر هر برزنی بر پای می دارند

بوانان را چه باک امشب

که از پشمانشان

بر پیکر این ظلمت تیره

طلوع صبح میبوشد

جهان برده ز یاد انگار

تمام نا مرادی ها

که تاریخ هزار افسانه دلتنگ

فسانه در فسانه میدهد پیغام

بیا با هم که برداریم

تمام پرده های میله و نیرنگ

تا آنجا

که بیدار تمام فطرت تاریخ

(سیمین)



نامه ای از مهدیه گلرو به یاد هم بندی اعدام شده اش

(شیرین علم هولی آتگاه)

با ما بودی ، بی ما رفتی ، چو بوی گل ، به کجا رفتی

با ما بودی ، بی ما رفتی ،

چو بوی گل ، به کجا رفتی

ما شنبه شب را در حالی گذرانیدیم که در نبود شیرینمان تلخ ترین لحظه
های زندان را سپری کردیم، شبی تاریک و بیم افزا که هر ثانیه اش
برای ما که در حسرت دیدار شیرین بودیم به بلندای قرن ها می گذشت .
تلفن بند نسوان از عصر شنبه قطع بود و این بر نگرانی ما می افزود،
همه کنار هم در اتاقی بودیم که از آن خود ما بود و شیرین که از همه ما
بیشتر رنج حبس را چشیده بود، بیشتر مشتاق این تفکیک اتاق بود، اما
اولین آزادی از این اتاق با کلیه وسایل شیرین بود!

آن شب کسانی که سالهای دور نیز روزگاری را در اوین گذرانده بودند،
از خاطر اتشان می گفتند، از عزیزانی که به ناگاه در تاریکی گم می شدند
و به نور ابدی آزادی می رسیدند، ساعتی را با خاطرات تلخ کسانی
گذرانیدیم، که روزی ناباورانه رفقایشان را به مسلخ گاه اعدام فرستاده و تا
پشت درهای آزادی بدرقه اشان کرده بودند و تحسین می کردیم، مقاومت
آهنگین زنانه، که زیر بار مرگ یاران و غروب دوستی هایشان شجاعانه
ایستاده اند، تا روزهای خوبی را برای نسل های بعد به ارمغان آورند و
اما زهی خیال باطل که دور تسلسل ظلم ادامه دارد و دیری نگذشت که
عیار صیوری ما محک خورد، وقتی سراسیمه شیرین را بدون
خداحافظی از ما جدا کردند، گویی طناب دار او را فریاد می زد و امید
داشت کورسویی از ترس در چشمان همچون عقابش ببیند اما نیک می
دانم که شجاعت شیرین تاریکی نیمه شب اوین و سختی طناب دار را به
سخره گرفته بود .

هر ثانیه به سختی می گذشت و ما در انتظار بودیم تا خبری از شیرین
بگیریم، وقتی 10 دقیقه قبل از خاموشی (9:50) به بهانه اشتباه گفتن نام
پدر، شیرین را بردند، حتی لحظه ای به گمانمان نیامد که شاید دیگر
دیداری در پی این جدایی نباشد. اشتیاق شیرین به زندگی و پیشرفت و
تلاش او در مطالعه شبیه کسی بود که تنها چند روز از بازداشتش گذشته
و بزودی هم آزاد خواهد شد؟! ای وای که چه شبی گذشت!؟

آمار صبح یکشنبه بر دوش ما سنگینی می کرد که دیگر اطمینان یافته
بودیم که دست قساوت بار دیگر مبارزی، آن هم شیرینی از خطه
کردستان را به طناب دار سپرد، که کوه های کردستان در برابر
مقاومتش به سطوح می آمدند، اما باورش سخت بود و غیر ممکن، از
اخبار ساعت 14 شنیدیم که طناب دار بر گردن شیرین بوسه زده است و
باورمان شد که، آری دیگر شیرین باز نخواهد گشت و ما که تنها در
خاطرات و تاریخ شفاهی حس از دست دادن دوستی را تنها شنیده بودیم،
با تک تک سلولهایمان، تلخی از دست دادن شیرینمان را حس کردیم. در
شبی که مجموع همه شبهای عمرمان بود، چیزی را آرزو می کردیم که
20 سال پیش هم اتفاقی هایمان بارها و بارها آرزو کرده بودند و آن
چیزی نبود غیر از آرزوی پایان ظلم و این که شاید نسل بعد از ما این
حس را درک نکنند.

حالا 4 روز از آن فاجعه می گذرد و شالی سیاه به رنگ روزهایمان بر
تختش نشان عزایمان و من که کف خواب (کسی که تخت ندارد و بر
روی زمین می خوابد) اتاق سیاسی ها هستم با وجود اصرار دیگران
حاضر نیستم جای معلم سفالم را بگیرم، چون جای او پُرشنی نیست .



« دموکراسی و جامعه مدنی » - نمایش « خشونت پرهیز » آرش

دکتر رامین جهانبگلو - آقای سهیل پارسا

فرامرز شیراوند



پارسا، کارگردان این نمایش پرداخت کرده اند. آقای پارسا از کارگردانان نامی تئاتر می باشند

به کانادا هجرت کردند و همچنان بیصبرانه در انتظار پیروزی در انتخابات آتی بسر میبرند.

* the Contemporary Philosophy Department of the Cultural Research Center.

ناگفته نماند این "یکی بود یکی نبود" آکادمیک از نوع "کنفرانس برلین"، شامل بخش هنری "خشونت پرهیز" هم بود. بنابر به گزارش های رسیده، دکتر جهانبگلو برای دیدن نمایش "آرش" و به جهت رفع کسالت سخنرانان، بویژه آقای گنجی، مبلغ 5000 دلار به آقای سهیل

جهانبگلو نمیروند، آن زمان که رهبری مرکز ایران شناسی* در ایران را بعهده داشت محققین برجسته ای از جمله، در سال 2005، آقای مایکل ایگناتیف (رهبر حزب لیبرال کانادا)، که آن زمان پروفیسور "حقوق بشر" و هوادار جورج بوش و "کاربرد شکنجه" بود، را به ایران به جهت "گفتگوی تمدنها" دعوت میکردند - تأثیرات این گفتمان "جامعه مدنی اسلامی" چنان بر آقای ایگناتیف خوش نشست که لبیک گوین بسوی دانشگاه هاروارد، یکی از دانشگاههایی که همواره مورد سخاوتمندی "بنیاد علوی" بود، شتافته و از پست خود استعفا کرده، و برای در دست گرفتن رهبری حزب لیبرال کانادا، شتابان

کنفرانس "دموکراسی و جامعه مدنی" توسط پروفیسور ملیسا ویلیامز، مدیر بخش اخلاقیات دانشگاه تورنتو و پروفیسور رامین جهانبگلو، کمک استاد بخش اخلاقیات دانشگاه تورنتو، در مورد دموکراسی و جامعه مدنی در ایران، روزهای چهاردهم و پانزدهم ماه می 2010، در بخش اخلاقیات دانشگاه تورنتو برگزار شد. در بخشی از این کنفرانس جلسه ای برای سخنرانی و گفتگو در موضوع "اسلام، سکولاریسم و جامعه مدنی در ایران" اختصاص داده شده بود. بنظر میرسد که برگزارکنندگان، محقق انجمن ایران شناسی فرانسه در تهران، دکتر رامین جهانبگلو و دیگر شرکا آکادمیک، با

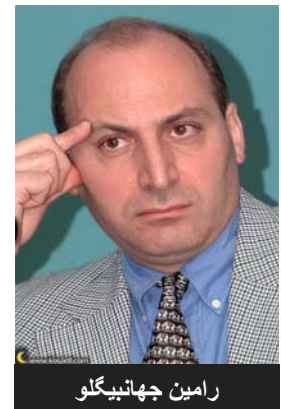


سهیل پارسا

که چندی پیش نامشان را در بخش "Who is who?" سایت "مرکز مطالعات ایران شناسی" متعلق به آقای فاضل لاریجانی، ریزن فرهنگی اسبق سفارت جمهوری اسلامی، ثبت شده بود. باری، به گفته آقای پارسا، این اولین بار نیست که نمایش "آرش" در حاشیه اینگونه مراسم بر صحنه تئاتر تورنتوی کانادا میاید. ایشان در مصاحبه ای با نشریه شهروند توضیح دادند که: "اولین اجرای آرش به زبان انگلیسی که ترجمه و اقتباس از "آرش" کار آقای بهرام بیضایی بود، در سال 1998 در تورنتو به صحنه رفت و بسیار هم مورد استقبال قرار گرفت و برنده ی چندین جایزه ی تئاتری Dora شد. و در ادامه مصاحبه فرمودند که:

"در سال 2002 کار [نمایش آرش] به فستیوال فجر دعوت شد که به این فستیوال رفتیم. و این کار برگشت به اصل خودش یعنی ایران و به زبان انگلیسی و برای تماشاگر ایرانی بسیار جذاب بود و اجراهای موفقی داشتیم." <http://www.shahrvand.com/?p=6134>

لازم به تذکر است که بر اساس اخبار رسیده، برگزارکنندگان جشنواره فجر مبلغی بالغ بر نود هزار دلار (90000) به آقای پارسا برای شرکت و ارائه نمایش آرش پرداخت کردند. امید است که در این نمایشات یادی از جانبختگان در راه آزادی و جامعه انسانی، آنانی که قربانی توحش و خشونت گرایبی اسلامی گشته اند، شده باشد. ■



رامین جهانبگلو

مهارتی "گاندی" وار با حمایتهای مالی سرشار، ترکیب سخنرانان (اکبر گنجی، یوسف اشکوری، فاطمه حقیقت جو، مهرزاد بروجردی)، این جلسه را به گونه ای طراحی کرده بودند تا صدای سکولاریزم، لائیتیسسه و جامعه انسانی را باری دیگر، در پیروی از "خشونت پرهیزی" رژیم اسلامی، تحت نام "جامعه مدنی اسلامی"، خفه کنند.

جالب اینجاست که در بخش "نقش اتحادیه های کارگری در جامعه مدنی ایران" از افرادی چون دکتر سعید رهنما، تئوریسین "رفرمیست ضد انقلاب" و مخالف "کمپین برچیدن پرچم جمهوری اسلامی" در دانشگاه یورک، دعوت شده است. بیش از این انتظاری از دکتر

دبی شهر بردگان

بخش سوم

نوشته شده توسط جان هری / ترجمه سیف خدایاری



حمایت می کنیم، چون رهبر بزرگی است. به این عکس نگاه کن. دارد می گوید مطمئنم که زندگی من هم بسیار شبیه به زندگی شماست."

استراحتی می کنیم، قهوه ای می خوریم و به سینما می رویم. احمد می گوید: "شما در لندن به Nando's یا Pizza Hut می روید. ما هم اینجا در دبی همان چیزها را داریم." یک کافه لاته دیگر سفارش می دهد.

آیا تمام اماراتی های جوان اینطور زندگی می کنند؟ آیا ممکن است در حوزه سیاست هم وضعیت آفتابی باشد؟ در هتل مجلل برج امارات، سلطان القاسمی را می بینم. او روزنامه نگار ۳۱ ساله، یکی از نویسندگان دبی پرس و کلکسیوندار هنرهای منحصر بفرد است. او به آزادیخواهی، معاصر بودن و طرفدار اصلاحات تدریجی اشتها دارد. لباس غربی می پوشد، شلوار جین و پیراهن رالف لورن. بی نهایت تند حرف می زند و در هنگام بحث خود را به اشتیاق دیوانه واری می رساند.

سلطان می گوید "مردم اینجا تنبل شده اند، بچه هایی سنگین وزن! سیستم پرستاری شورش را در آورده، خودمان هیچ کاری نمی کنیم. چرا هیچکس حاضر نیست برای بخش خصوصی کار کند، چرا هیچ پدر و مادری از بچه خود نگهداری نمی کند؟"

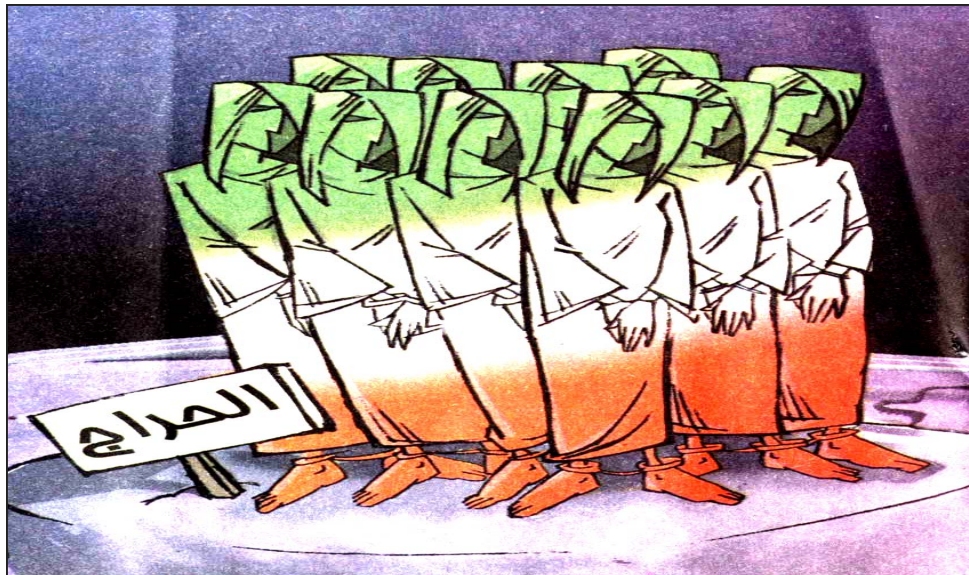
با این وجود وقتی که می خواهم بحث را به سیستم بردگی که دبی را ساخته است بکشم، عصبانی می شود و می گوید "مردم باید به ما اهمیت بدهند. ما تحمل پذیرترین ملت جهان هستیم. دبی در واقع تنها "جهان شهر" موجود در دنیاست. با هر کس که اینجا می آید با احترام برخورد می شود"

مکثی می کنم و به کمپ سوناپور فکر می کنم که فقط چند مایل از اینجا دور است. می پرسم: اصلاً می دانی چنین چیزی وجود دارد؟ عصبانی می شود و می گوید "می دانید، آیا اگر در سال، سی - چهل مورد (نقض حقوق کارگران) داشته باشیم، به نظر شما زیاد است؟ اما فکرش را بکن که چقدر آدم به اینجا می آید."

می گویم: سی - چهل مورد! این وضعیت کل سیستم است. بحث من سر صدها هزار مورد است. سلطان غضبناک می شود، واهن و تلپ کنان می گوید " شما به مکزیکیهایی فکر کرده اید که در نیویورک با آنها بدرقتاری می شود؟ چقدر طول کشید تا بریتانیا با شهروندان خوب رفتار کند؟ من هم می توانم به لندن بیایم و درباره بی خانمانهایی بنویسم که در خیابان آکسفورد هستند و شهرتان را جایی بد گزارش کنم. اینجا کارگران هر وقت دلشان بخواهد می توانند بروند! هر هندی، هر آسیایی می تواند فلنگ را ببندد!"

اشاره می کنم که اما آنها نمی توانند، پاسپورتهایشان ضبط شده و حقوق شان به تعویق

پرستار و یک راننده دارد. هیچ وقت مالیات نمی دهیم. تو هم دلت نمی خواهد یک اماراتی بودی؟" از العطار خواستم دلایل قوی برای این توضیح شهادانه بیاورد، اما او سریع به جلو آمد و گفت "ببین، پدر بزرگ من هر روز صبح بلند می شد و تا غروب برای بدست آوردن آب سر یک چاه می جنگید. آب که می خشکید، باید از کوهان شتر استفاده می کردند. همیشه گرسنه و تشنه و علاف بودند. او تمام عمرش می لنگید چون پایش که شکسته بود مراقبتهای پزشکی لازم برای معالجه وجود نداشت. حالا ما رو ببین!" برای اماراتی ها اینجا مدینه فاضله ای است که الهه ها پول های ریخته شده را برایشان جمع می کنند: با گرفتن اجاره بها از خارجی ها، مالیات پنهان بر تجارت و فرودگاه و فروش آخرین چکه های نفت. بیشتر اماراتی ها مانند احمد برای دولت کار می کنند و در واقع روی



بالش اعتبارات لمیده اند. او می گوید " تابحال هیچ مشکلی احساس نکرده ام. دوستانم هم همینطور. کار تضمین شده است، اگر اشتباه فاحشی هم بکنیم به مال خود آتش زده ایم."

می پرسم: آیا قوانین جاری برای کمتر شدن امکان تاراج اماراتی ها اندکی سخت تر شده اند؟ می گوید "دقیقاً! سرازیر شدن سرمایه گذاران بعضی اوقات می تواند چشم بد به دنبال داشته باشد. اما ما سرمایه گذاران را به چشم بهایی که برای توسعه پرداخته ایم نگاه می کنیم. چکار می توانیم بکنیم؟ هیچکس نمی خواهد به دوران بیابان نشینی برگردد، ایامی که کسی اینجا نبود. ما از یک وضعیت آفریقایی، به درآمد سرانه ۱۲۰ هزار دلار در سال رسیده ایم، آیا جای شکایتی هست؟"

او می گوید کمبود آزادی سیاسی چیز خوبی است. " مشکل بتوان یک اماراتی را پیدا کرد که پشتیبان شیخ محمد نباشد. "می گویم شاید به دلیل ترس است. جواب می دهد " نه ما واقعاً از او

می کنم که نبینم". حتی در هفده سالگی یاد گرفته است که نگاه نکند و نپرسد. احساس کردن گناه بزرگی است.

بین قصرها چیزی به جز فرش آسفالت وجود ندارد. هر جاده حداقل چهار باند دارد. دبی مانند اتوبانی است که با مراکز خرید نقطه گذاری شده است. اگر هم بخواهی خودت را بکشی، باید روی جاده این کار را بکنی. ساکنان دبی از قصری به قصر دیگر با اتومبیل یا تاکسی می جهند.

می خواهم از یک اماراتی بپرسم در مورد کشورشان که پر از خارجی هاست چه جور فکر می کند؟ اما غیر از سرمایه گذاران و بردگان نمی توانم به بومی های اماراتی نزدیک شوم و چنین چیزی بپرسم. آنها را می بینم که در شهر می چرخند. مردها در ردهای سفید خنک و زنان در چادرسياه سوزان. غیر ممکن است

توضیح مترجم: نظام سرمایه داری کند و کثافت اش را به تمام سلولهای جامعه از سیدنی تا سیاتل و از دبی تا ناشناخته ترین روستاهای نپال گسترش داده است. در دو دهه گذشته دنیای سرمایه داری به خاطر گرد و خاکی که از ویرانه های سرمایه داری دولتی بلوک شرق بپا خاسته بود، دنیا را در چنبره تبلیغات ضد انسانی خود فرو برد.

از سال گذشته و با عروج بحران اقتصادی که از تبعات نظام سرمایه داری است زندگی به مراتب دهشتناک تری بر میلیونها انسان در پنج قاره تحمیل شده است. دبی نمونه عینی این زوال و تباهی است. در این گزارش همه جانبه که جان هری از ژورنالیست های موفق ایندیندنت تهیه کرده است، تمام جنبه های ضد انسانی نظام سرمایه داری را می توان دید. ترجمه این گزارش را به طبقه کارگر ایران بویژه کارگران عسلیویه که در مکانی مشابه با "سوناپور"، در نبردی نابرابر با سرمایه داری دست و پنجه نرم می کنند، تقدیم می کنم.

۴. اعصاب خرد در قصرهای خرید

سرگشته از ماجراهای کمپ، تلوتلو خوران خودم را به سایه سار پیاده روهای مرمر فرش که در همه جای شهر برپاست، می رسانم. هوا آنچنان داغ است که کسی بیرون دیده نمی شود. مردم یا در این قصرهای خرید جمع شده اند یا زیر کولرها حمام آفتاب می گیرند. از ساهینال جدا شدم و بعد از ده دقیقه، با تاکسی به مرکز شهر رسیدم. در مرکز خرید "هاروی نیکولاس" با دختر فروشنده خسته ای مواجه می شوم که پیراهن حریر ۲۰ هزار پوندی را نشانم می دهد. دختره می گوید "همانگونه که می بینید زیر قیمت" و من از نوشتن دست می کشم. به نظر می رسد که وقت در این قصرها نمی گذرد.

روز جای خود را به چراغهای درخشان شب می دهد. دبی به بخش هایش خلاصه شده است. دو/بای یعنی خرید کن. در گرانترین قصرها تقریباً تنها هستیم. فروشگاهها خالی اند و صدا در آنها می پیچد. جلوی میکروفون همه می گویند که وضع تجارت روبراه است، اما خارج از ضبط با تحیر نگاهت می کنند. یک نمایشگاه کلاه در نزدیک محل مسابقات تنیس دبی برپاست که کلاه های عالی را یک کلام ۱۰۰۰ پوند می فروشند. یک طراح کلاه می گوید "پارسال زیر دست مشتری له شده بودیم، حالا رو ببین!!" او دستانش را روی یک قفسه خالی می چرخاند.

به یک دختر بلوند ۱۷ ساله هلندی نزدیک می شوم که گرمکن پوشیده و خسته از ازدحام مردانی که دورش را حلقه زده اند، می گوید "اینجا را دوست دارم، گرما، قصرها و ساحل!" می پرسم: تا بحال از اینکه اینجا یک جامعه بردگان است آزرده شده ای؟ سرش را همانند ساهینال پایین می گیرد و می گوید "سعی

بتوانم به آنها نزدیک شوم. اینجا زنها از آدم رم می کنند و مردها هتاکانه نگاهت می کنند و با لحن تندی می گویند "دبی خوبه."

در یک کافی نت چند جوان تیپیک اماراتی را پیدا کردم و با هم به گفتگو نشستیم.

احمد العطار جوان بیست و سه ساله میانه اندامی است که ته ریشی هم دارد. ردای سفید پوشیده و عینک چهارگوشه هم به چشم زده است. انگلیسی را با لهجه آمریکایی حرف می زند و سریع نشان می دهد که لندن، پاریس و لس آنجلس را بهتر از بیشتر غربی ها می شناسد. با قیافه تیپیک یک سوپر استار پشت صندلی اش می نشیند و می گوید "اینجا بهترین نقطه دنیا برای جوان ماندن است. دولت پول تحصیل را تا سطح دکترا می دهد. هر وقت ازدواج کردیم خانه مفت می دهد. خدمات پزشکی رایگان و اگر لازم بود تو را به خارج می برند و پولش را هم می دهند. حتی مجبور نیستیم پول تلفن را هم پرداخت کنیم. تقریباً هر کس یک خدمتکار، یک

فراخوان فعالین چپ اسرائیل به حزب چپ آلمان برای حمایت از یک صلح عادلانه در خاور نزدیک

نویسنده: جمعی از فعالین چپ اسرائیل

گردد و مورد حمایت قرار میگیرد.

جمهوری فدرال آلمان مسئول است:

اگر ما به شما متوسل می شویم بخاطر اینست که از اهمیت آلمان بعنوان قدرت اصلی در اتحادیه اروپا و نیز نفوذ آلمان در خاور نزدیک آگاه هستیم. رابطه فشرده دیپلماتیک آلمان با اسرائیل و فعالیتهای نظامی آن در منطقه و حمایت فعال از سیاست اشغالگری اسرائیل این واقعیت را ثابت می کند که آلمان را در نقش بازیگری ببینیم که در رابطه با جنایت جنگی اسرائیل و اقدامات آن علیه حقوق خلقها مسئول و پاسخگوست. بخاطر این دلایل است که ما خود را محق میدانیم که از شما، بعنوان فعالین خواهان تغییر اجتماعی در آلمان و بعنوان اعضای حزبی که در پارلمان و حکومت های محلی نمایندگی می شود، پاسخگویی اعمال دولت خود را در رابطه با سرزمین ما بعهده بگیرید.

سیاست اشغال دائمی و سلب حقوق از مردم فلسطین، به هیچ عنوان تنها مسئله داخلی اسرائیل نیست. حاکمیت ضد دموکراتیک دولت اسرائیل بر بیش از 3 میلیون زن و مرد فلسطینی، که از هرگونه حق انتخاب محروم هستند، همچنین جنایات جنگی که در مناطق اشغالی صورت گرفته، مسائلی هستند که بیش از همه باید مورد توجه کسانی قرار گیرد که برای حقوق بشر مبارزه می کنند. بیش از همه شهروندان اروپایی هستند که باید بخاطر سیاست تهاجمی و استعمارگرانه دولت هایشان در خاورمیانه که در حال حاضر هم ادامه دارد، پاسخگوی منازعه خاور نزدیک باشند.

با همه اینها، بنظر می رسد که مقصر دانستن اسرائیل و محکومیت آن با اکراه شدیدی مواجه می شود. حمایت های اقتصادی، نظامی و سیاسی اتحادیه اروپا و بخصوص آلمان از اسرائیل، برای مثال در شکل ارسال اسلحه و سرمایه گذاری های کلان و با برخورداری از امتیازات ویژه در قراردادهای تجاری با اسرائیل، نه تنها حمایت از یک پروسه صلح دایمی نیست، بلکه عملاً سیاست اشغال و سرکوب همه جانبه خلق فلسطین را تداوم می بخشد.

بهمین خاطر، و بعلت ضعف فلسطینی ها و تحت ستم بودن آنها، ضرورت اعمال فشار بر اسرائیل از جانب جامعه بین المللی هر چه بیشتر بچشم میخورد. چرا که طرف قوی تر بدون فشار مؤثر هرگز موضع خود را تغییر نمی دهد. دولت اسرائیل بارها نشان داده است که بدون فشار کارآمد از سوی جامعه بین المللی و دولتها اصولاً حاضر به بستن قرارداد صلح و پایان اشغال سرزمینهای فلسطینی نیست.

آنچه ما را به ارسال این نامه تشویق می کند موفقیت اخیر شما در انتخابات پارلمان آلمان است و این امید را در ما بر می انگیزد که تقویت موضع شما باعث شود که مسائل عدالت اجتماعی، حقوق شهروندی، حقوق زنان و جنبش ضد نژادپرستی در آلمان فدرال به موضوع روز در صحنه سیاست آلمان بدل گردد. ما مطمئنیم که سیاست چپ و حمایت گرانه در صحنه بین المللی نیز باید طرح و برنامه خود را داشته باشد و ما انتظار داریم که حزب شما در این زمینه هم فعالانه به دیالوگ بین المللی با چپ ها، نیروهای ضد نژاد پرستی و نیروهای فمینیست بپردازد. بعنوان بخشی از چنین دیالوگی ما در اینجا نقطه نظرات خود را در رابطه سیاست حزب شما در

ترجمه: رضا پایا، برگرفته از سایت اندیشه و پیکار دوشنبه، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۹؛ ۰۳ مه ۲۰۱۰
در تاریخ پنجشنبه 25 مارس 2010 خواستار شدند که این حزب برای برقراری صلح و پایان منازعه اسرائیل- فلسطین سیاست همراهی در پیش گیرد. از جمله امضاء کنندگان این نامه اساتید دانشگاه، فعالان سرشناس، افرادی که از خدمت سربازی سرباز زده اند و هنرمندان بنام میباشند. یادآوری می کنیم که مواضع جریان های چپ چه رسمی و چه غیر رسمی در آلمان بیشتر جانبدار اسرائیل است، هر چند صداهای اعتراض رسایی هم علیه سیاست های استعماری این کشور به گوش می رسد. بیش از 100 تن از فعالان چپ اسرائیلی در یک نامه سرگشاده خطاب به حزب چپ آلمان (Di Linke)، روزنامه یونگه ولت شماره 27/28-73 مارس 2010 کوتاه شده این نامه را چاپ کرده که در زیر ترجمه آن را ملاحظه می کنید:

<http://www.jungewelt.de/2010/03-27/053.php?sstr>

رفقای عزیز:

این نامه را ما به عنوان شهروندان اسرائیلی که در گروهها و سازمانهای چپ در اسرائیل و فلسطین فعالاند، برای شما میفرستیم. همه این فعالان در زمینه های حقوق بشر، محیط زیست، صلح، حمایت از پناهندگان، عدالت اجتماعی، حقوق کار، حقوق زنان و غیره مبارزه می کنند. ما خواهان آن هستیم که در سرزمین و جامعه خودمان یک تحول اجتماعی اساسی صورت گیرد که در آن اشغال سرزمینهای فلسطینی ها پایان برسد و جامعه ای شکل بگیرد که همه ساکنان آن اعم از زن و مرد، اسرائیلی و فلسطینی از حقوق برابر برخوردار باشند.

اخباری که از فعالیتهای حزب شما در رابطه با اوضاع منطقه و موقعیت اسرائیل - فلسطین منتشر گردیده، ما را به ارسال این نامه وادار نمود. از آن جمله است شرکت اعضای رهبری حزب شما در یک تظاهرات در ژانویه 2009 در برلین، که در آن تقاضای ادامه بمباران باریکه غزه شده بود و با اینکه برقراری و پذیرش یک گروه کاری در سازمان جوانان حزب شما (با نام باک شالوم BAK shalom) که از هرگونه اقدام نظامی دولت اسرائیل علیه فلسطینیها (بدون قید و شرط) حمایت می کند و شعارهای ناسیونالیستهای اسرائیلی راسر می دهد. و سرانجام سکوت اکثریت اعضای رهبری شما در رابطه با سیاست اشغال اسرائیل و حمایت ضمنی از آن. همه اینها ما را وادار می کند که دیگر ساکت نباشیم و دخالت کنیم. پروپلماتیک چنین دخالتی بر ما آشکار است. ما براین نظر نیستیم که برای شما دیکته کنیم که چگونه در مملکت خودتان فعالیت کنید و موضع بگیرید.

ما میدانیم که گفتار (دیسکورس) مربوط به اسرائیل در آلمان، بدلائیل قابل فهم و بسیار مهم، تم و معنای بسیار حساسی دارد. هشیاری تاریخی در مقابل هولوکاست و نیز در آلمان معاصر مسأله مبارزه علیه آنتی سمی تیزم (یهود ستیزی)، از وظایف بسیار مهم هر جنبش آزادیخواهی می باشد. و درست بهمین خاطر، برای ما بسیار مشکل است که درک کنیم چگونه تایید سیاست اشغالگرانه اسرائیل در آلمان بعنوان درس گیری از «تاریخ آلمان» توجیه می

افتاده است.

می گوید "خوب، متأسفم که چنین شده و هر کس که این کار را کرده، باید تنبیه شود. اما سفارت خانه هایشان باید به آنان کمک کنند."

می گویم: آنها تلاش می کنند. اما چرا شما با زور جلوی کارگرانی را که علیه کارفرماهای کثیف اعتصاب میکنند، می گیرید؟

می گوید "خدا را شکر که ما به آنها اجازه نمی دهیم!" سلطان ادعا می کند که "کارگران می توانند اعتصاب کنند. اما آنها به خیابان ها می ریزند و ما این را نداریم. نمی خواهیم مانند فرانسه باشیم. فکرش را بکن که کارگران هر وقت دلشان بخواهد دست از کار بکشند! در اینصورت کارگرانی که متقلب هستند و دروغ می گویند را چکار می شود کرد؟ گورشان را گم کنند و از اینجا بروند."

آهی می کشم. سلطان حالا به جوش آمده است، ناگهان شبیه ای تمسخر آمیز می کشد و در جواب به متقدان فرضی اش می گوید، "مردم غرب همیشه از ما شکایت می کنند، چرا با حیوانات خوب رفتار نمی کنید؟ چرا تبلیغات شامپویتان قشنگ نیست؟ چرا با کارگران خوب رفتار نمی کنید؟"

سلطان خودش را لو می دهد: حیوانات، شامپو و بعد کارگران. او بیشتر به جوش آمده است. اندکی در صندلی جابجا می شود و انگشتش را به طرفم دراز می کند و می گوید "من به کارگرانم عینک ایمنی و چکمه های مخصوص دادم، اما آنها را نپوشیدند! چون کارشان را کند می کند!"

بعد کمی می خندد و از بحث داغ اش خلاص می شود و می گوید "وقتی ژورنالیست های غربی را می بینم که از ما انتقاد می کنند، متوجه نیستید که دارند به پای خود شلیک میکنند؟ اگر دبی سقوط کند، خاورمیانه بسیار خطرناکتر می شود. صادرات ما نفت نیست. امید است. مصریهای فقیر، لیبیایی ها و ایرانیان بیچاره بزرگ می شوند و می گویند من میخوام برم دبی. ما برای منطقه خیلی مهم ایم. ما داریم نشان می دهیم که چطور کشور مسلمان مدرنی باشیم. اینجا اثری از بنیادگرایی نمی بینی. اروپایی ها نباید نابودی ما را آرزو کنند. باید خیلی نگران باشید. می دانی اگر این مدل وریبفته چی پیش میاد؟ دبی به سرنوشت ایران، به سرنوشت اسلامیت ها دچار میشه."

سلطان تکیه می دهد. به روشنی می بینم که بحث او را ناراحت کرده است. با لحنی ملایم و دلسوزانه و تقریباً التماس کنان می گوید "گوش بده، مادر من مجبور بود هر صبح با یک سطل سر چاه برود. روز عروسی اش به او یک پرتقال هدیه می دهند، چون به عمرش پرتقال نخورده بود. دو تا از برادران من در بچگی مردند، چون امکانات پزشکی نداشتیم. ما را مورد پیشداوری قرار ندهید. یکبار دیگر چشمانش پر از تمنا شده و می گوید "ما را مورد پیشداوری قرار ندهید" ■

ادامه در شماره بعد ...

مسئله منازعه اسرائیل - فلسطین ترسیم می کنیم. ما بر این عقیده هستیم که دولت اسرائیل را برای اشغال و سیاست نژاد پرستانه و جنایات جنگی نباید تشویق کرد و باین ترتیب آنرا تقویت نمود. بلکه تنها اعمال سیاستی که برای اسرائیل روشن کند که اقدام علیه حقوق بین المللی پذیرفتنی نیست، می تواند یک صلح عادلانه برای تمام مردان و زنان ساکن این سرزمین بیار آورد.

چند توصیه: از نظر ما، مطالبات مشخصی که حزب شما می تواند پیشنهاد کند، از این قرار است: ۱- توقف هرگونه صادرات اسلحه به اسرائیل (. . .)، زیرا آلمان نه تنها از دولتی که بطور سیستماتیک حقوق بین المللی را زیر پا می گذارد حمایت می کند، بلکه این کشور را با اهداء میلیاردها یورو تشویق می نماید. (حتی اخیراً دولت اسرائیل از آلمان تقاضا کرد که دو کشتی جنگی به ارزش میلیونها یورو به آن هدیه کند!)

۲- جلوگیری از افزایش قراردادهای تجاری بین اتحادیه اروپا و اسرائیل (.....) هنگامی که اروپا گسترش مناسبات اقتصادی خود را با اسرائیل بعنوان بهبود روابط و اعتماد متقابل در نظر می گیرد، دولت اسرائیل چنین قدمهایی را بعنوان نقطه ضعف اروپا و تشویق خود به ادامه تعرض به حقوق بشر ارزیابی می کند. پیشنهاد ما برای زیر فشار گذاشتن اسرائیل، ممنوعیت صادرات کالاهای اسرائیلی را که تماماً یا بخشاً در مناطق اشغالی (از جمله بیت المقدس شرقی) تولید می شوند، ضروری تلقی می کند.

۳- درخواست برپایی دادگاهی علیه کسانی که جنایات جنگی در منازعه اسرائیل - فلسطین مرتکب شده اند و اجرای پیشنهادهای گزارش گلدستون [نماینده کمیسیون حقوق بشر ملل متحد برای بررسی عملیات نظامی اسرائیل علیه غزه در ژانویه 2009].

۴- حمایت از سازمانها و فعالین جامعه مدنی در اسرائیل - فلسطین و بیش از همه از مقاومت غیر خشونت آمیز و دموکراتیک بر علیه کشیدن دیوار [جدا سازی] و اسکان غیر قانونی یهودیان در مناطق اشغالی.

با بذل توجه باین پیشنهادات ما امیدواریم که حزب شما موفق شود با درنظرگرفتن اهمیت پاسخگویی کشور آلمان و مردم آلمان در باره آنچه در خاور نزدیک می گذرد، بحث گسترده ای را سازمان دهد. از نظر ما، این بحث می باید هم از جنبه های تاریخی و هم در رابطه با موقعیت فعلی و با نظرداشت منافع همه ساکنان زن و مرد منطقه، سیاستی را برای صلح، برابری اجتماعی و حقوق بشر پیشنهاد کند و به بحث بگذارد.

ما خوشحال خواهیم شد که به همراه رفقای فلسطینی مان هم چنین سایر همراهان از زن و مرد، در بحث هایی که در حزب شما در رابطه با مسائل منطقه صورت می گیرد، فعالانه شرکت نموده و امیدواریم که این نامه سرگشاده به یک دیالوگ پر ثمر و با حقوق برابر بین چپ ها در آلمان و چپ ها در اسرائیل - فلسطین منجر گردد.

(بیش از صد تن از شخصیتها و فعالین چپ اسرائیلی ۱ فلسطینی از جمله موشه سوکرمان نویسنده مشهور اسرائیلی نامه را امضا کرده اند که عیناً در زیر می آوریم.) ■

مذهب سلب مسئولیت از تفکر و عقلانیت است

مقاله فیگارو

مقاله امروز قسمت بین المللی روزنامه معروف به لو فیگارو در فرانسه همین عکسهای زیر بود. مفسر فرانسوی روزنامه نوشته که سپاه پاسداران این یگانها را درست کرده برای ترساندن مردم. چرا که با این شکل و شمایل و مخصوصا اینکه اصلا صورت آنها پوشیده می باشد این افراد میتوانند هر کاری کرده و شناسائی نشوند.

آخوندها همه سر و ته یک کرباسند.

ذغال، گچ، خس و خاشاک

از وقتیکه آقای احمدی دبیونه ملت ایران را خس و خاشاک خواند، سپاه و ارتش جمهوری ننگین آخوندی در فکر مقابله با این خس و خاشاک بودند. تا اینکه یکان هایی را درست کردند برای مقابله با مردم.



Photo : Ali Rafiei

FARS NEWS AGENCY

گروه ذغال مخصوص درگیری و بازداشت مخالفین رژیم در شب می باشد.



Photo : Ali Rafiei

FARS NEWS AGENCY

گروه گچ مخصوص درگیری در روز روشن و اینکه میتوانند خود را به دیوار چسبانده و با رنگ گچی که دارند استتار کنند.



Photo : Ali Rafiei

FARS NEWS AGENCY

گروه خس و خاشاک یکان ارتش هم که کارشان معلوم است. توی خیابان مانند تاپاله روی زمین میافتند تا مخالفین را هدف قرار دهند!

ارسال از یاری

شورای عربستان با رعایت شرایط خاصی به زنان عربستانی این اجازه را داده است که این شرایط عبارتند از:

الف: شرایط عمومی

- 1- زن راننده حداقل 30 سال سن داشته باشد.
- 2- ولی زن (شوهر یا پدرش) با رانندگی او رسماً موافقت کنند.
- 3- گرفتن گواهینامه از مرکز آموزش رانندگی مخصوص زنان.
- 4- لباس زن راننده باید بدون هیچگونه زینت باشد.
- 5- اجازه رانندگی زنان فقط شامل نواحی داخل شهر است و در بیرون شهر و حتی روستا ها و حومه شهر اعتبار ندارد مگر اینکه یکی از محارم همراه او باشد.
- 6- زنان تنها از روز شنبه تا چهارشنبه، و از ساعت 7 صبح تا 8 شب اجازه رانندگی دارند. روزهای پنج شنبه و جمعه از ساعت 12 ظهر تا 8 شب.
- 7- زن راننده حتماً باید همراه خود تلفن داشته باشد تا در مواقع ضروری استفاده کند.
- 8- تماس با مرکز رانندگی زنان هنگام بروز هرگونه مشکل مزاحمت یا خرابی اتومبیل.
- 9- پرداخت مبلغ مشخصی به مرکز رانندگی زنان جهت هزینه تعمیرات و گواهینامه.

ج: جرائم متخلفان



الف: عمومی:

- 1- کسانی که به هر دلیل با راننده زن صحبت کنند به حبس حداقل یک ماه همراه با جریمه مالی محکوم خواهند شد.
- 2- کسانی که سعی در تحریک زنان راننده و اذیت کردن آنها در هنگام رانندگی از قبیل خارج کردن از جاده و.. نمایند به حبس حداقل 12 ماه همراه با جریمه مالی محکوم خواهند شد.
- 3- کسی که راه را بر رانندگان زن ببندد به حبس به مدت یک روز همراه با جریمه مالی محکوم خواهند شد.

ب: جرائم راننده:

- در صورت انجام هرگونه عمل مخالف با آداب و سنن و شرع از سوی رانندگان زن.
- 1- بار اول گواهینامه به مدت 6 ماه توقیف می شود و جریمه بین 500 تا 1000 ریال محکوم می گردد. و همچنین تعهدی مبنی بر عدم تکرار از او خواهد شد.
 - 2- اطلاع رسمی به ولی زن از طریق هیات امر به معروف و نهی از منکر. ■

طرح مشترک نیروی انتظامی

و مجتمع های قضائی

عضو گیری « پیروان ولایت » از میان

اراذل و اوباش محلات

برگرفته از: پیک نت

با سلام- در تأیید مطلبی که با عنوان "پیروان ولایت- دادگاه ها و زندان های کودتا، زیر نظر این مرکز غیبی است" می خواهم بنویسم: افشاگری بجائی در خصوص عملکرد هیات های پیروان ولایت در سرکوبی مردم کردید. طرح نیروی انتظامی بعنوان مبارزه با اراذل و اوباش هم زیر سر همین مرکز است.

سردار حسین ساجدی نیا گفته است: مجرمانی که در عملیات پلیس مورد برخورد قرار می گیرند اراذل و اوباش هستند که با اقتدار با آنها برخورد می شود. وی با اشاره به هماهنگی انجام شده با مجموعه قضایی اعلام کرد "این افراد پس از دستگیری راهی محاکم قضایی خواهند شد" و این نشان از نظم و هماهنگی بی نظیر نیروی انتظامی و قوه قضاییه در جمهوری اسلامی ایران دارد!

نظرات زندانیان آزاد شده، درباره عملکرد هیات پیروان ولایت و قضات وابسته به این شبکه مافیایی همه بیانگر این موضوع است که سردار "ساجدی نیا" و همکارانش در نیروی انتظامی مجریان طرح هایی اند که از مرکز غیبی "پیروان ولایت" ابلاغ می شود.

برای آنکه شمه ای از آنچه در محلات می گذرد را بدانید، برایتان می نویسم:

افراد وابسته به هیات های "پیروان ولایت" در محله ها، با شناسائی طرفداران جوان جنبش سبز که قبلاً علامت گذاری شده اند، درگیری ایجاد می کنند. به محض این که درگیری شروع می شود، نیروی انتظامی که در کمین است و بسیج پیروان ولایت محلات را پشتیبانی می کند وارد عمل شده و جوانان سبز را به بهانه این درگیری دستگیر می کند. برای آنها پرونده ای بعنوان نزاع در محله درست می کنند و برای صدور حکم می فرستند به مجتمع های قضایی که قضات وابسته به "پیروان ولایت" که در آنجا مستقرند. به این شکل، بجای این که جوانان را به اتهام هواداری از جنبش سبز دستگیر کنند و پرونده سیاسی برایشان تشکیل دهند، آنها را با این صحنه سازی ها، به اتهام نزاع در محلات دستگیر می کنند. نام این توطئه را هم گذاشته اند طرح برخورد با اراذل و اوباش در محلات! همانطور که سردار ساجدی نیا اعتراف کرده، موضوع از قبل با قوه قضاییه هماهنگ شده تا قضاتی همچون "طالبی" که پیشتر درباره اش نوشته بودید با احکام از قبل صادر شده، این جوانان را بفرستد زندان. ■

شرایط اخذ گواهینامه زنان در عربستان

بالاخره و بعد از مدتها بحث و جدل، با رانندگی زنان در عربستان موافقت شد. به گزارش «فردا» و به نقل از القبس، مجلس

باربد طاهری در گذشت



بدینوسیله کانون حمایت از سینمای زیرزمینی ایران به اطلاع می‌رساند که باربد طاهری فیلمساز و نویسنده آزاده و از اعضای این کانون دیروز 17 اردیبهشت در بیمارستان سن حوزه در شمال کالیفرنیا در گذشت.

باربد طاهری کارش را در سینما با فیلم "رگبار" بهرام بیضایی به عنوان فیلمبردار و تهیه‌کننده آغاز کرد و فیلم "خدا حافظ رفیق" امیرناری، "زیر پوست شب"، "سمک عیار" و... تهیه و فیلمبرداری کرد.

با شروع انقلاب 57 با دوربین 35 میلیمتری تظاهرات و مبارزات مردم را به تصویر کشید و به یاد ماندنی‌ترین صحنه‌های انقلاب را تصویر کرد، از مجموعه این تصاویر فیلم مستندی ساخت بنام "سقوط 57".

بعد از پیروزی انقلاب برای دفاع از آرمان‌های انقلاب به همراه آزادیخواهان در مقابل جمهوری اسلامی ایستاد. با اوجگیری سرکوب ناگزیر سرزمین مادری خود را ترک کرد و تبعید را انتخاب کرد. در تبعید تا آخرین لحظه دست از تلاش و مبارزه نکشید و بر سر پیمان خود با مردمش ایستاد. با شکل‌گیری سینمای زیرزمینی ایران یکی از اولین کسانی بود که به این حرکت پیوست و همه تلاش خود را در این راه گذاشت و با شگردها و بدل‌سازی‌های حکومت در این زمینه، با سخنرانی‌ها و مقالاتش مقابله کرد.

او نه تنها در برابر سینما و دستگاه فرهنگی حکومت ایستاد و ماهیت آن را افشاء می‌کرد بلکه هنرش این بود که ترفند‌های جمهوری اسلامی را برای به انحراف بردن و به هنر دادن مبارزات مردم چه در دوره خاتمی و چه این بار با موسوی به درستی تشخیص داد و در حد امکان خود با گفته‌ها و نوشته‌هایش فریاد زد.

او نه تنها در برابر ترفندهای حکومت ایستاد بلکه در برابر نقش مخرب بخشی از این به اصطلاح مخالفان رژیم مثل مجاهدین که از مسیر مردم زحمتکش خارج شده و همه چیز خود را برای صاحبان قدرت به حراج گذاشته‌اند تا بخشی از مدعیان چپ که بدنبال به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی راه افتاده‌اند تا تلویزیون‌های 24 ساعته لس‌آنجلسی که نقش‌شان لوٹ کردن و به ابتذال کشیدن اصل مبارزه است، صریح و بدرستی موضع‌گیری کرد و ماهیت آنها را نشان داد که چگونه عملکرد این نوع مخالفین! در نهایت به سود خود حکومت است. او بهای این موضع‌گیری‌ها را در عمل پرداخت. تمام سختی این مسیر را به دوش کشید و از امید‌ها و آرزوهای انسانی روی بر نگرداند.

یادش گرامی باد!

کانون حمایت از سینمای زیرزمینی ایران

89 / اردیبهشت / 18

مسئولیت پندیر و باوجدان زیادی نیز وجود دارد.

این سازمان می‌گوید بسیاری از خانواده‌ها هیچگاه متوجه نمی‌شوند که کودکانشان مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند و برخی از خانواده‌ها نیز با کمال میل فرزندان خود را به معلمی می‌سپارند که می‌دانند از کودکان سوءاستفاده می‌کند.

دیدبان حقوق بشر از مقام‌های سنگال خواسته است وارد عمل شوند و قانونی را که پنج سال پیش تصویب کردند به اجرا در آورند.

به موجب این قانون مجبور کردن افراد به گدایی با هدف کسب درآمد، جرم محسوب می‌شود.

این سازمان می‌گوید تاکنون هیچ یک از مدرسان علوم قرآنی مورد پیگرد قانونی قرار نگرفته‌اند و کسانی که از کودکان سوءاستفاده‌های جسمی کرده‌اند مجازات نشده‌اند. ■

آزار جنسی و جسمی کودکان در مراکز کلیسای در آلمان

در چند هفته اخیر آزار جنسی و جسمی کودکان و نوجوانان در مدارس (شبانه‌روزی) و سایر مراکز کلیسای کاتولیک در آلمان از موضوعات اصلی رسانه‌های آلمانی بوده است. هر روز اطلاعات و جزئیات بیشتری از این جنایات رو شده و لیست سیاه آزاردهندگان و مراکزی که در آن کودکان مورد سوءاستفاده و آزار قرار گرفته‌اند، بلندتر می‌شود.

بنا به گزارش رسانه‌ها در دهه‌های 60، 70 و 80 کودکان و نوجوانان در مراکز کلیسای کاتولیک آلمان به طور سیستماتیک مورد اذیت و آزار جنسی و جسمی قرار می‌گرفته‌اند. دستگاه قضایی آلمان به طور جدی دنبال پیگیری این قضیه است. چندی پیش خانم لویتویسر-شنارنبرگر، وزیر دادگستری آلمان، کلیسای کاتولیک را متهم به عدم همکاری جدی کرده بود، که این باعث اعتراض کلیسا شد. مراجع کاتولیک از لویتویسر-شنارنبرگر خواسته بودند که بابت اظهارات خود معذرت خواهی کند، ولی او این کار را نکرد و حرفهای خود را باز هم تکرار کرد.

چند روز پیش مشخص شد که تنها در یک صومعه بیش از 100 کودک قربانی آزارهای جنسی و جسمی شده‌اند. در این مرکز کودکان و نوجوانان را به طور سیستماتیک کتک می‌زدند و این جریان تا سال 2009 ادامه داشته است. توماس فیستر، بازرس ویژه در گزارش خود می‌گوید که در این صومعه کودکان به طور گسترده مورد سوءاستفاده جنسی و اذیت و آزار جسمی و روحی قرار می‌گرفته‌اند.

متأسفانه این اطلاعات دیر علنی شده و اکثر این جنایات مشمول مرور زمان شده است و دیگر نمیتوان عاملین آن را محاکمه و مجازات کرد.

این جریان بحثی را در آلمان درباره تجرد اجباری کشیشهای کاتولیک دامن زده است. کشیشهای کاتولیک حق ازدواج و رابطه جنسی ندارند و خیلی‌ها فکر می‌کنند که این باعث کشیده شدن آنان به سوءاستفاده جنسی از کودکان می‌شود. ولی احتمالاً با بررسی وضعیت مراکز مذهبی سایر ادیان نیز به چنین پدیده‌هایی خواهیم خورد. نمونه‌اش آخوندهای ایرانی هستند که با اینکه میتوانند چند زن عقدی و صدها زن صیغه‌ای داشته باشند، باز هم سوءاستفاده جنسی از خردسالان و نوجوانان در بین آنان رواج دارد. ■

زنانی که جایگاه خود را می‌شناسند

خانم باربارا والترز که از مجریان بسیار سرشناس تلویزیون‌های معتبر آمریکاست سالها پیش از شروع مبارزات آزادی طلبانه افغانستان داستانی مربوط به نقشهای جنسیتی در کابل تهیه کرد. در سفری که به افغانستان داشت، متوجه شده بود که زنان همواره و بطور سنتی 5 قدم عقب‌تر از همسرانشان راه می‌روند.

خانم والترز اخیراً نیز سفری به کابل داشت، ملاحظه کرد که هنوز هم زنان پشت سر همسران خود قدم بر می‌دارند و علی‌رغم کنار زدن رژیم طالبان، زنان شادمانه سنت قدیمی را پاس می‌دارند.

خانم والترز به یکی از این زنان نزدیک شده و می‌پرسد: چرا شما زنان اینقدر خوشحالید از اینکه سنت دیرین را که زمانی برای از میان برداشتنش تلاش می‌کردید همچنان ادامه می‌دهید؟

این زن مستقیم به چشمان خانم والترز خیره شده و می‌گوید: بخاطر مین‌های زمینی.

نتیجه اخلاقی این داستان: مهم نیست که به چه زبانی حرف بزنید و یا به کجا بروید پشت سر هر مردی یک زن باهوش قرار دارد. ■

مدارس قرآنی سنگال روزانه دستکم ۵۰۰۰۰ کودک را به گدایی وادار میکنند.

بی‌بی‌سی - 26 فروردین 1389
یک سازمان برجسته حقوق بشر اعلام کرده است دانش‌آموزان مدارس علوم قرآنی سنگال، مورد سوءاستفاده‌های جدی قرار می‌گیرند و در شرایطی شبیه به بردگی به سر می‌برند.

در گزارشی که روز پنجشنبه 15 آوریل 2010 (26 فروردین 1389) منتشر شده است، دیدبان حقوق بشر از مقامات سنگال خواسته است که مدارس قرآنی این کشور را نظام مند کنند و همچنین خواستار برخورد با مدرسانی شده است که از قانون وضع شده برای جلوگیری از وادار کردن افراد به گدایی و همچنین سوءاستفاده از کودکان، تخطی می‌کنند.

دیدبان حقوق بشر می‌گوید اغلب مدرسان علوم قرآنی، روزانه دست‌کم پنجاه هزار کودک را به گدایی در خیابان‌های سنگال مجبور می‌کنند. بیشتر این کودکان زیر دوازده سال سن دارند و حتی کودکان چهارساله هم در میان آنها دیده می‌شود.

بر پایه گزارش مزبور، این کودکان در معرض خطر ضرب و شتم و بی‌توجهی قرار دارند.

آنطور که دیدبان حقوق بشر می‌گوید برخی از این مدرسان، سالانه بیش از صد هزار دلار از راه گدایی کسب درآمد می‌کنند و با استفاده از آموزش‌های اسلامی، بر استثمار اقتصادی کودکان سرپوش می‌گذارند.

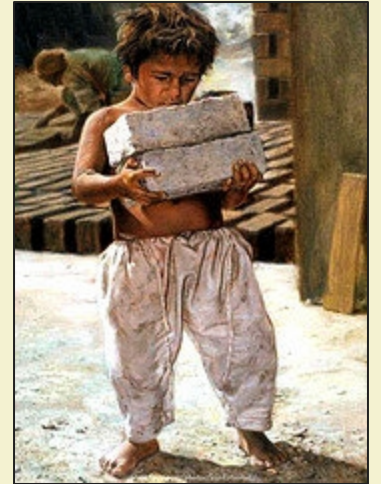
جامعه مسلمانان و مدرسان علوم قرآنی سنگال از قدرت سیاسی و اجتماعی زیادی در این کشور برخوردار است.

در این کشور بسیاری از خانواده‌ها کودکان خود را برای تحصیل در امور مذهبی و اخلاقی، به مدارس علوم قرآنی می‌فرستند.

دیدبان حقوق بشر می‌گوید در این نهادها مدرسان

زکھواره تا گور آجر بکش!

عسگر آهین



سفن‌های پیغمبرت پیشکش

زکھواره تا گور آجر بکش!

بهشت نمایندگان خدا

نصیب تو کرده ست این لقمه را!

به شکرانه، الحمد گو، ای پسر

که رهبر کند کیف مانند ترا!

بدان، این همانست، عدل علی

پیاده شده، خود، به دست ولی!

پو نا شکر باشی تو از روزگار

سپاه و بسیج ات نماید شکار!

۲۷ آوریل ۲۰۱۰

اولین روحانی جهان

اولین شیادی بود

که به اولین ابله رسید.

« ولتر »

یک بام و دو هوا؟



لیلا قبادی

چگونه است که تمام وابستگان مافیای سبز سیدی اصلاحات با سلام و صلوات از زندان آزاد می شوند در همان زندان صد جور جایزه حقوق بشری، قلم، صلح و.... می گیرند و از اوین مستقیم به واشنگتن و لندن پرواز می کنند اما آزادی خواهان واقعی دربند "سبز نشده" پس از ماهها و سالها شکنجه و آزار بی خبر اعدام می شوند؟؟؟

اکبر گنجی یکی از چماقداران دیروز و "صلح طلبان" امروزی (البته در چارچوب "حفظ" ماشین جنایت جمهوری اسلام!) یکی از زندان رفته‌های "سوپر استار" است که در آخرین سخنان خیانت بارش صریحا اعلام می کند: به سود "ما" نیست امروز رژیم جمهوری اسلامی سرنگون شود " و شاید درست به همین خاطر است که تعداد جایزه‌های حقوق بشری که دریافت کرده دارد به تعداد آزادی خواهانی که در سالهای ۶۰ لو داده یا شکنجه کرده نزدیک می شود!

و نمونه دیگر "شجاع دل" هالیوودی، مازیار بهاری است که بیش از خبر مرگ مایکل جکسون در رسانهای طرفدار مافیای اصلاحات در کانادا از جمله سی بی سی (بخوانید دار و دسته ژیان قمیشی) پوشش خبری گرفت، می‌گیرد و خواهد گرفت؛

رادیو سی بی سی، کانادا؛ "مازیار بهاری ژورنالیست ایرانی - کانادایی به ۱۳ سال زندان و ۷۴ ضربه شلاق محکوم شد اما خوشبختانه او در بریتانیا به سر می برد!!!"

فلاش یک

مازیار بهاری فقط ۱۸ روز در زندان بود و ماجرای زندانش لحظه به لحظه توسط رسانهای غربی و رفرمیست گزارش شد بعد هم یک نصف روز مقابل دوربین نشست و اعتراف کرد که جاسوس شرق و غرب بود ه !!! فردای آن روز هم در لندن بود و به عنوان قهرمان در بازار مکاره "دموکراسی خواهان اصلاح طلب" توده ای مورد استقبال قرار گرفت در مصاحبه با تلویزیون سی بی سی درباره اینکه آیا شکنجه شده یا نه ابراز می‌کند که بیشتر از توهین زبانی استفاده می کردند اما بازجوییش - که بوی تند گلاب می داده - چند باری با انگشت به پس کله اش هم زده!

(و این روش متمدنانه "بازجویی" را باید مقایسه کرد با روشهای قرون وسطایی همین رژیم با "زندانیان واقعی" حتا در شب پیش از

شیرین عبادی

"زن مسلمان ایرانی" جایزه بگیر - رشوه سیاسی "جایزه جهانی صلح نوبل" در سال ۲۰۰۳

شیرین عبادی چون همیشه در دفاع از ارگان های سرکوب رژیم اسلامی ید طولایی داشته اند!

فرامرز شیروند - روشننگر

خودش را مسلمة اعلام کرده بگوید روسری در دین ضروریست و یا تحمیلی آخوند و زوریست حجاب او اگر از اعتقادست چرا یک در میان تنگ و گشادست؟ نباشد روسری گر انتخابی؛ اگر میل بود بر بی حجابی؛ به داخل گر ندارد راه چاره؛ نکرده پس چرا یکبار اشاره؟ نگفته پس چرا یک دفعه، یک بار که هستم زین لچک البته بیزار وگر از روی ایمان میگذارد چرا در خارجه بر سر ندارد؟ اگر پوشاندن مو امر دین است چرا پس پوشش ایشان چنین است؟ مگر اینکار تزویر و ریا نیست؟ مسلمانی مگر جغرافیاییست؟ چرا خردادیان شد لعنت و هو که رقصیده چرا در سانداگو به کالیفرنیا وقتی که رقصید مجازاتش چرا در شهری دید؟ مگر اینکار تزویر و ریا نیست؟ مسلمانی مگر جغرافیاییست؟ بله دین است و در آن نیست ارفاق ندارد حکم دین بیلاقی و قشلاق مگر اینکه یکی آید درین بین مسلمان باشد اما نوحیاتین کند در ملک خارج حفظ ظاهر که دین ما بود عین جواهر به داخل طبق دستور خلیفه لچک بر سر عیال است و ضعیفه اوائل من خوشم میآمد از او که حل کرده به خوبی مشکل مو ولی از بس که کرد اسلام اسلام به شک افتاده ام از او سرانجام که کار اصلی اش تبلیغ دین است علی دانی تیم مسلمین است دل ما میبرد با زلف و کاکل به لاینبتیسه ما میزند گل تو گوئی قدرت از مذهب گرفته نوبل از حضرت زینب گرفته اینم از ین

هادی خرسندی

بیست و سوم ژوئن ۲۰۰۴

*سپاه پاسداران شامل ۵ نیرو، با ماموریت‌های متفاوت است.

ستاد مشترک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

1. نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

2. نیروی هوایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

3. نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

4. سازمان بسیج مستضعفین

نیروی قدس

فرمانده سپاه (عزیز جعفری) با دستبندی تهدیدات علیه جمهوری اسلامی به تهدیدهای نرم، نیمه‌سخت (شورش‌های مردمی بدون سلاح گرم، تهدیدهای اقتصادی-سیاسی داخلی و خارجی) و سخت (شورش‌های مسلحانه، جنگ داخلی و جنگ خارجی) وظیفه مبارزه با تهدید نرم را به بسیج غیرنظامی، نیمه‌سخت را به بسیج نظامی و سخت را به نیروی زمینی سپاه و بسیج نظامی محول می‌کند. ■

" شایع است که دولت کانادا در صدد افزودن نام "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی" به لیست تروریست هاست؛ شما با این مسئله مخالفید، لطفا توضیح دهید."

(زمان 7:14 کلیپ)

http://www.youtube.com/watch?v=FpSUSFnzpqVQ&feature=player_embedded

با تحکم و در پشتیبانی از سپاه پاسداران*، با خشم پاسخ داد:

" من موافق نیستم سپاه پاسداران به عنوان به نهاد تروریستی شناخته بشه." و در ادامه اضافه کرد: "ایران با عراق 8 سال جنگ خونینی داشت و تعدادی از این سپاهیان بخوبی از ایران دفاع کردند؛ و الآن این عادلانه نیست که بگوییم که هر کس در سپاه هست تروریسته. اما میشود برخی از فرماندهان را با توجه به عملکرد و طرز تفکرشان بعنوان تروریست معرفی کرد."

شیرین عبادی بنا به دلایل "عبادی" - سیاسی فراموش میکنند که این همان سپاه پاسداران* است که در سی سال گذشته بویژه در دهه 60 همواره در سرکوبها [بخوبی از [جمهوری اسلامی] ایران دفاع کرده است.

باری جمهوری اسلامی همواره در تلاش است تا تحریم های اقتصادی و فشارهای سیاسی از خارج را از طریق لابیگری "بنیادهای" وابسته به خود، عمال و هوادارانش کاهش دهد؛ اما از آنجاییکه "بنیاد علوی" و شرکا (نیاک و...) خلع سلاح شده اند و کشتی جنبش "ضد امپریالیستی" به اصطلاح "ضد جنگ" به گل نشسته است، جمهوری اسلامی نیازمند بازسازی اپوزیسیون بدلی خود است. بنظر میرسد که در پیشبرد این بدل سازی است که رژیم اسلامی این بار شیرین عبادی را نه به "جرم" نپرداختن "خمس غنیمت جنگی" بلکه به علت نپرداختن "مالیات غنیمت صلح"، به دایره اپوزیسیون بدلی خود پرتاب کرده تا در دفاع از جمهوری اسلامی و ارگانهای سرکوبش و مهمتر از آن در پیشگیری از تحریم های اقتصادی و فشارهای سیاسی، در اروپا و امریکای شمالی با تعزیه خوانی معرکه گیرد.

از شیرین عبادی بعنوان "زن مسلمان جایزه بگیر" بیش از این انتظاری نیست، بی سبب نیست که هادی خرسندی در وصف عبادی مسلمان اینچنین سروده است:

مرا درباره شیرین عبادی

کلامی هست قدری انتقادی

همه دانند مؤمن هست این زن

مسلمان از نوک پا تا به گردن!!

گرفتار بلاتکلیفی سر

سرش گاهی مسلمان گاه کافر

گهی میزانی و پوش داده

گهی بینی لچک بر سر نهاده

گهی چون خواهران زینب است او

گهی از حیث سر لامذهب است او

چرا در ملک خارج بی حجاب است؟

چرا در داخله زیر نقاب است؟

کسی که تکیه بر اسلام کرده



از قرار به دعوت جان وستون، نماینده محافظه‌کار پارلمان فدرال از ونکوور و رایزن رسمی دولت محافظه‌کار با جامعه ایرانی کانادا، شیرین عبادی جهت دیدار با مقامات کانادایی و ایراد یک سری سخنرانی در شهرهای تورنتو، ونکوور، مونترال و اتاوا به کشور کانادا سفر کرده است. عبادی هفته گذشته در دادگاه بدوی بریتیش کلمبیا در ونکوور غربی سخنرانی داشت و روز دوشنبه 26 آوریل نیز در میهمانی شامی در تالار Le Parc واقع در شهر وان (شمال شهر تورنتو) سخنرانی کرد.

سازماندهی این مراسم سخنرانی را سازمانی به نام "پروژه کانادایی صلح بین‌المللی" (Canadian International Peace Project) داده بود. ("پروژه کانادایی صلح بین‌المللی" به قراری سازمانی است "مستقل و غیرحزبی" که به رهبری مایکل پرساد در سال 2006 پروژه مرمت مسجد روستای اندخوی در افغانستان را به اتمام رساند).

در بخش تبلیغاتی مراسم پیش از سخنرانی، در سرسرای ورودی، برنامه چند دقیقه ای پرسش و پاسخ برگزار شد. عبادی در این بخش، طبق روال همیشگی و در دفاع از جمهوری اسلامی و در



پاسخ به نقض حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی، به نقض حقوق بشر توسط اسرائیل درخصوص غزه اشاره کرد و گفت: "سایر کشورها حق ندارند در امور داخلی ایران دخالت کنند." و در پایان اعلام داشت قویاً مخالف هرگونه حمله نظامی و تحریم اقتصادی ایران است، چرا که دودش به چشم مردم ایران می رود.

شیرین عبادی در پاسخ در مورد جنبش کنونی در ایران، گرایشها و جایگاه شیرین عبادی در این جنبش گفت: "من اساساً با تفتیش عقاید موافق نیستم... و در جواب به: "یعنی سئوالی که مصاحبه‌گر می پرسد تفتیش عقاید است..."، ادامه داد: "تخیر. جواب نخواهم داد..."

شیرین عبادی در پاسخ به پرسش:

"Is Europe Imploding?"

Saturday, May 01, 2010

[Immanuel Wallerstein's ZSpace](#)

[PageJoin ZSpace](#)

Europe has had its nay-sayers since it started on the long road to unification. There were many who believed it impossible. And there were many who thought it undesirable. Still one has to say that, in the long and sinuous path it has taken since 1945, the project of European unification has done remarkably well. After all, Europe had been torn apart by nationalist conflict for at least 500 years, conflict which culminated in the particularly nasty Second World War. And revenge seemed to be the dominating emotion. As of 2010, what is now called the European Union (EU) houses within it a common currency, the euro, which is used by 16 countries. It also has a zone with 25 members, called Schengen, which permits somewhat free movement without visas. It has a central bureaucracy, a human rights court, and is on track to having a president and a foreign minister.

One shouldn't exaggerate the strength of all these structures, but one shouldn't underestimate the degree to which all this has represented, for good or ill, the overcoming of nationalist resistance throughout Europe, especially in some of the stronger states. Yet, it is also the case that right now Europe seems in some important ways to be imploding. The code words for this implosion are "Greece" and "Belgium."

Greece, as all the world is aware, is undergoing a severe sovereign debt crisis. Moody's has declared Greek state bonds to be junk bonds. Prime Minister George Papandreou has said, very reluctantly, that he would probably have to turn to the International Monetary Fund (IMF) for a loan, a loan that would imply the usual IMF conditions requiring specific forms of neoliberal

restructuring. This idea is very unpopular in Greece - a blow to Greek sovereignty, Greek pride, and especially Greek pocketbooks. It was also greeted with dismay in a number of European states that feel that financial assistance to Greece should come first of all from other EU members.

The explanation of this scenario is quite simple. Greece has a big budgetary deficit. Because Greece is part of the eurozone, it cannot devalue its currency to alleviate the problem. So it needs financial aid. Greece asked for European aid. The biggest and wealthiest European country, Germany, has been highly reluctant, to say the least, to give such aid. The German public is strongly opposed to helping out Greece, basically out of a protectionist reflex in a time of European stress. They also fear that Greece is the first of a line of others (Portugal, Spain, Ireland, and Italy) who will make similar demands if Greece gets such aid.

The German public seems to wish it would all go away, or at least that Greece somehow be thrown out of the eurozone. Aside from the fact that this is legally impossible, the country that would suffer most as a result, besides Greece, is surely Germany, whose own economic health is largely based on the strong export market it has within the eurozone. So, for the moment, we seem to be at an impasse. And the market vultures are hovering over all the eurozone countries that are in sovereign debt trouble.

In the midst of this, the now perennial Belgian crisis has reared its head in a particularly acute way. Belgium, as a country, came into existence as a result of pan-European politics. The collapse of the Habsburg empire of Charles V resulted in the partition of the so-called Burgundian Netherlands into the United Provinces in the north and the Austrian Netherlands in the south. The Napoleonic Wars led to the two parts being put together again in the restored Kingdom of the Netherlands. And the European conflicts of 1830 led to the two parts being split apart again, with the creation of Belgium in more or less

the erstwhile Austrian Netherlands, with a king imported from elsewhere. Belgium was always a composite of Dutch-speaking "Flemish" and French-speaking "Walloons," largely but imperfectly located in two different geographical sectors (the north and south of Belgium). There was also a small German-speaking zone.

Up to 1945, the Walloons were the more educated, wealthier ones, and they controlled the major institutions of the country. Flemish nationalism was born as the voice of the underdogs fighting for their political, economic, and linguistic rights. After 1945, the Belgian economy underwent a structural shift. Walloon areas lost strength and Flemish areas gained strength. Belgian politics became as a consequence a never-ending struggle of the Flemish to obtain more political rights - devolution of powers, with the ultimate objective for many of dissolving Belgium into two countries.

Bit by bit, the Flemish got more and more of their way. Today, Belgium as a country has a common monarchy, a common foreign minister, and very little more. The sticking-point in this arrangement is that Belgium is now a confederal state with three, not two, regions - Flanders, Wallonie, and Brussels (the capital).

Brussels is not only the capital of Belgium. It is the capital of Europe, the locus of the European Commission. Brussels is also a very bilingual city. And the Flemish are insisting on making it less so. The problem is that, even if there were to be agreement on the dissolution of Belgium, there would be no easy way to arrange the fate of Brussels.

The latest negotiations were so intractable that *Le Soir*, Belgium's leading French-language newspaper, proclaimed that "Belgium died on April 22, 2010." Their lead editorialist asked "Does this country make sense anymore?" At the moment, the king is trying, perhaps vainly, to recreate a government. He may have to call new elections, without much hope that the elections will produce a really different

parliament. On July 1, Belgium assumes the rotating six-month presidency of the EU, and it is not certain there will be a Belgian Prime Minister to preside over it.

The Greek problem is the problem of spread. Will Greece's difficulties not be replicated - are they not already being replicated - elsewhere in Europe? Can the euro survive? The Belgian problem presents however an even greater problem of spread. If Belgium comes apart, and both parts are then members of the EU, will not other states consider coming apart? There are after all important secessionist or quasi-secessionist movements in many EU countries. Belgium's crisis could easily become Europe's crisis.

Of the two threatened implosions, the one symbolized by Greece is easier to solve. It basically only requires that Germany realize that its needs are better met by European protectionism than by German protectionism.

The Belgian crisis poses a much more fundamental question. If Europe were ready, right away, to move forward to a truly federal state, it could accommodate the break-up of any of its existing states. But it has not been ready up to now. And the world's collective economic difficulties have much strengthened the narrow nationalist elements in virtually every European country, as all the recent elections have shown. Without a strong European federation, it would be extremely difficult for Europe to survive a stream of break-ups. Amidst the political havoc, Europe could go down the drain.

There is a certain *Schadenfreude* among U.S. politicians about Europe's difficulties. What may however save Europe from any implosion is precisely the ever-increasing threat of the implosion of the United States. Europe and the United States are on a seesaw, on which as one goes up the other goes down. How this will play out over the next two to five years is not at all clear. ■

by Immanuel Wallerstein

دین،
افساری است که به گردن تان می
اندازند،
تا خوب سواری دهید،
و هرگز پیاده نمی شوند،
باشد که رستگار شوید...
«کائوچیو»

رأ به رسانه‌های غربی بسپاریم و دهها آزادیخواه واقعی در صف اعدام چون فرزاد کمانگر و شیرین علم هولی گمنام را دریابیم که ماهها و سالها در زندان می مانند اعتراف نمی کنند، مزدور نمی شوند و بعد هم بی خبر اعدام می شوند...
سرنگون با د جمهوری جنایت اسلامی با هرجناح و دسته چه سبز چه سیاه ■

به تهیه کنندگی "بی بی سی"!!!
- در گفتگویی با رادیو کانادا فتوا صادر می کند که ایران کشوری مذهبی است و حتما اگر این رژیم هم نه یک رژیم مذهبی حکومت خواهد کرد!!!
... بعد هم همانجور در بوق و کرناست توسط رسانه‌های غربی .
براستی که چه روزگار و قیچی است نازنین... پس نگرانی برای حکم دادگاه علیه امثال بهاری

اعدام). بهاری در پاسخ به این پرسش که در مقابل نقض حقوق بشر - زندانها و اعدامهای اخیر - توسط رژیم ایران چه باید کرد هر بار به شدت تاکید می‌کند که وظیفه ما "تنها" اطلاع رسانی " و "دموکراسی خواهی" است نه بیشتر و باید آرام بود و اهلی بود و خشونت نکرد
چندی بعد به بهانه نمایش فیلم مستندش - فیلمی درباره مصدق (مبارز) ضد استعمار انگلیس ("

زبان گنجی، زبانی بر فراز تاریخ و زمان

(علی رها)

گنجی بجای قلم فرسایی در اینباره که مارکس "آلمان را مکانی نمی یافت که شمشیرکشی زبانی را برتابد"، خوب بود متن کامل نامه را مطالعه میکرد. یا حتی به شرایط معین تاریخی آنزمان آلمان، سرکوب و اختناق حاکم، سانسور و بستن مطبوعات، از جمله مهر و موم نشریه «راییشه زایتونگ» که مارکس سردبیر آن بود، رجوع میکرد تا بفهمد که جو فکری پاریس بواسطه انقلابات پی در پی و در استانه انقلابات ۱۸۴۸، از چه خودانگیزگی فکری، صراحت و تازگی زبان اندیشه برخوردار بود ...

زبان جوهر بیان زنده تفکر است. - کارل مارکس

مارکس اولین فیلسوفی است که فلسفه را تاریخی و تاریخ را انسانی کرد. منظومه تفکر او سهم بی نظیری در تحول جوامع بشری و شکلبندی خودآگاهی جهان معاصر ایفا کرده است. با اینکه بیش از ۱۵۰ سال از تولد اندیشه مارکس میگذرد، جهت گیریهای گرایشات عصر ما یا بنوعی در تداوم و انکشاف آن و یا در تقابل با آن پا بعرصه وجود گذاشته اند. از آگزیستانسیالیسم (وجودگرایی) تا ساختارگرایی، و از مدرنیسم تا اندیشه پسا-مدرن، مستقیماً بر پیکره فلسفه مارکس روییده اند. حتی متفکرین سرمایه داری جهانی شده، بهنگام بروز هر بحرانی از خواب پریده و دوباره به مارکس رجوع میکنند. اقتصاددانان سرمایه داری فقط در زمان بحران، یعنی وقتی که بقول مارکس خانه بر سرشان خراب میشود است که پی میبرند قانون مطلق انباشت سرمایه، تراکم و تمرکز سرمایه، بدون پروبرگرد به افت نرخ سود منتهی میشود. تالو گسترده عظیم جهان مادی یا مرده در روال عادی حاوی این ادراک باژگونه است که "کار مرده" که در قامت و منظر جهان بی روح اشیاء ظاهر میشود، بخودی خود و بدون "کار زنده"، یعنی انسان مولد، ارزش زاست.

مارکس روند منطقی این انباشت سرمایه را تاآنجا دنبال میکند که سالها قبل از پیدایش سرمایه داری دولتی، حضور آنرا پیش بینی میکند. بدیده او این روند میتواند تا آنجا پیش رود که سرمایه اجتماعی در انحصار یک سرمایه کلی یا دولتی متراکم شود. در این حالت، "جامعه"، سرمایه دار تام میشود ولی ماهیت از خودبیگانه روابط اجتماعی انسانها برطرف نمی شود. کار مرده کامکان بر کار زنده حکمروایی کرده و "بتوارگی" جهان مادی بصورت رابطه اجتماعی بین اشیاء و رابطه مادی بین انسانها جلوه گر میگردد. فروپاشی نظام سرمایه داری روسیه که نام مارکسیسمی جعلی را یدک میکشید، شاهد عینی این گزینه مارکسی است که تمرکز سرمایه سرشت تضادمند روابط اجتماعی سرمایه داری را برطرف نمی سازد. اتفاقاً با ریزش کمونیسم

روسی، رویکردهای نوینی در سراسر جهان به اندیشه دایره المعارفی مارکس صورت گرفته که بعضاً موید یکی از مشاهدات اکبر گنجی است و قتیکه اذعان میکند که "نقدهای نافذ او همچنان آدمی را مسحور می سازد."

گنجی در مقاله بسیار کوتاهی زیر عنوان "زبان مارکسی: زبان شمشیر" که بتازگی در سایت "زمانه" انتشار یافته، هم در ابتدا و هم در انتها تأیید میکند که "مارکس متفکری بزرگ و عمیق است." اما این داوری را در خلال مطلبش مستدل نمی کند. برعکس، بلافاصله مدعی میشود که رشد معرفت، "برخی از" ارای او را "ابطال کرده است." اما گنجی این "برخی از" را به ما معرفی نمی کند. لذا این پیش قضاوتی چه در تمجید و چه در نقد مارکس باشد، هیچ ایده ای را پرداخته نکرده و فاقد ارزش تحقیقی است.

در پاسخ به گنجی خوانندگان بسیاری با نقطه نظرانی متفاوت ابراز نظر کرده اند که بسیار گویاست. تقریباً تمامی این خوانندگان نوشتار وی را "سرسری" دانسته و عاری از مضمونی معرفت شناسانه ارزیابی میکنند. در واقع این واکنشها شامل تمام نویسندگانی میشود که قدرت فاهمه خوانندگان خود را دست کم میگیرند، بخصوص در شرایط فعلی ایران. همانطور که ملاحظه حضور است، ما در حال حاضر در برابر هژمونی ایدئولوژی اسلام سیاسی حاکم، هم شاهد یک جنبش پخته و عظیم اجتماعی هستیم و هم باهیجانی فکری که فوران و شکفتگی ارا و عقایدی متنوع را به همراه آورده است. تحت چنین شرایطی، بی توجهی به بلوغ فکری خوانندگان، بی امدهایی در بر دارد که به مذاق نویسنده خوش نخواهد آمد. بطوریکه یکی از خوانندگان به گنجی میگوید که "شما نه فیلسوف هستید و نه مغز متفکر" پس بجای ورود به مباحثی که از آن سررشته ندارید، اختیار "خاموشی" مطلوب تر است!

البته این حق گنجی است که بدون دغدغه و واهمه افکارش را بزبان بیاورد. اما درعین حال دیگران هم حق دارند که افکار ما را زیر ذره بین نگاه انتقادی قرار دهند و آن را بری از ارزش تحقیقی بیابند. بفرض آنکه "نیت" گنجی نه زبان سازش و مماشات با حکام مستبد ایران بلکه اشاعه فرهنگ دموکراتیک در جنبش روشنفکری و تحمل ارا و نظرات گوناگون باشد، ایا سرهم بندی چند نقل قول از کلیت پیکره فکری مارکس و خارج کردن آن گزینه ها از بستر زمان و تاریخ نگارش آنها، و سپس صدور حکم، خود به آلودگی فکری، ایجاد جوی مسموم و اشاعه نظراتی که محک نخورده و فاقد محتوی پژوهشی است کمک نمی کند؟

کارل مارکس فیلسوفی بود که علاوه بر تسلط بر ده ها زبان تاریخی و زنده، درعین حال مبتکر فلسفه زبانی نوین بود. فراگیری زبان، از لاتین گرفته تا روسی، نه بخاطر ابراز فضل و

بصرف کسب دانش، که جهت آشنایی با تاریخ، فرهنگ و روابط انسانی در جوامع مختلف بود. شناخت وسیع مارکس از فلاسفه و ادبیات جهان باستان، دوران رنسانس و معاصرین خود، زبانه زد خاص و عام است. اما آنچه در این نوشتار ضرورت تبیین دارد، نه پرداختن به بیوگرافی مارکس و برجسته کردن شخصیت وی بلکه بازگردن شمه ای از "فلسفه زبان" وی است. مارکس امروز زنده نیست که در برابر گنجی در مقام دفاع از خود حاضر شود. آنچه از وی زنده مانده است، مجموعه افکار اوست که چنانچه فاقد ارزش عینی بود و ترسیم کننده روح زمانه نبود، با مرگ او به پایان می رسید.

یکی از نقل قولهایی که گنجی در نقد مارکس ذکر میکند، قابل تأمل بسیار است. "ما از بشر واقعی شروع میکنیم و از روی جریان واقعی زندگی آنها، رشد و ظهور بازتاب ایدئولوژیک و ظنین های زندگی آنان را نشان میدهم." این بعضاً بدانمعنی است که سیر حکمت و فلسفه از روندی تاریخی برخوردار است که بدون کالبدشکافی آن تاریخ، یعنی بدون بررسی هستی اجتماعی انسانها، چونان ذاتهایی بیواسطه و مستقل، قابل ادراک نیستند. درمنظر مارکس قدمت "زبان" باندازه عمر شعور انسانی است. زبان، شعوری بالفعل و واقعی است که فقط در بستر روابط اجتماعی انسانها موجودیت پیدا می کند و همچون عقل و بلحاظ ضرورت ارتباط یابی و تقابل افراد ظهور می یابد.

مارکس اما فقط در مقام یک "زبان شناس" عرض اندام نمیکند. اندیشه او معطوف به عصر خود و مستدل کردن بازتاب جهان تضادمند در زبان تکلم و نقدی ایجابی از نحوه مراوده زندگی و زبان غیریت یافته معمول است. فی المثل در بخش "بتوارگی کالاها" در فصل اول کتاب «سرمایه» اظهار میکند که اگر کالاها امکان تکلم داشتند، افکار خود را در زبانی هیروگلیفی مکشوف مینمودند که فقط خودشان بان آشنایی داشتند؛ یعنی "زبان کالایی." اینکه فراورده های کوشش و کار آ دمیان از آشنایی مصرفی به "ارزش" استحال پیدا میکنند بهمان اندازه محصولی اجتماعی است که زبان آنها. بعبارتی زبان صریح و مستقیم مکالمه بین انسانها از طریق جهان اشیاء وساطت میشوند بطوریکه انگار این اشیاء مرده اند که باهم وارد مراوده و تعامل شده اند. بقول مارکس "ما بقدری از سرشت طبیعی انسان بیگانه شده ایم که زبان مستقیم آن سرشت طبیعی همچون ابطال منزلت انسانی نمودار میشود درحالیکه زبان بیگانه ارزشهای مادی بمثابة تصریح محفانه منزلت انسانی پدیدار میگردند که خودآگاه و متکی بنفس است." (کلیات آثار انگلیسی، جلد ۳، ص ۲۲۷)

زبان فلسفی در منظر مارکس میبایستی که این زبان غیریت یافته و مرموز را مرتفع کند. فلسفه برای تشخیص زبان و آرونه جهان واقعی

نیازمند گذار به زندگی مردمان عادی است. در آنصورت متوجه میشود که خرد و زبان فاقد حیاتی مستقل بوده، نماد هستی بالفعل، یعنی خرد و زبان انسان اند.

بعقیده مارکس، یکی از سخت ترین وظایف فیلسوفان اینست که از عرصه "تعقل محض" به جهان عینی فرود آیند: "زبان، فعلیت بلاواسطه تفکر است. همانطور که فیلسوفان به تفکر وجودی مستقل بخشیده اند، بهمان وجه برای زبان نیز عرصه ای مستقل قابل گردیده اند." (کلیات، جلد ۵، ص ۴۴۶) چنانچه اکبر گنجی نیز این توصیه عام را رعایت میکرد، از نقد مارکس به زبان و اخلاق حاکم به مقوله موهومی بنام "اخلاق پرولتاریا" نمیرسید. اگر گنجی حقیقتاً در افکار مارکس کندوکاو کرده بود، بسهولت درمی یافت که صورت مسأله را بد فهمیده است. اندیشه ایجابی مارکس نه منوط به ازلی کردن "سلطه پرولتاریا" که نقد خود سلطه و نفی علت وجودی فرادستان و فرودستان است. آیا برای وصول به یک پیشنهاد عام و جهانشمول همچون "اخلاق" نیازمند رفع تخصصات واقعی در جهان منقسم و مثله شده کنونی نیستیم؟ گنجی اما بدون تفحص و پژوهش لازم در فلسفه مارکس، مدعی است که "اگر این روایت [روایت من] از ارای مارکس معتبر باشد، معیارهای عام اخلاقی وجود نداشته و [لذا] استفاده ی از دشنام و اتهام در رویارویی با طبقه بورژوا مجاز می باشد." (!)

مارکس حق داشت که در سالهای آخر عمرش در مواجهه با مقلد ینش که از مبارزات بالفعل اجتماعی کارگران برای کسب حقوق مدنی منتزع شده بودند اعلام کند که "اگر این مارکسیسم است، من مارکسیست نیستم." اگر آقای گنجی از گفتمانی که مطلقاً در عرصه سیاسی محض غوطه ور است به زندگی افراد رجوع کند امکان می یابد که از سطح به عمق گذار کند. انوقت شاید بتواند پی ببرد که نقد مارکس به "حقوح بشر" نه بخاطر نفی حقوق انسانها بلکه بلحاظ انکشاف آن از آزادی حقوقی صرف تا آزادی حقیقی بود.

اجازه دهید به نقل قول دیگری که گنجی از مارکس می آورد رجوع کنیم تا این ادعا را ثابت کنیم. "انان کارگران را خورد میکنند و بصورت بقایایی از یک بشر در میآورند، او را بسطح ضمیمه یک دستگاه تنزل میدهند. هرگونه آثاری از جذابیت را در کارش از میان می برند و آن را به زحمتی نفرت انگیز تبدیل میکنند؛ توانمندیهای عقلانی فرایند کار را، به همان نسبتی که علم بعنوان نیرویی مستقل دران ترکیب میشود، از او سلب میکنند..." مارکس بواسطه یک عمر تحقیق در روابط سرمایه داری اثبات میکند که عرصه بازار یا مبادله و گردش در حکم پوسته ظاهری روابط اجتماعی است که ماهیت روابط بین انسانها را استتار میکند. در عرصه بازار برابر نهاده هایی انتزاعی

حکمرمایی میکنند. من بعنوان فروشنده ظرفیت کارم ظاهراً در کمال آزادی وارد معامله ای "برابر" با خریدار توان کار می‌شوم.

اما بمحض ورود به کارخانه، مشمول "انطباقی پادگانی" می‌شوم که از من سلب آزادی میکند. درخلال کار، خود را از خود بیگانه می‌کنم و محصولی را تولید می‌نمایم که تجسم خارجی خلاقیت فکری و عملی من نیست. قدرت افرینش انسانی، و ذات مثبت کار به ضد خود مبدل می‌شود. کار و تلاش نه همچون خصیصه فطری انسانی مولد بلکه صرفاً وسیله ای برای امرار معاش می‌شود. درحین کار جای فاعل و مفعول عوض می‌شود. ابزار و ادوات کار انسانی به دستگاه پیچیده خودمختاری دگردیسی می یابند که بر کنشگر فایق می آیند. "او را به سطح ضمیمه یک دستگاه نازل می‌دهند." این انسان نیست که با به تحرک درآوردن اشیاء و آلات مادی به محصولی دست می یازد که از پیش در ذهن خودآگاه و هدفمندش متصور شده بود. برعکس، این انسان است که میباید با شرایط عینی محیط کار و شتاب و سرعت ابزار کار و مصنوع دستش خود را وفق دهد. در اینجا جهان مرده بر زنده حاکمیت میکند. فرد با همکاران و هموعان خود نه در تعاونی ازادنه و آگاهانه بلکه در ارتباطی بیگانه شده قرار می‌گیرد.

بقول مارکس بنظر می رسد که تمام اختراعات و پیشرفتهای به نیروهای مادی یک هستی معنوی اعطاً کرده و هستی انسانی را به نیرویی مادی مبدل ساخته. این نظام بظاهر خودپو و خودکفای مادی در تکاپوی حیات قایم بالذاتش "علمی" بیگانه با رستگاری و سعادت بشری را جذب

وجود خود میکند و به هویت منقسم شده انسان - به انسانی که کار مغزی و انسانی که کار یدی میکند - تاووم میبخشد. این روند واقعی در اعماق روابط انسان در تمامی سطوح جامعه نیز بازتاب می یابد. پس نقد مارکس به "حقوق بشر" نه بواسطه بی اعتنایی به آزادی واقعی انسان که بخاطر محدودیت انست چراکه آزادی را در قلمرو "حق" - حق من در برابر حق تو - محبوس می کند. یعنی از آزادی "منفی" به آزادی مثبت نمی رسد. شایسته تر انی بود که گنجی بجای ارتکاب این بی عدالتی معرفتی غیرقابل گذشت نسبت به فلسفه انسانگرایی مارکس، دستکم تا حدی در همان نقل قولهای بریده بریده مذاقه میکرد.

من توصیه میکنم که گنجی بجای واکاوی زیر و بم اندیشه مارکس، بهمان نقل قول اولی که نوشتارش را با آن آغاز میکند، بسنده کند. گنجی در آنجا قسمتی از نامه مارکس به ارنولد روگه را بازگو میکند که در سپتامبر ۱۸۴۳ نگاشته شده. گزیده ای را که گنجی از «ایزایا برلین» اقتباس میکند و بدون مراجعه به متن اصلی نامه نعل بالنعل منعکس مینماید، ناقص، تحریف شده و جعلی است.

من گزیده گنجی را با چندین ترجمه متعدد مقایسه کردم ولی تشابهی بین آنها نیافتم. گنجی از قول مارکس مینویسد: " فضای اینجا [آلمان] واقعاً غیرقابل تحمل و خفقان اورست. راحت نیست که آدم حتی بخاطر آزادی، خودش را عین جوجه تیغی جمع کند و بجای آنکه شمشیر بدست بگیرد به پرتاب خار قناعت کند." حتی متن انگلیسی خود ایزایا برلین هم حرفی از خار

و جوجه تیغی نمی زند. درمتن برلین آمده که "راحت نیست که حتی بخاطر آزادی، آدم خودش را سرافکنده کند و بجای شمشیر به سوزن مسلح نماید." اما در تمامی متون موجود، منجمله «کلیات آثار» مارکس، این گزیده اینطور درج شده است: "من تا آخر این ماه وارد پاریس خواهم شد چرا که فضای اینجا آدم را به بندگی وامی دارد. درآلمان هیچ حوزه ای برای فعالیت آزاد نمی یابم. درآلمان همه چیز به زور سرکوب شده است؛ هرج و مرج فکری و قلمرو بلاهت مستولی است. زوریخ تابع برآن است. بنابراین هرچه بیشتر واضح میگردد که برای ذهن مستقل و متفکر میبایست مرکز تجمع جدیدی [پاریس] را جستجو کرد." (کلیات آثار، جلد ۳، ص ۱۴۲)

گنجی بجای قلم فرسایی در اینباره که مارکس "آلمان را مکانی نمی یافت که شمشیرکشی زبانی را برتابد"، خوب بود متن کامل نامه را مطالعه میکرد. یا حتی به شرایط معین تاریخی آنزمان آلمان، سرکوب و اختناق حاکم، سانسور و بستن مطبوعات، از جمله مهر و موم نشریه «راینیشه زایتونگ» که مارکس سردبیر آن بود، رجوع میکرد تا بفهمد که جو فکری پاریس بواسطه انقلابات پی در پی و در استانه انقلابات ۱۸۴۸، از چه خودانگیختگی فکری، صراحت و تازگی زبان اندیشه برخوردار بود. اگر گنجی همان کتاب ایزایا برلین را چند صفحه بیشتر ورق زده بود، می فهمید که درآن مقطع، پاریس مرکز اجتماع تمام متفکرین مهاجر از اقصی نقاط جهان بود. وانگهی درمی یافت که هدف مارکس نه صرفاً گریز از دست پلیس سیاسی آلمان که آغازی تازه برای

راهبردی نوین بود.

مارکس در ادامه همین نامه می گوید که وجه مشخصه این حرکت جدید در انست که "جهان را بطور جزمی پیش بینی نمیکند بلکه از طریق نقد جهان کهنه، جهانی نوین را کشف میکند. تاکنون فیلسوفان کلید رمز تمام معضلات را درکشوی میزهای خود داشتند. کافی بود که جهان ابله خارجی دهان بگشاید تا مرغان بریانی شده بدرویش پرواز کنند. فلسفه سکولار شده و وجه مشخصه اثباتش هم در اینست که خودآگاهی فلسفی از درون و برون به مشقات مبارزه کشانده شده."

بخاطر تسلی اکبر گنجی هم که شده باید یادآوری کنم که مارکس در «مقدمه مدخلی بر نقد فلسفه حق هگل» تصریح میکند که اسلحه انتقاد نمیتواند جایگزین نقد اسلحه شود. اما تیوری هم وقتیکه همه گیر شد، خود به سلاحی مادی تبدیل می گردد. البته گنجی همچون هر کس دیگری آزاد است که به نشر افکار خود مبادرت ورزد. درعین حال هر اندیشمندی مسولیت دارد که مفروضات خود را به اثبات برساند. متأسفانه نوشتار وی از قبول چنین مسولیتی سرباز زده است. درخاتمه شاید بدنباشد پاسخ یکی از خوانندگان مقاله ایشان را بازگو کنیم: "من نه کمونیستم و نه حتی چپی، ولی هرچه تلاش کردم ایرادی در ادبیات جناب مارکس ندیدم. زبان برای بیان ایده هاست و نیازی به آبکشی ندارد. مشکل گفتار چون شمشیر نیست، مشکل رفتار با شمشیر و قتل و تجاوز است که در رژیم اسلامی جریان دارد." ■

علی رها، ۴ اردیبهشت ۱۳۸۹

آیا از بام منزل و یا کارگاه خود استفاده بهینه را می برید؟

آیا بخشی از زمین کشاورزی و یا غیر کشاورزی شما بلا استفاده است؟

آیا می دانید که می توانید علاوه بر تولید برق از انرژیهای پاک و تجدید پذیر در ضمن ایفای نقش انسانی خویش در کمک به بهبود محیط زیست،

می توانید سرمایه گذاری مطمئن با بازدهی تا بالای ۱۴ درصد در سال را نیز داشته باشید؟

آیا می دانید قرارداد، مبلغ خرید برق تولیدی از شما و پرداخت ماهانه آن به شما تا حداقل ۲۰ سال توسط اداره برق اوتاریو تضمین می شود؟

آیا می دانید طرف قرارداد شما دولتی است؟

جواب سوالاتتان و بیشتر را از همراه صدیق و فنی خود مهندس امیر مکی با بیش از ۱۶ سال سابقه در زمینه طراحی، نظارت و

مدیریت پروژه های انرژیهای تجدید پذیر بپرسید.

خدمات مشاوره، امکان سنجی، مدیریت پروژه و نظارت بر اجرای سیستمهای انرژی خورشیدی و بادی.

- مشاور و مدیر پروژه های تولید برق از انرژیهای خورشیدی و بادی در اوتاریو
- تکنولوژیست ثبت شده در تورنتو (OACETT)
- عضویت در سازمان انرژی خورشیدی از سال ۱۹۹۴
- دارای مدک فوق لیسانس معماری با بیش از ۱۴ سال تجربه در زمینه تخصصی، اجراء و استفاده از انرژیهای نو در ساختمان
- دارای مدرک و سابقه مدیریت اجرایی از سازمان مدیریت صنعتی



شماره تلفن همراه: ۶۴۷ ۲۸۱ ۷۶۷۲

پست الکترونیک: amir.makkie@gmail.com

« هادی و صمد "آقا"، ده سال بعد »

تئاتر دونفره - کاری از پرویز صیاد
در کانون نوجوانان ارامنه - تورنتو

برگزارکننده: حسین افضلی

فرامرز شیراوند

روشنگر - سه شنبه 4 مه 2010

"شیطنت" همیشگی به تماشاگر تزیق میکنند؛ و این چنین است که تماشاگر را تا پایان نمایش با امید به تجربیات تلخ و شیرین طنز زندگی، با خنده به دنبال خود می‌کشانند.

زیباترین طنز نمایش، شوخی‌هایی است با مضامینی دو پهلو، که تماشاگر را به فرامرز خندیدن برده و در ایستگاه خندیدن مرددانه رها میکند - بویژه آنگاه که مخاطب، خود تماشاگراند. آهنگام که باورهای خرافی - مذهبی (معجزات و چاه جمکران) دست‌آویزی می‌شوند تا "هادی و صمد" آقا، با ظرافتی زیرکانه تماشاگران را با "جوالدوز الهیات" نیش بزنند. یا آهنگام که بی‌هیچ‌گونه واهمه ای "اخلاقیات ایرانی - اسلامی" فرهیختگان را به استهزاح کشیده و بی پروا وارد "قلمرو ناخوشایندها" میشوند و به نقد پوچی و گزافه‌گویی‌های ناسیونالیستی - شوونیستی می‌پردازند.

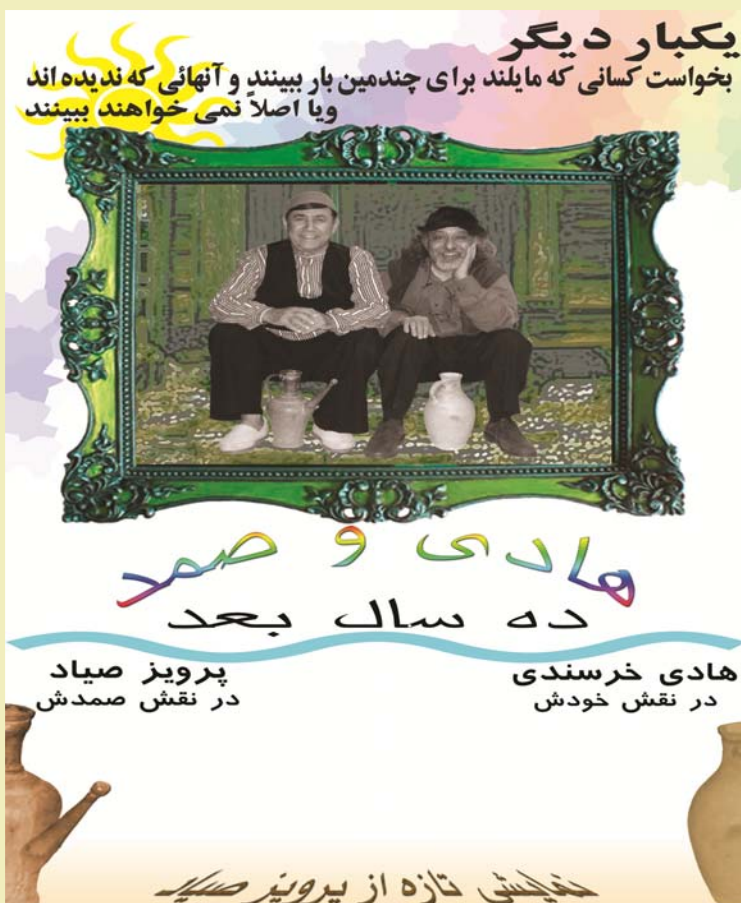
"صمد آقا" در حیطه سیاست به "عمو یوسف توده ای" مبتکر "راه پیمایی ماراتن معجزه چاه جمکران" می‌پردازد؛ به روایت "صمد آقا"، این "ماراتن" توسط "گدا علی تک پا" و برای مجازات او در به سخره گرفتن "معجزات چاه جمکران"، و با هماهنگی بقالان، صرافان و متولیان دارالخلیفه چاه به طرق گوناگون و با دوپینگ "صمد آقا" بی، بارها به نمایش گذاشته میشود. ناگفته نماند که در مسیر راه، حاجتمندان با اشتیاق و به یاری "امدادهای غیبی" چنان غافلگیرانه به "گدا علی تک پا" پاتک زده و دخیل بسته که "گدا علی" را دچار شب آشفتگی میکنند.

بنظر میرسد که در دوری جستن از این شب آشفتگی است، که طیف نشریه شهروند و همکاران، احتمالاً به میمنت "سفره ابوالفضل" خواهر شیرین عبادی، به دیدن نمایش نیامدند. شگفت آور است که این "طیف" حتی "خبرنگار طرح کادی" خود که نه تنها "توده ای" نیست بلکه از "مرکز مطالعات ایران‌شناسی تورنتو" بورسیه ای هم دریافت نمیکند و تابستانها چون "پناهندگان جان در خطر ایرانی!" به "ایران" هم نمیرود، را به دیدن این نمایش نفرستادند. باید معجزه ای از نوع "ضدامپریالیستی" در کار باشد!

میبایست که مشتاقانه به دیدن نمایشات "هادی و صمد آقا" رفت، در برابرشان به پا خاست و با شور و عشق از صمیم قلب برایشان هورا کشید و کف زد. باشد که در برنامه های آتی اشاره ای به افاضات استاد "رفرمیست" دانشگاه یورک تورنتو، آن "ناموافق" با پرچم جمهوری اسلامی و شدیداً مخالف "کمپین اعتراض به استفاده از پرچم رژیم در دانشگاه یورک"، داشته باشند.

به امید دیدن همکاریهای بیشتر و بهتر هنری، شوخی‌ها و نقدهای جامعه‌شناسانه هادی خرسندی و پرویز صیاد.

□□□



"

نمایش دو پرده‌ای در شش بخش ده سال از نخستین نمایش هادی خرسندی، شاعر و طنزپرداز، با پرویز صیاد، از نوابغ سینما، تئاتر و کمدی تصویری، در نقش صمد "آقا"، شخصیت نمایشی معروف و روستایی ساده‌دل عاشق، گذشته است. در این نمایش خرسندی با ترفند "تراپی" و با نسخه پیچی تلفنی با متد "دکتر هلاکویی"، صمد "آقا" را بر روی تخت "روان درمانی" خوابانده تا تغییرات حاصله در طی ده ساله گذشته، در صمد "آقا" و صمد "آقا" ها را دریابد.

نمایش در حقیقت "نمایشی برای آنها که می‌خواهند فقط بخندند و برای آنها که فقط نمی‌خواهند بخندند"، است. شکل ساختاری نمایش، همان ساختار نمایش ده سال پیش است - که با یک تک‌گویی هادی خرسندی

هوس زلزله کردیم

با یار پرریوز دلی یکدله کردیم
یعنی که دوتایی هوس زلزله کردیم
گفتیم که خالیست عجب جای فلان شیخ
هم یاد ز همراهی آن سلسله کردیم
پیغام بدادیم به او در وسط سکس
کای حجت الاسلام کلینکس کلینکس

آغاز و با ورود صمد "آقا" در شش صحنه تفکیک شده - با عنوان های مشخص و پخش قطعه‌ای موسیقی و با تاریک شدن نور، ادامه می‌یابد. بنیان نمایش از نوع استندآپ کمدی دونفره است که بر گفتار و طنز استوار است؛ "هادی و صمد آقا" در طول نمایش تماشاگر را با شوخی‌هایی فقط برای خنداندن و شوخی‌هایی عمیق و تلخ روشنگرانه - شوخی‌هایی که لبخند را به زهرخندی مبدل میکند - شاهد قرار میدهند.

بر خلاف نمایش "دو ساعت با هادی خرسندی و صمدش"، خط داستانی "هادی و صمد آقا"، ده سال بعد"، فاقد تضادی بین شخصیت هاست. در نمایش پیشین تماشاگر شاهد برخورد یک "روشنگر-آکادمیسن ایرانی" با شخصیتی عامی و دهاتی، (صمد "آقا") میباید - که حاصل آن، کمدی داستان رویارویی و تضاد بین این شخصیت‌ها بود - بنیان این نمایش، بر خلاف نمایش پیشین، بر پایه شخصیت‌ها و نه داستان بنا شده است. در این نمایش خرسندی، به شوخی، در لباس یک دکتر روانکاو می‌رود که موجب می‌شود تا تماشاگر نمایش را با جدیت برای شنیدن شوخی‌ها دنبال کند.

تماشاگران، صمد "آقا" را با پیشینه فیلم‌ها و گذشته‌اش به یاد دارند و از اینرو در رویارویی با صمد "آقا" پی که رخدادهای سه دهه تبعید را پشت سر گذاشته، تجربیات جدید و تلخی را کسب و تغییر کرده است، ناآشناوند. در طول نمایش، تلخی این تجربیات و تغییرات را صیاد و خرسندی با ظرافت، زیبایی و شیرینی زهرگینی با

« درد و رنج تازیانه چند روزی بیش نیست
راز دار خلق اگر باشی، همیشه زنده‌ای



هیجدهم اردیبهشت ماه مصادف است با سالگشت کشته شدن «وارتان سالخانیان». آزاده مردی ارمنی‌الاصل که در باورمندی‌ش به عدالت اجتماعی و عشقی که به مردم داشت، شکننده‌ترین شکنجه‌ها را تاب آورد و نشکست. «احمد شاملو» در پانویس شعر بالا که به نام «مرگ نازلی» در مجموعه شعر «هوای تازه» و به یاد «وارتان» سروده و به چاپ رسیده، درباره او که در تاریخ مبارزات سیاسی ایران «اسطوره‌ی مقاومت» لقب گرفت، نوشته است: «وارتان سالخانیان پس از کودتای 28 مرداد سال 32 گرفتار شد. همراه مبارز دیگری - «کوچک شوشتری» - زیر شکنجه ددمنشانه‌ی به قتل رسید و به سبب آن که بازجویان جای سالمی در بدن آن‌ها باقی نگذاشته بودند برای ایزگم کردن، جنازه هر دو را به رودخانه جاجرود افکندند.

«وارتان» یک بار شکنجه‌ی جهمی را تحمل کرد و به چند سال زندان محکوم شد. منتها بار دیگر یکی از افراد حزب توده در پرونده خود او را شریک جرم خود قلمداد کرد و دوباره برای بازجویی از زندان قصر احضارش کردند. من او را بیش از بازجویی دوم در زندان موقت دیدم که در صورتش داغ‌های شیار وار پوست کنده شده به وضوح نمایان بود. در شکنجه‌های مجدد بود که «وارتان» در پاسخ سؤال‌های بازجو لجاجت از لب باز نکرد و حتی زیر شکنجه‌هایی چون کشیدن ناخن انگشت‌ها و ساعات متمادی تحمل دستبند چپانی و شکستن استخوان‌های دست و پای خویش حتی ناله‌ی هم نکرد. . . .»

پانویس

از این سروده احمد شاملو که در زمان انتشار بنا به مصلحت آن روزگار و شاید به قصد جان به در بردن شعر از تیغ سانسور، با نام «مرگ نازلی» به چاپ رسید؛ ■

– وارتان! بهار خنده زد و
ارغوان شکفت.

در خانه، زیر پنجره گل داد یاس
پیر.

دست از گمان بدار!
با مرگ نحس پنجه میفکن!
بودن به از نبود شدن، خاصه در
بهار...»

وارتان! سخن نگفت.
سرافراز
دندان خشم بر جگر خسته بست و
رفت...

« – وارتان! سخن بگو!
مرغ سکوت، جوجه مرگی فجیع را
در آشیان به بیضه نشسته است!»

وارتان! سخن نگفت.
چو خورشید
از تیرگی بر آمد و در خون نشست
و رفت...

وارتان! سخن نگفت
وارتان! ستاره بود
یک دم درین ظلام درخشید و
جست و رفت...

وارتان! سخن نگفت
وارتان! بنفشه بود
گل داد و

مژده داد: «زمستان شکست!» و
رفت...

برای فرزند کمانگر، شیرین علم هولی،
علی حیدریان، فرهاد وکیلی و مهدی
اسلامیان

نعمت آزم

همین نه مردم شهر تو داغدارانند
که خانه خانه هر شهر، سوگوارانند
تمام مدرسه‌ها بی معلم‌اند امروز
مداد و دفتر و شاگرد اشکبارانند
نه پنج کُرد جوان را خلیفه اکنون کُشت
که کشتگان ستمکاری اش هزارانند
همیشه پیشمرگ وطن بوده‌اند این کُردان
که پیش صاعقه چون صخره استوارانند
که قوم کُرد، نژاد اصیل ایرانی ست
عزیز مردم ایران و هم‌تبارانند
عزای کُرد همانا عزای ملی ماست
به سوگشان همه خلق داغدارانند
بدا به دولت دین پیشگان کُرد ستیز
که پیش صبح حقیقت سیاهکارانند
مقدر است که توفان درو کنند اینان:
گُراز اهرمنانی که باد کارانند
برای رُفتن این تازیان چنگیزی،
دو نسل، بابک و یعقوب، سربدارانند
مبین که رویه دریا به چشم خاموش است
به عمق، یکسره امواج، بی قرارانند
سپاه دانش و نیروی کار، هم پیمان
به رزمگاه هماندیش و هوشیارانند
یقین که دیر نپاید بساط جهل و جنون
چنین که دختر و مادر به کارزارانند
به نامنامه کوشندگان آزادی
هر آنچه مهدی و فرزند ماندگارانند
به صبح روشن فردای داد و بهروزی
ستارگان شب تیره یادگارانند

□□□

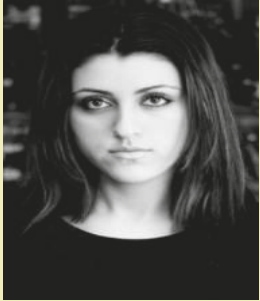
زبون دراز

عبادی، اسلام و حقوق بشر



فراخوان

کمپین اعتراض به آویختن پرچم
جمهوری اسلامی
توسط "کانون دانشجویان ایرانی
دانشگاه یورک"



چندی است که دانشجویان بورسیه ای و هوادار رژیم در "کانون دانشجویان ایرانی دانشگاه یورک" پرچم ننگین جمهوری اسلامی، این سمبل آپارتاید جنسی، توحش و بربریت اسلامی، سمبل سه دهه خشونت و وحشت، سرکوب و زندان، تجاوز و شکنجه، اعدام و سنگسار را، با بیشرمی تمام به عنوان "پرچم رسمی" بر دیوار محل این "کانون" در دانشگاه یورک آویخته اند.

این خوش رقصی دانشجویان بورسیه ای و هوادار رژیم، خشم دانشجویان آزادیخواه و مخالف جمهوری اسلامی را برانگیخته است، در این راستا و برای برخورد با این رایزنی ها، کمپین اعتراض به آویختن پرچم جمهوری اسلامی آغاز شده است. هدف اصلی این کمپین جلوگیری از هرگونه ابراز وجود رژیم قتل و جنایت اسلامی و رایزنی مزدورانش در دانشگاه یورک و دیگر دانشگاههای تورنتو است.

ما دانشجویان آزادیخواه دانشگاه یورک بر این باوریم که این پرچم سمبل رژیم ایست که عامل آواره گی هزاران تن از ایرانیان گشته است. از اینرو ما دانشجویان آزادیخواه دانشگاه یورک خواهان افشا این اعمال و عوامل هستیم و تا پایین آوردن این پرچم، این نشان بربریت و توحش اسلامی، ساکت نخواهیم ماند.

از شما دعوت میکنیم که

به این کمپین بپیوندید!

سارا اکرمی
مسئول کمپین

نیست در مورد صحبت هاش با مقامات کانادایی جواب بده آدم می ره تو فکر که نکنه کاسه ای زیر نیم کاسه هست؟

اصل حاشیه ای

فرح ظاهری در گزارشی که از سخنرانی شیرین عبادی داده بود نکاتی را از حواشی برنامه مطرح کرده که ما را هم تشویق کرد یک حاشیه ای بر حاشیه اش بنویسیم. البته ما هم مثل ایشان شیرین خانوم را پاسخگو نمی دونیم، اما با توجه به اینکه "متاسفانه برگزاری این برنامه مهم و تاریخساز برای جامعه ایرانی کانادایی بخصوص به کسانی سپرده شده بود که به هیچ عنوان نه بافت کامیونیتی ما را می شناختند و نه ارتباط و مراوده ای با آنها تاکنون داشته اند." و "نوع برگزاری برنامه و عدم پاسخگویی برگزارکنندگان به مراجعان" و "شیوه ی برخورد با رسانه ها به هیچ وجه مناسب نبود"³ و اختصاص یک مصاحبه 4 دقیقه ای با خانم عبادی برای شهروند طوری که "باید پاسخ پرسش هایش از یک فعال ایرانی حقوق بشر را از یک نشریه ی کانادایی به دست آورد."³ و در آخر جواب های سربالای خانم عبادی به مصاحبه گران ایرانی نشون میدهد که جایزه بگیر نوبلیست ما هم با این وضعیت مشکلی نداشته.

نکته دیگه در مورد "عدم حضور دکتر رضا مریدی، نماینده ی ایرانی تبار پارلمان کانادا... که اساساً از ایشان دعوت به عمل نیامده بود."³ ما را به این نتیجه رسوند که این فقط احزاب و سازمان های ایرانی نیستن که قبیله بازی در میارن و فقط هوای دارودسته خودشون را دارن بلکه کانادایی ها هم بعله!

و اما آخرین نکته جالب اینکه خانم عبادی فرمودند که: "می دانم که ایران دموکرات خواهد شد، زیرا که این خواست همه مردم ایران است. اما چگونه و کی؟ پاسخی است که جوابش الان کمی دشوار است، زیرا بستگی به عوامل بسیاری دارد که خارج از ایران در جریان است از جمله بستگی دارد به وضعیت سیاسی همسایگان ایران، قیمت بین المللی نفت، مسئله انرژی هسته ای، رابطه ایران و آمریکا، رابطه ایران با چین و روسیه و وجود این علایم متغیر باعث می شود که پیش بینی برای این که چگونه و کی دموکراسی به ایران بیاید کمی دشوار باشد."¹

ظاهر در بین همه این عوامل، تنها عاملی که از نظر شیرین خانوم هیچ نقشی در اینکه چگونه و کی دموکراسی به ایران بیاید ندارد، عامل داخلی است که همون مردم ایران و مبارزه شون هست.

مصاحبه اختصاصی شهروند با شیرین عبادی، برنده جایزه صلح نوبل ۲۰۰۳- (29 آوریل 2010) سلام تورنتو روز دوشنبه 26 اپریل مصاحبه ای تلفنی با دکتر عبادی - (29 آوریل 2010) سخنرانی شیرین عبادی در تورنتو - (29 آوریل 2010)

■■■

چه عرض کنم، ضد انسانیه! این مشت نمونه خروار، نشون دهنده حقوق زنها در نظام اسلامیه! آخه شیرین خانوم، شما چطوری می خوای این قوانین اسلامی ضد زن را یک جوری تفسیر کنی که حقوق بشری بشه؟ مثلن شما سنگسار را از همون 1500 سال پیش تا امروز، چطوری میتونی یک تفسیر انسانی ازش بدی؟

اگه به قول خودت: "نمی توان نیمی از افراد يك جامعه را از حقوق انسانی خود محروم کرد و ادعای دموکراتیک هم داشت."² پس چطور می تونی بگی که دینی که نصف آدم های یک جامعه را به اندازه نصف اون یکی نصفه هم حساب نمی کنه، میشه تفسیر حقوق بشری کرد؟ یا از اون بدتر یک جاهایی اصلن همون نصفه هم حساب نمی کنه. یکیش خودت که با اینکه "در سن 22 سالگی در ایران به منصب قضاوت"² رسیدی اما بعد از انقلاب براساس همون قوانین اسلامی "از کار قضاوت کنار گذاشته شدی" و "به بخشهای اداري دستگاه قضا منتقل"² شدی، حالا رئیس جمهور شدن زن ها پیش کش!

شیرین عبادی با مقامات کانادایی سطح بالا در مورد وضعیت حقوق بشر ایرانی ها صحبت میکنه و میگه: "من هدفم در هر سفری از جمله کانادا، این است که وضعیت مردم ایران را به گوش مردم دنیا برسانم و بدین ترتیب با سانسور موجود در ایران مبارزه کنم."² اما همینکه ازش سوال میشه که: "در کانادا با مقامات کانادایی در رابطه با مسئله حقوق بشر در ایران، صحبتهایی که کردید، برخوردها و صحبتهایی که شنیدید به چه صورت بوده است؟" میگه: "به این سوال جواب نمیدهم."²

چرا؟ یعنی ما را آدم حساب نمی کنی که بگی چی گفتی و گفتند؟ یعنی این قسمت را سانسور کردی؟ یعنی موضوع حقوق بشر هم محرمانه شد؟ راستش اینجور جواب دادن باعث شد که فکر ما به هزار جا بره. مخصوصن موقعی که خوندم: "خانم عبادی درگفت وگو با روزنامه نشنال پست روز شنبه 24 اپریل گفته است، تمرکز جامعه جهانی بر مسئله هسته ای سبب شده که موضوع حقوق بشر در ایران نادیده گرفته شود."³ بعد فهمیدیم که یکی از اون اعضاء جامعه جهانی همین دولت محافظه کار کاناداست که خانم عبادی را دعوت کرده و در اعمال تحریم های مختلف در رابطه با مسئله انرژی هسته ای خیلی فعاله. سپس دریافتیم که شیرین خانم فرموده اند: "من موافق نیستم که کل سپاه پاسداران به عنوان یک نهاد تروریستی شناخته شود. ایران هشت سال با عراق جنگ خونینی داشت و تعدادی از این سپاهیان به خوبی از ایران دفاع کردند. و الان عادلانه نیست که بگوییم هر کس که در سپاه است تروریست است، اما می شود برخی از فرماندهان سپاه را با توجه به عملکرد و طرز تفکرشان تروریست معرفی کرد."³ و با هر نوع تحریم اقتصادی هم مخالفت میکنه و حاضر هم

همونطور که در خبرها اومده بود، به دعوت جان وستون، نماینده محافظه کار پارلمان و رابط رسمی دولت هارپر با جامعه ای ایرانی کانادا، خانم شیرین عبادی به کانادا اومد. ایشان در طی مدت اقامت شون ضمن حضور در پارلمان فدرال و گفتگو با کمیسیون حقوق بشر پارلمان، با نخست وزیر و وزیر خارجه هم دیدار و گفتگو کردن.

تا اینجا قضیه همه چیز به خوبی و خوشی داشت پیش می رفت و ما هم از شدت غرور و افتخار حسابی به خودمون غره شدیم و باد کردیم. تا اینکه برنده جایزه صلح نوبل ما، در اطراف تورنتو اقدام به سخنرانی نمودن و با هفته نامه های شهروند و سلام تورنتو هم مصاحبه کردن. از اینجا به بعد از شما چه پنهن، بادمون در رفت و یک جاهایی پاک قاطی کردیم و یک جاهایی هم احساس کردیم داریم نیم کاسه می بینیم. برای همین تصمیم گرفتیم که اون چیزهایی که به نظرمون اومد را با شما در میون بذاریم تا خودتون قضاوت کنین.

شیرین خانم در یک جا میگه: "معتقدم که دین بایستی از حکومت جدا بشود"¹ بعد یک جای دیگه میگه: "اگر در جایی مردم در یک انتخابات آزاد رای دادند که یک حزب اسلامی و یا حکومت اسلامی به قدرت برسد، ما حق داریم بگوییم آن ها نمی توانند چنین تصمیمی بگیرند؟ مسلماً نه."... "در یک چنین حالتی زیربنای حکومت یعنی ایدئولوژی حکومت یعنی مذهب بایستی طوری تفسیر بشود که ضوابط حقوق بشر را قبول بکند و خوشبختانه اسلام این پتانسیل را دارد و به همین دلیل است که من می گویم با تفسیر درستی از اسلام می توان به حقوق بشر احترام گذاشت."¹

خوب اگه اینقدر باعث خوشبختیه که میشه تفسیر درستی از اسلام کرد (کاری نداریم به اینکه کی قراره این تفسیرو بکنه) که با حقوق بشر هم جور در بیاد، پس دیگه چرا اعتقاد به جدایی دین از حکومت داری؟

یا مثلن یک جای دیگه میگه: "بعد از انقلاب قوانین تبعیض آمیزی علیه زنان تصویب شد. من به چند نمونه از آنها اشاره میکنم. طبق قانون ارزش جان زن نیمی از ارزش جان مرد است. اگر در خیابان زن و مردی مورد حمله قرار بگیرند و یکسان صدمه ببینند، خسارتی که به مرد میدهند دو برابر خسارتی است که به زن تعلق میگیرد. طبق قانون شهادت دو زن معادل شهادت یک مرد در دادگاه است. یک مرد میتواند چهار همسر بگیرد و بدون عذر موجه زنش را اطلاق بدهد. ولیکن طلاق گرفتن برای زن بسیار دشوار و گاه غیرممکن است. زنی که ازدواج میکند هویت و استقلالش را از دست میدهد. بعنوان مثال برای کار کردن یا برای ترک کردن کشور احتیاج به اجازه کتبی همسرش دارد."²

شاید جایزه بگیرما چون خودش را مسلمون میدونه خجالت کشیده که بگه اینها همون قوانین اسلامی در مورد زنها هست. که تبعیض آمیز،

خانه ایران

رویای جمهوری اسلامی درگشایش 14 "خانه ایران" در خارج از کشور آیا جمهوری اسلامی در صدد گشایش "خانه ایران" در کانادا است؟

صورت گرفته، هموطنان ایرانی مقیم خارج از کشور همزمان با اعزام گروه‌های برجسته فرهنگی و هنری، از برنامه‌های فرهنگی و شاد بهره‌مند خواهند شد.

منبع: فارس

چاپ شده در تاریخ شنبه 25 اردیبهشت 1389 - 07:21:49 از آدرس:

<http://www.khabaronline.ir/news-47019.aspx>



از اولویت های بسیار مهمی در جهت توسعه، رشد و پیشرفت همه جانبه کشور برخوردارند که سرمایه های ملی محسوب می شوند.

وی تصریح کرد: عضویت در خانه ایران که مجموعه ای غیردولتی و تحت مدیریت فرهیختگان و نخبگان مقیم هر کشور است هیچ شرطی ندارد. حال آنکه معتقدیم همسران خارجی ایرانی ها و فرزندانشان نیز ایرانی هستند. ■

سال آینده 14 خانه ایران در کشورهای دنیا



راه اندازی می شود

سه شنبه 11 اسفند 1388 - 20:22:38 | سیاست دولت

دبیرکل امور ایرانیان خارج از کشور گفت: همه باید زمینه های حضور و بهرمندی از توانمندی های هموطنانمان را در عرصه های مختلف فراهم کنیم.

به گزارش فارس، محمد شریف ملکزاده دبیرکل امور ایرانیان خارج از کشور در همایش سفرا و نمایندگان های ایران در خارج از کشور با بیان اینکه طبق فرموده مقام معظم رهبری که بر ارتباط تاثیرگذار با ایرانیان مقیم خارج از کشور تاکید کرده اند، بنابراین همه باید زمینه های حضور و بهرمندی از توانمندی های هموطنانمان را در عرصه های مختلف فراهم کنیم، گفت: موضوع ایرانیان مقیم خارج یکی از اولویت های اساسی دولت است به همین خاطر نیز برنامه های ویژه ای در دستور کار دولت و شورای عالی امور ایرانیان خارج از کشور قرار دارد.

وی با بیان اینکه شورای عالی امور ایرانیان خارج از کشور دارای پنج کار گروه فرهنگی و رسانه ای، علمی و آموزشی، حقوقی و قضایی، کنسولی، اقتصادی و بازرگانی است، از تصویب ششمین کارگروه تحت عنوان "علوم و فناوری های نوین" در شورای عالی امور ایرانیان خارج از کشور خبر داد و گفت: ریاست این کارگروه نیز بر عهده معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری است.

ملکزاده در بخش دیگر سخنانش راه اندازی و تشکیل خانه های ایران در خارج از کشور را نیز از دیگر اولویت های شورای عالی امور ایرانیان خارج از کشور برشمرد و ابراز امیدواری کرد سال 89 در حداقل 14 کشور دنیا زمینه ساخت، خرید و راه اندازی خانه های ایران فراهم شود.

دبیرکل امور ایرانیان خارج از کشور همچنین از برنامه ها و جشن های نوروزی برای هموطنان ایرانی مقیم خارج از کشور در ایام عید نوروز خبر داد و خاطر نشان کرد: بر اساس برنامه ریزی های

بود.

وی افزود: به دلیل اهمیت موضوع تعامل با ایرانیان خارج از کشور برای همکاری در امر مهم توسعه ایران اسلامی دولت نهم تلاش کرد دیدار و گفتگو با ایرانیانی که بیرون از مرزها را زندگی می کنند را در



دستور کار قرار دهند و شورای عالی امور ایرانیان خارج از کشور با پیگیری این مسئله تا کنون بیش از 20 همایش در این زمینه برگزار کرده است.

وی در پایان خاطر نشان کرد: در همایش های مذکور با ایرانیان مقیم شهرهای مختلف کانادا در خصوص آخرین تحولات کشور هم اندیشی شد و شرایط امروز ایران به درستی برای آنها تشریح گردید و ضمن پاسخگویی به سوالات آنان به برخی از مشکلات مربوط به ایرانیان خارج از کشور نیز رسیدگی شد.

راه اندازی نخستین خانه ایران در بلاروس

تهران: 10/11/1388

ایسکائپوز: نخستین خانه ایران در خارج از کشور با حضور جانشین رئیس جمهور در شورای عالی امور ایرانیان خارج از کشور در بلاروس گشایش یافت.



به گزارش خبرنگار باشگاه خبرنگاران دانشجویی ایران "ایسکائپوز" در این مراسم که به دنبال سفر چهار روزه اسفندیار رحیم مشایی به شهر "مینسک" پایتخت بلاروس و با حضور هزاران نفر از چهره های فرهنگی، تجار و بازرگانان، دانشجویان و فرهیختگان ایرانی مقیم بلاروس برگزار شد، رحیم مشایی در سخنانی اظهار داشت: به دنبال حضور در چندین همایش ایرانیان مقیم خارج از کشور دریافتیم بسیاری از هموطنان که سالها قبل از وطن خارج شده اند همواره با این سوال رو به رو بوده اند که آیا در وطن شان هنوز جایگاه و احترامی دارند یا نه؟! به همین خاطر همواره آقای رئیس جمهور و سایر مسئولان نظام بر این نکته تاکید کرده اند که ایران متعلق به تمام ایرانیان است.

جانشین رئیس جمهور در شورای عالی امور ایرانیان خارج از کشور تصریح کرد: هویت ایرانی با خون و عشق به وطن عجین شده است و هیچکس هم نمی تواند تغییرش دهد. حال آنکه حتی اگر بر یک ایرانی به هر علتی از سر ناچاری یا ضرورت و برای تمکین از قوانین مهاجرت کشور مقیم، ترک تابعیت هم کرده باشد باید بداند همیشه ایرانی است و هویت فراتر از تابعیت است.

مشایی خاطر نشان کرد: ما میلیون ها ایرانی متخصص و فرهیخته مقیم خارج از کشور داریم که

"جانشین رئیس جمهور احمدی نژاد"،
اسفندیار رحیم مشایی:

"عضویت در خانه ایران که مجموعه ای غیردولتی و تحت مدیریت فرهیختگان و نخبگان مقیم هر کشور است هیچ شرطی

بدون شرح

اسفندیار رحیم مشایی در تاریخ 18 مارس 2009 به منظور "تعامل ایران با ایرانیان خارج از کشور در کانادا به عنوان نماینده رئیس جمهور برای ملاقات با ایرانیان مقیم کانادا" به کانادا سفر و در تورنتو "همایش هم اندیشی" برگزار کرد.

بخشی از متن دعوتنامه سفارت جمهوری اسلامی از " فرهیختگان و نخبگان ایرانی" در تورنتو: "با یاری ایزد منان



بر آنیم که به طریق معهود و رسم مالوف گرد هم آنیم و آئین هم اندیشی ایرانیان را بجای آوریم. این نشست که به تشریف فرمائی شما مزین خواهد بود محفل انسی است که با حضور رئیس شورای عالی ایرانیان و رئیس نمایندگی جمهوری اسلامی ایران [اسفندیار رحیم مشایی] برای بررسی راهکارهای خدمت رسانی دقیق تر از سوی کارگزاران شما و مرور نقطه نظرات و دلمشغولی های احتمالی جامعه پرافتخار ایرانی برگزار می گردد.

زمان: یکشنبه مورخ 18 مارس ۲۰۰۹ (18 اسفند 1387)، از ساعت ۱۸ الی ۲۰:۳۰

Ball Room, West Inn Prince Hotel
York Mills Rd., M3B 3H2 900

سفارت جمهوری اسلامی ایران - اتاوا ■

مشایی: از طرف احمدی نژاد به کانادا رفتیم

<http://www.tabnak.ir/pages/?cid=41070>

کد خبر: ۴۱۰۷۰ تاریخ انتشار: ۱۹:۵۰ - ۲۸ اسفند ۱۳۸۷

رحیم مشایی تصریح کرد: آخرین همایش تعامل ایران با ایرانیان خارج از کشور در کانادا برگزار شد که بنده به عنوان نماینده رئیس جمهور برای ملاقات با ایرانیان مقیم کانادا به آن کشور سفر کردم و مجموعاً در شهرهای ونکوور، امونتون، تورنتو، اتاوا و کانادا 8 همایش هم اندیشی برگزار شد.

.... اسفندیار رحیم مشایی که جانشین رئیس جمهور در شورای عالی امور ایرانیان خارج کشور است، در خصوص سفر اخیرش به کانادا نیز توضیح داد که در طول 30 سال گذشته از سوی نظام هیچگونه تماس رسمی با ایرانیان مقیم کانادا صورت نگرفته

خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا)

زمان مخابره: 03/14/2010 23/12/1388



<http://www.irna.ir/View/FullStory/?NewsId=1012822>

بررسی راه اندازی خانه ایران در هامبورگ

هامبورگ - جزییات راه اندازی خانه ایران در هامبورگ در نشست عصر روزیکشنبه جانشین رئیس جمهوری در شورای عالی امور ایرانیان خارج از کشور با هموطنانمان در هامبورگ بررسی شد.

به گزارش ایرنا، در این نشست که نمایندگانی از تجار و متخصصین ایرانی حضور داشتند، ویژگی های خانه ایران، مکان، در برگیری آن و انتظارات از این خانه مورد بررسی قرار گرفت.

مشاور و رییس دفتر رییس جمهوری در این نشست با تاکید بر اینکه خانه ایران غیردولتی خواهد بود، افزود: این خانه همچنین غیرسیاسی و تنها به مسایل فرهنگی و اجتماعی ایرانیان خواهد پرداخت. اسفندیار رحیم مشایی تاکید کرد که خانه ایران باید نشاتگر فرهنگ و تاریخ ایران و انتقال دهنده آن به نسل های بعدی ایرانیان باشد.

وی به ابراز علاقه و درخواست ایرانیان در سرتاسر جهان برای راه اندازی و تاسیس این خانه اشاره کرد و گفت: کشور آلمان و شهر هامبورگ از جمله مکان هایی است که برای تاسیس چنین خانه ای در اولویت قرار دارد.

حدود 25 هزار ایرانی در شهر هامبورگ زندگی می کنند که این جمعیت با توجه به ایرانیان ساکن در مناطق و شهرهای اطراف و نزدیک به این شهر به 60 هزار نفر نیز می رسد.

عمده جمعیت ایرانی حاضر در هامبورگ را تجار تشکیل می دهند که جزو اولین گروه از ایرانیان مهاجر به آلمان بوده و در سطوح مختلف این شهر حضوری موفق دارند.

رحیم مشایی روز پنجشنبه گذشته برای گفت و گو و دیدار با ایرانیان و پیگیری طرح راه اندازی خانه ایران وارد آلمان شده است.

وی پیش از این در شهرهای فرانکفورت، مونیخ و برلین با ایرانیان درباره راه اندازی خانه ایران گفت و گو کرده است. ■



سیامک ستوده

تاریخ اسلام

کشایش بزرگ

اوس، در اتحاد با قبایل یهود، خزرج را شکست میدهد، و معلوم بود که بزودی جنگ دوباره توسط قبیله خزرج، برای انتقام جوئی از اوس شروع می شود.

البته، باید توجه داشت که علیرغم علت عمدتاً سیاسی پیوستن افراد به محمد در مدینه، در میان اعراب نیز، چه در مکه و چه در مدینه، مانند هر جای دیگری، کسانی بوده اند که بخاطر عقب افتادگی فکری و خرافه پرستی، و زیر فشار محرومیت‌های اقتصادی- اجتماعی، خود را نیازمند توسل به نیروئی ماوراء الطبیعه و مقتدر می دیده، با تسلیم خود به این نیرو آرامش می یافته اند.

ما این پدیده را - یعنی وجود افراد پراکنده ای که در میان اعراب به وجود خدای واحد معتقد بودند، قبلاً نیز در مورد حنفیان مشاهده کردیم. علاوه بر آنها، تا آنجا که ما می دانیم در میان 6 تن عربی نیز که در ابتدا از قبیله اوس به محمد پیوستند، چند تنی از آنان از قبل، خدا پرست بوده یا از بتها دوری می جستند. چنانکه در شرح مقدسی می خوانیم:

"تا اینکه سال یازدهم نبوت فرا رسید و سپس 6 تن از اوس را در عقبه دید و ایشان را به اسلام فرا خواند ... نخستین کسانی از ایشان که اسلام آوردند "اسعد بن زراره" رهبر قبیله بنی نجار، قبیله مادری محمد، و "قطب بن عامر" بودند و او در جاهلیت "لا اله الا الله" می گفت. و گویند نخستین کسی که اسلام آورد "ابوالهیتم بن اللّیهان" بود و او در جاهلیت به بتها نزدیک نمی شد.⁵

ما بعداً نیز می بینیم که محمد هنگام ورود به مدینه، با گروه دیگری تحت رهبری "ابو عامر راهب" که یکتاپرست بوده اند بر می خورد که البته آنها باو معتقد نشده و تبعیت او را نمی پذیرند.⁶

در مکه نیز، در میان هواداران محمد، هر چند کسانی از طبقات پائین بوده اند که بخاطر تنفر از اشراف مکه که اکنون رو در روی محمد قرار گرفته بودند، به او می پیوستند، بی شک کسانی نیز وجود داشته اند که چه با سابقه یا زمینه قبلی و آشکار نشده یکتاپرستی، و چه بدلیل عقب افتادگی فکری، فریب محمد در ادعای نبوت و دریافت وحی از خدا را خورده باشند.

بهرحال، يك چیز مسلم است. اینکه خود محمد که جاعل داستان های ساختگی وحی و رابطه با خدا بوده، از اصل قضیه و ساختگی بودن این داستانها اطلاع قطعی داشته است. چنانچه وقتی محمد وارد مدینه می شود برای مدتی در طبقه پائین خانه ابو ایوب سکنا می کند تا خانه اش ساخته شود. در این مدت خانواده ابویوب که به طبقه بالای همان خانه نقل مکان می کنند، هر شب برای محمد غذا پخته و برای او به پائین میفرستادند. ابویوب در نقلی که ابن هشام از او میکند میگوید:

"هر شب طعامی می ساختیم و بر پیغمبر، علیه السلام، می بردیم، و فضله ای (باقیمانده ای-از من) که از پیش وی باز پس می آوردند، ما با فرزندان آن را تیرک می دانستیم، تا يك شب چیزی

کرده بود. ولی معلوم نبود که غیرت او اجازه میداد تا قتل او را نیز تحمل نماید.

بهرحال، دیدیم که چگونه توطئه قتل محمد در نتیجه هوشیاری او نقش بر آب شد و محمد که قبلاً هواداران خود را بمدینه فرستاده بود، خود نیز تحت حمایت قبایل اوس و خزرج، وارد مدینه می شود.

تاریخ ورود او به مدینه، بنا بر اغلب منابع، 24 سپتامبر 622 معادل با دوازدهم ربیع الاول از سال چهاردهم بعثت بود که به تاریخ هجرت معروف شده و ابتدای همان سال که معادل با 16 جولای سال 622 بود نیز به مبداء تقویم جدیدی برای مسلمانان، تقویم هجری، تبدیل می گردد.

چرا فقط افرادی از قبایل اوس و خزرج

به محمد می پیوستند

پیوستن افرادی از قبایل اوس و خزرج در مدینه به وی بی شك دلیل سیاسی داشت. ما دیدیم که در مکه، هر جا که محمد به استدلالات مذهبی خود برای جلب اعراب متوسل می شد، بخاطر عقب افتادگی نظرانش، و بخاطر اینکه قصد به اطاعت کشانیدن اعراب را داشت، و از آنجائیکه آنها افراد آزاده ای بودند، نا موفق از آب در می آمد .

ما حتی در مورد داستان معراج و مسری هم که بقول مقدسی با شنیدن آن "بسیاری از مسلمانان از دین بر میگردند" دیدیم که هر چه او غلظت خرافی دعوتش را بالا میبرد و به افسانه های خرافه آمیز تری متوسل میشود، کمتر از اینکار خود نتیجه می گیرد، در حالیکه، در مراجعه به قبایل اوس و خزرج، با سرعت شگفت انگیزی موفق از آب در میآید. علت این امر دو چیز بوده است :

اول اینکه مدینه در رابطه دشمنانه ای نسبت به قریش بسر می برده است، و بنا بر قانون رایج در صحرا، دشمن دشمن دوست بحساب می آمده است و دوم اینکه در جنگهای مداوم و بی حاصلی که برای مدتها میان قبایل اوس و خزرج* در مدینه جریان داشته است، مردم مدینه منجمله اعضای قبایل مزبور از اوضاع موجود به تنگ آمده، مشتاقانه در پی برقراری صلح و تعادل قوای جدیدی میان نیروهای متخاصم بوده اند. بخاطر همین است که بلافاصله و بدون هیچ مشکلی، قرار داد اتحاد میان قبایل مدینه با محمد و هوادارانش که اکنون حکم يك قبیله تازه وارد را داشتند، به قرارداد اتحاد و صلح میان کم و بیش همه قبایل مدینه، علی الخصوص قبایل متخاصم اوس و خزرج و قبایل یهودی وابسته به آنان منجر می گردد.

* اینها کسانی هستند که به دنبال سازش محمد با قریش در جریان آیه های شیطانی، با این تصور که دیگر مورد انیت و آزار قریش قرار نمی گیرند، به مکه باز می گردند.

* آخرین مورد از این سلسله جنگها میان دو قبیله مزبور جنگی بود که در 617 م، یکی دو سال قبل از اولین ملاقات محمد با اوسیان، در "بوعاث" - محلی در نزدیکی مدینه، رخ میدهد که در آن قبیله

و محمد پاسخ میدهد: "لائیل، خون من خون شماس است و حرم من حرم شماس است و من از شما و شما از من اید، با آن که جنگ کنید من نیز جنگ کنم و با آن کس که صلح کنید من نیز صلح کنم."⁴

بنابراین، همانطور که از مفاد بیعت و گفتگوهای آنان بوضوح بر می آید، بیعت محمد با انصار يك بیعت کاملاً سیاسی و بیعتی به منظور تصرف قدرت از طریق جنگ با عرب و عجم بوده است. چیزی که محمد در مذاکراتش با سران قریش نیز در پی آن بود.

بعبارت دیگر محمد از زبان عباس به بیعت کنندگان مدینه به وضوح خاطر نشان می سازد که مسئله فقط بر سر قبول خدا و پیوستن عقیدتی به يك دین تازه نیست، بلکه هدف جنگ با مخالفین برای استقرار قدرت جدید میباشد.

مسلم است که عباس این مطلب را فی البداهه و از خود نمی گوید. بلکه قاعدتاً آنرا باید از مباحثات قبلی که میان آنان و محمد جریان داشته گرفته بوده باشد. این نکته بسیار مهمی در گفتگوهای مربوط به این بیعت می باشد که توجه به آن برای درک مباحث بعدی و وقایع آتی از اهمیت زیادی برخوردار است .

به این ترتیب محمد به سرعت در مدینه جای پائی برای خود پیدا می کند و شروع به فرستادن هواداران خود به مدینه می نماید. برای این منظور، او خود، تا فرستادن آخرین نفر از هوادارانش که عبارت از کم و بیش 70 نفر از مکه و 33 تن از بازگشتگان از حبشه بوده اند، در مکه باقی می ماند. بطوریکه در زمانی که سران قریش تصمیم به قتل وی می گیرند، جز او، علی و ابوبکر کس دیگری از مسلمانان در مکه نبوده است. جز چند نفری که علیرغم خواست محمد از مهاجرت به مدینه سر باز میزنند و در مکه باقی می مانند .

در واقع نیز قریش، در آخرین لحظه، یکی هم به این دلیل تصمیم به قتل محمد می گیرند که مانع پیوستن او به هواداران خود در مدینه و بوجود آمدن نیروی مخالف جدیدی بر علیه خود شوند. از اینرو است که در دارالندوه، بنا بر پیشنهاد ابوجهل، به چهل تن از جوانان قبایل مختلف قریش چهل شمشیر میدهند تا بهنگام خواب بر سر محمد ریخته او را از پای در آورند.

آنها چهل تن مزبور را عمداً از قبایل مختلف قریش انتخاب می کنند تا باین ترتیب مانع برخاستن بنی هاشم برای جنگ و خونخواهی شوند. آنها فکر می کردند که چون جنگ با صف متحد قبایل قریش برای خونخواهی محمد، برای بنی هاشم ناممکن بوده است، بنابراین آنها مجبور می شده اند تا به دریافت خون بها تن داده، و مسئله بدون آنکه به جنگ و پراکندگی قریش منجر گردد، از راه مسالمت آمیز فیصله یابد. درست بود که ابولهب دست از حمایت محمد کشیده و در برابر انیت و آزار او همانطور که دیدیم سکوت

اما آنچه که حکم تیر خلاص را در روابط میان محمد و سران قریش پیدا می کند، قراری است که محمد در سال یازدهم بعثت با عده ای از اهالی مدینه از قبیله اوس می گذارد. گفتیم که محمد سالها در فصل زیارت به بازارهای عکاظ، ذی المجاز و المجنت میرفت تا زائرانی را که برای زیارت و فروش محصولات خود به مکه آمده بودند به دین خود دعوت نماید، ولی تا سالها هیچ نتیجه ای از اینکار خود نمیگرفت. تا اینکه در سال یازدهم بعثت (621 م.) در یکی از این گشت و گذارها در محلی بنام عقبه با شش تن از کسانی که از مدینه و از قبیله اوس آمده بودند، آشنا می شود.

این زمانی است که او با نامیدی از طائف بازگشته است و با شدت در پی یافتن جایی برای پناه بردن است. شش نفر مزبور بلافاصله تقاضای محمد برای یاری به او را می پذیرند. سپس به میان قبیله خود رفته و سال بعد، پنج تن آنان، شش تن دیگر را که بعضی شان از قبیله خزرج بوده اند به همراه خود می آورند .

افراد جدید نیز به همراه افراد قدیمی با محمد بیعت نموده مسلمان می شوند و از او می خواهند کسی را برای آموزش قرآن و گذاردن نماز با آنها به مدینه بفرستد. محمد "مُصعب بن عُمَیر بن هاشم بن عبد مناف" را برای اینکار به مدینه می فرستد. او موفق به جلب تعداد بیشتری از اعضای قبایل اوس و خزرج به اسلام می گردد، بطوریکه که سال بعد، یعنی سال سیزدهم بعثت، هفتاد و دو تن از اعضای این دو قبیله که بخاطر کمک به مسلمانان، به انصار معروف می شوند، در جریان زیارت کعبه، در عقبه، مخفیانه با محمد پیمان بیعت می بندند. این هشام می گوید:

"چون قوم انصار در عقبه از بهر بیعت جمع آمدند، "عباس بن عبادة بن نضله" از انصار بود، بر پای خاست و روی در قوم خود آورد و گفت ایشانرا: ای قوم، میدانید که با محمد چه بیعت می کنید؟ گفتند: بگوی. گفت: این بیعت چنانست که از بهر عرب و عجم جنگ کنید و سر و مال خود فدا سازید، و در هیچ حال از نصرت دادن وی باز نایستید."¹

آنگاه محمد نیز در جواب می گوید:

"بیعت می کنم با شما، هم بدان وجه که عم من گفت، چنانکه زن و فرزند خود را بکشید (مرا نیز بکشید) و همچنانکه دَب از حریم خود دفاع کنید از آن من نیز بکنید، و با دوستان من دوست باشید و با دشمنان من دشمن باشید."²

پس بیعت کنندگان شروع به دست دادن با محمد می کنند. یکی از آنان بنام "أبو الهیثم بن اللّیهان" هنگام دست دادن با محمد به او میگوید:

"یا رسول الله، ما میترسیم بدین جمله وفا کنیم و دوستان ما که اهل شرکند، با دشمن خود کنیم از بهر تو (با خودمان دشمن کنیم آنها را از بهر تو-از من)؛ و جانب تو بر همه جوانب مقدم داریم و تو بعاقبت ما را فرو گذاری و باز پیش قوم خود آئی به مکه، چون ما دشمنان تو مقهور و محذول گردانیم."³

پخته بودیم و پیاز در آن افکنده بودیم؛ چون باز پس آوردند، سید، علیه السلام، دست بر آن نهاده بود. پس چون چنان دیدیم، دل تنگ شدیم، گفتیم: میداد که سید، علیه السلام، از ما رنجیده است. بعد از آن برخاستم و به خدمت سید، علیه السلام، شدم و گفتم: یا رسول الله، مادر و پدرم فدای تو باد، خیر است که امشب دست بر طعام نهادهی، و ما هر شب فضله ای که از خدمت تو باز می آوردند آن را بتبرک می دانستیم. سید، علیه السلام، گفت: در آن طعام پیاز بود و بوی آن می آمد، و از بهر آنکه جبرئیل، علیه السلام، به پیش من می آمد، من کراهیت داشتم و آن نخوردم، شما بخورید که باکی نیست. پس من دل خوش شدم و برفتم و آن را بکار بردیم، و دیگر هر طعامی که پختیم از بهر وی سیر و پیاز در آن نمی کردیم.⁷

بنابراین، چگونه ممکن است کسی که خودش آیه ها را می ساخته، و هر زمان که میل می کرده، دست ساخته های خود را، بنا بر مصالح روز و نیازهای شخصی اش تغییر می داده (آیه های شیطانی، آیه های مربوط به حلال بودن ازدواج با زن نا پسری، حق استثنای محمد در فراخواندن زنانش برای جماع هر زمان که می خواهد، و دهها آیه دیگر) از اصل مسئله و ساختگی بودن رابطه خویش با خدا بی اطلاع باشد؟ این چیزی است که با هیچ منطق و استدلالی جور در نمی آید. تا جائیکه بعضی از خود مسلمانان برجسته نیز، با همه عقب افتادگی فکری شان، چه در زمان خود محمد و چه بعد از او، آنرا رد کرده حاضر به قبول آن نمی شوند.

بنابراین، این سؤال پیش می آید که او در پی چه چیز بوده است؟ بی شک در پی کسب قدرت. او قصد داشت که ابتدا اعراب را از طریق یکتا پرستی مطیع خدا و در واقعیت امر، خودش که نماینده او بود، بکند و سپس آنها را سرور عجم. او اینرا نه تنها در مذاکرات خود با سران قریش، مذاکراتی که عمویش ابوطالب در لحظات آخر عمر برای سازش میان او و سران قریش ترتیب داده بود، صراحتاً بیان میکند (می خواهم کلمه ای بگویند که عرب مطیع آنها شود و بر عجم تسلط یابند: کلمه لا اله الا الله)، بلکه در نیمه دوم زندگی اش در مدینه نیز عملاً به اثبات میرساند. طبیعی است که در صورتیکه سران قریش به خدای محمد عقیده یافته فرمانبردار او می شدند، از آنجا که فرامین خدا توسط محمد به آنها صادر می شد، او می توانست آنچه را که می خواست از جانب خود ولی بنام خدا به آنها دیکته کند. بنابراین، کلمه الله برای محمد اسم رمزی بود که در پشت آن قدرت شخصی خود او خوابیده بود. اسم رمزی که هواداران محمد با بخاطر کودنی شان از آن سر در نمی آوردند و یا از سر تیز هوشی و به امید آنکه خود نیز در قدرت پنهان شده در پس آن، سهیم شوند، آگاهانه آنرا می پذیرفتند.

کشاکش قدرت

در پس کشمکش بر سر خدای واحد

ما گفتیم در پشت کشمکش بر سر خدای واحد مسئله کشمکش بر سر قدرت شخصی خوابیده بود. مسئله قدرت مطلقه محمد یا قدرت پراکنده و غیر متمرکز اشراف و سران قبایل عرب؟

اینرا، ما در اولین بیعت محمد با انصار مدینه، در ملاقات دوم او با آنها، در عقبه، بوضوح می بینیم. در مواد ششگانه مورد توافق در این بیعت، نه تنها خصوصیات نظام دیکتاتوری- طبقاتی آینده، بلکه جایگاه محمد در آن بعنوان رهبر مستبد و

مطلق العنان آن بوضوح مورد تایید قرار گرفته و تضمین می گردد. در مورد این بیعت و شرایط آن ابن هشام چنین می گوید:

"... شرایط آن بیعت که با پیغمبر، علیه السلام، کرده بودند شش چیز بود: اول آنکه شرک با خدای نیاورند. دوم آنکه دزدی نکنند. سوم آنکه زنا روا ندارند. چهارم آنکه فرزندان را چنانکه قاعده اهل جاهلیت است نکنند. و پنجم آنکه دروغ و بهتان بر کس ننهند. و ششم آنکه طاعت پیغمبر، علیه السلام، برند و عصیان و مخالفت وی نکنند."⁸

این شش ماده در واقع قانون اساسی و اصول نظامی را تشکیل میداد که محمد در پی بر پا داشتن آن بود. باید توجه داشت که در آن زمان اسلام مراحل اولیه خود را طی میکرد و لذا مقررات و قواعد آن که همان اصول و قواعد نظام آتی بود، هنوز چندان بسط و توسعه نیافته و کم و بیش چیزی جز همین فقرات ششگانه را در بر نمیگرفت. در مدینه است که بعداً ما میبینیم بنیاسی که پایه های قدرت جدید شکل میگیرند، مقررات و آئینهای مذهبی، اجتماعی و سیاسی متناسب با آن نیز بصورت آیه های جدید بوجود آمده، بسط میابند. با اینحال همین شش فقره مورد موافقت محمد با انصار در بیعت عقبه، اساس تمامی جامعه جدید را در خود منعکس می سازند. ماده اول، یعنی نهی از شرک با خدا، همانطور که قبلاً نیز گفتیم، نهی از شریک شدن در قدرت مطلقه خلیفه یا شاه بوده است. وحدانیت الهی، همه جا معنای زمینی اش وحدانیت سیاسی و تمرکز قدرت در دست یک نفر بوده است. بنابراین، ماده اول عبارت از توافق بر سر نظام دیکتاتوری فردی بوده است.

ماده دوم، منع دزدی، تاکید اخلاقی بر اصل مالکیت خصوصی در نظام آتی بوده است. ما قبلاً گفتیم نهی دزدی در اسلام، همچنانکه در هر نظام طبقاتی دیگر، نهی تنها یک نوع دزدی، دزدی غیرقانونی یا خرده دزدی در دفاع از دزدی قانونی یا دزدیهای بزرگ بوده است. در قانون محمدی نیز همانطور که گفتیم، خرده دزدی حرام ولی غارت کاروانها و دزدی اموال دیگران تحت عنوان غنیمت جنگی حلال بوده است. بنابراین، این ماده نیز بر طبقاتی بودن جامعه جدید تاکید داشت.

ماده سوم، نهی زنا نیز، همانطور که مفصلاً در گذشته شرح دادیم، رواج و قانونی کردن فحشای خانوادگی در نظام جدید، تحت عنوان نکاح، و تبدیل بردگی جنسی زن به پرچم جامعه جدید بوده است. عبارت دیگر، این ماده بیان اسارت زن و اعلام این بوده است که در نظام جدید، زن تنها از طریق فحشا یا بردگی جنسی و کاری برای مرد یا شوهر خود است که میتواند حق حیات داشته باشد. ماده چهارم، نهی زنده بگور کردن فرزندان نیز، همانطور که در گذشته شرح دادیم، بطور کلی عبور از نظام بدوی به نظام تمدن، و بطور اخص، تا آنجا که به منع زنده بگور کردن دختران مربوط می شود، تاکید بر کالانی شدن زن و ارزش یافتن آن برای مبادله جنسی بوده است.

ماده پنجم، نهی دروغ و بهتان، تنها موردی است که در گذشته به آن نپرداخته ایم. در نظر اول، این اندیشه به خاطر خطور می کند که چرا در یک قرارداد سیاسی و مهم باید یک مسئله اخلاقی مانند نهی از دروغگویی بعنوان یکی از موارد توافق مورد تاکید قرار گیرد. در حالیکه اگر معنای قرآنی دروغ و بهتان به دیگری را بدانیم کاملاً متوجه می

شویم که معنای آن در فرهنگ قرآنی کاملاً با آنچه که ما از آن درک می کنیم متفاوت می باشد، و از اینرو، در قرارداد عقبه، نه تنها موضوع بر سر توافق بر سر یک مسئله شخصی و اخلاقی نبوده، بلکه اصل سیاسی مهمی در نظام قدرتی مورد نظر محمد در میان بوده است. بزبان قرآنی، منظور از نهی از دروغ و بهتان زدن به دیگران، نسبت دروغ دادن به محمد و تکذیب آیات اوست. یعنی نفی و دروغ دانستن مسئله وحی و عبارت دیگر رابطه ای بوده است که محمد تمام حقایق و قدرت خود را از آن میگرفته است. به این آیه توجه کنید:

"در جهان از آنهایی که به خدا نسبت دروغ دادند ستمکارتر کیست؟ آنان بر خدا عرضه داشته شوند و گواهان محشر گویند اینان هستند (که بزرگترین ظلم را مرتکب شده) بر خدا دروغ بستند."⁹

البته، این نظر خود ساخته من نیست. بلکه چیزاست که پرفسور ایزوتسو که نظراتش مورد تایید جامعه اسلامی است و ما آنها را در گذشته نیز بکرات مورد استناد قرار دادیم می گوید. او در کتاب خود، مفاهیم دینی- اخلاقی در قرآن مجید، پس از آنکه برای تایید نظر خود در مورد معنای واقعی دروغ و بهتان آیه بالا را میآورد، می گوید "در این مورد تا بخواهید میتوان مثال آورد ولی برای منظور ما همین یک نمونه* کافی است."¹⁰

"بنابراین، ملاحظه میکنیم که ماده پنجم نیز بر خصلت الهی نظام آتی، یعنی بر اینکه این نظام حقایق خود را از الله یا خدا می گیرد، و در نتیجه یک نظام مذهبی و تئوکراتیک است تاکید می ورزد.

و سرانجام ماده ششم، فرمانبرداری از محمد و نهی مخالفت و طغیان بر علیه وی، بیان دیکتاتوری فردی وی و جایگاهی است که او در نظام آتی خواهد داشت. عبارت دیگر، در این ماده انصار حق هرگونه مخالفت با محمد را از خود سلب مینمایند، و این برای اولین بار امر بی سابقه ای را در عربستان بدوی برقرار می کند.

تاکنون، همانطور که قبلاً نیز شرح دادیم، در نظام قبیلای عرب، اعضای قبیله نه تنها حق مخالفت با رئیس خود، بلکه حق عزل وی را نیز داشتند، و در اینجا، برای اولین بار سنتی بوجود می آید که بعداً اساس دیکتاتوری فردی در نظام آتی را شالوده ریزی می کند. این سنت کاملاً مغایر با دمکراسی بدوی، حتی بشکل ناقصی که در عربستان آزمان شیوع داشت، بود.

بنابراین، بیعت محمد با انصار، بیعتی بر سر نظام دیکتاتوری- طبقاتی آتی و تلاش برای برپایی آن بوده است. چیزی که حوادث بعدی نیز صحت آنرا بطور کامل به اثبات میرسانند.

این بیعت در ملاقات دوم، یعنی جایی که شش ماده مزبور مورد موافقت قرار میگیرد، خصلتی صرفاً سیاسی و در ملاقات سوم خصلتی نظامی بخود می گیرد. این همان چیزی است که مسلمانان نیز از آن بعنوان آمدن آیه قتال یاد می کنند. باین معنا که اظهار می کنند که آیه قتال یعنی آیه ای که در آن برای اولین بار به مسلمانان اجازه جنگ و کشتن دشمنانشان را میدهد در همینجاست که فرود می آید:

"رخصت جنگ با دشمنان به جنگجویان اسلام داده شد زیرا آنان از دشمن ستم کشیدند و خدا بر یاری آنها قادر است."¹¹

ما نیز در بیعت دوم (سومین ملاقات عقبه) دیدیم که برای اولین بار محمد صحبت از جنگ با دشمنان خود یعنی صحبت از یک اتحاد نظامی با انصار بر علیه مخالفین خود می کند، در حالیکه در بیعت اول صحبتی از جنگ و مبارزه نظامی در کار نیست. این عشاق این مسئله را اینطور بیان می کند:

"پیغمبر قبل از عقبه دوم هنوز اجازه نیافته بود که بجنگد و خون بریزد. او تنها دستور یافته بود که مردم را به سوی خدا دعوت نموده، تحمل اهانت کرده و منکران را ببخشد. قریش پیروان او را آزار و انیت کرده بودند، بعضی از آنها را به خروج از مذهب خود، اغوا، و بقیه را وادار به ترک کشورشان کرده بودند. آنها مجبور بودند یا دست از مذهب خود بکشند، یا بدرقاری قریش را بپذیرند، و یا از سرزمین خود فرار کنند و بعضی به حبشه و بقیه به مدینه بروند. وقتی که قریش نسبت به خدا گستاخ شدند و نیت والای او را منکر شده، او را متهم بدروغ نموده، و با او آغاز به بد رفتاری نمودند... خدا به پیامبرش اجازه جنگ و دفاع خود را داد."¹²

"چه کسی ستمکارتر است از آنکه به خدا دروغ می بندد و آیات او را تکذیب می کند، بدرستی که مجرمان رستگار نمی شوند." سوره یک آیه های 17 و 18

البته، این عشاق یا مترجم کتاب وی، بجای بیعت دوم، باشتباه، عقبه دوم را می آورد، در حالیکه این عقبه سوم یا بیعت دوم بوده است. بهرحال، ابن هشام مسئله را روشن تر بیان کرده میگوید:

"سال دوم، این دوازده تن، که یاد کردیم از روسای انصار، به مکه رفتند و در عقبه الاولی سید علیه السلام، بدیدند و بیعت کردند و بعضی که اسلام نیآورده بودند اسلام بیاورند. و این اول بیعتی بود که در اسلام رفت. و این بیعت شرط حرب درش نبود، زیرا که هنوز آیت قتال فرو نیامده بود."¹³

این مسئله نکته دیگری را نیز برای ما روشن می کند. اینکه حالت دفاعی و صلح طلبانه محمد در مکه و حالت جنگی و تعرضی بعدی وی در مدینه چیز متضادی جز مراحل مختلف تکاملی یک نیروی از همان ابتدا متعرض و خیز برداشته برای قدرت نبوده است. بنابراین، محمد نه آنطور که ابن عشاق میگوید، بلکه برای این در مکه آیه قتال را نیلورد که در آنجا هنوز قدرت رویارویی و عمل نظامی بر علیه قریش را نداشت، در حالیکه در عقبه همینکه با بیعت با انصار صاحب قدرت نظامی شد، لحظه ای هم در آوردن آیه قتال درنگ نکرد.

بهرحال، این حقیقت را که محمد در همه جا در پی قدرت شخصی و استقرار نظامی مبتنی بر قدرت مطلقه خود بود، نه تنها در بیعتش با انصار، در مذاکرات وی با سران قریش، بلکه در مباحثات او با دیگران، منجمله با یکی از شیوخ عرب که برای زیارت به مکه آمده و طبق معمول سالانه، محمد در پی جلب وی به اسلام بر آمده بود نیز میتوان مشاهده کرد.

فرد مزبور که احتمالاً رئیس یکی از قبایل عرب بوده است، از محمد سؤال می کند: "اگر ما از تو پیروی کنیم و خدا ترا بر دشمنانت پیروز گرداند، آیا ما هم در قدرت تو سهیم می شویم؟ و محمد جواب میدهد: "قدرت از آن خداست. او آنرا به هر کس که بخواهد میدهد" و شیخ عرب که خوب می فهمد که آن کس جز محمد شخص دیگری نیست، نیز هوشانه پاسخ میدهد: "بنابراین، ما باید سینه

بنابراین، خدای محمد قرار است آنچه را که خدایان زمینی (اشراف عرب) اعراب بدوی را از آن محروم کرده اند، در بهشت خیالی در دسترس آنان قرار دهد. طبیعی است که این افسون، تنها می تواند عناصر کوتاه فکر و عقب افتاده ای از اعراب فقیر و محروم را بسوی خود جلب کند. روی آوری بیشتر اقشار فقیر و محروم جامعه به مذهب، حتی در جوامع امروزی نیز، بر این نکته مهر تایید میزند.

از اینرو، بخش زیادی از هواداران محمد در مکه نه بدلائل عقلی و فکری، بلکه بخاطر سرخوردگی، محرومیت های مادی و نیازهای روحی است که بسوی او کشیده می شوند. برای همین محمد در ابتدا، فقط در مکه- که بعنوان ثروتمندترین شهر در عربستان مرکزی از تکامل اجتماعی و اقتصادی پیچیده تری برخوردار است و در آن محرومیت ها و تفاوت ثروت و فقر بیشتر از نقاط دیگر است، می تواند هوادارانی از این نوع را بسوی خود جلب نماید. ما میدانیم که در مدینه روی آوری اعراب به محمد عمدتاً دلیل دیگری داشت.

1- ابن هشام، جلد اول، فارسی، ص 443

2- همانجا، صص 440-439 .

3- همانجا، ص 440 .

4- همانجا، ص 440 .

5- مقدسی مطهرین طاهر، آفرینش و تاریخ، جلد چهارم تا ششم، فارسی، ص 664 .

6- Rodinson Maxime, Muhammad, translated in English, p. 158.

7_ ابن هشام، جلد اول، فارسی، ص 478 .

8- همانجا، ص 430 .

9- سورة هود، آیه 18 .

10 - توشیهیکو ایزوتسو، مفاهیم اخلاقی- دینی در قرآن مجید، ص 512

11- سورة الحج، آیه 39 .

12- Ibn Ishaq, The life of Muhammad, A translation of Ibn Ishaq's Sirat Rasul Allah by A. Guillaume, p. 212.

13- ابن هشام، جلد اول، فارسی، ص 430

14- Maxim Rodinson .p. 139.

15- ابن هشام، جلد اول، فارسی، ص 223 .

بوده است. بسیاری از آیه های محمد در مورد مواهب و لذات بهشتی نیز در مکه خطاب به همین افراد بوده است. حتی با آنکه خدای محمد خطابی جهانی بوده و نتیجتاً می بایست طرف خطایش همه ابناء بشر در سراسر دنیا باشند، ولی با کمال تعجب مشاهده می کنیم هنگامیکه او از وعده های بهشتی سخن می گوید، از لذت نشستن در زیر سایه درختان که فقط مطلوب ساکنین منطقه گرم و سوزان عربستان بوده است نام میبرد.

"انان (بندگان پاک و با اخلاص خدا) را (در بهشت) روزی جسمانی و روحانی بی حساب معین است و میوه های گوناگون بهشتی، وهم آنها بزرگوار و محترمند و در بهشت پر نعمت مُتَنَعِم اند و بر تختهای عالی روبروی یکدیگر نشسته اند و حور و غلمان، جام شراب و طهور برای آنان به گردش در می آورند. شرابی سپید و روشن که نوشنده را لذت کامل دهد نه در آن می، خماری و درد سر، نه مدهوشی و مستی است، و در بزم حضورشان حوران زیبا چشمی است که جز به شوهران خود به هیچکس ننگرند. آن حوران در سپیدی (لطافت) گویی بیضه مکنون اند." (الصفات، آیه های 41-49)؛ "انان با زانشان در سایه درختان بهشت بر تختهای عزت تکیه زده اند. برای آنها میوه های گوناگون و هر چه بخواهند آماده است." (یس، آیه های 56 و 67)؛ "و فرشتهای پر بها (یا فراش و زنان زیبا) که آنها را ما (در کمال زیبایی) بیافریده ایم و همیشه آن زنان را باکره گردانیده ایم و شوهر دوست و جوان" (الواقعه، آیه های 34-37)؛ "انان در بهشت به عزت بر سریرهای زربفت مرصع تکیه زنند و همه شادان با یاران و دوستان روبروی یکدیگر بر آن سریرها می نشینند و پسرانی زیبا که حسن و جوانی شان ابدی است گرد آنها به خدمت می گردند با کوزه ها و مشربه ها و جامهای پر از شراب ناب ... و از گوشت مرغانی که مایل باشند و زنان سیه چشم زیبا که در بها و لطافت چون دُر مکنون اند بر آنها مهیاست. این نعمتهای الهی پاداش اعمال آن بهشتیان است." (الواقعه، آیه های 15-24)

تضعیف آنان می گشت. بهمین دلیل، پیشنهاد محمد از نظر قریش مسخره و حتی ارزش بررسی و فکر کردن را هم پیدا نمی کند. برای همین بمحض اینکه از جانب محمد طرح می شود، سران قریش جلسه را ترک می نمایند. بهرحال، همه وقایع سیزده ساله اول نشان میدهند که برای محمد در مکه و در میان قبایل قریش هیچگونه شانس وجود ندارد، و او باید بخت خود را در جایی دیگر جستجو کند.

اما در مورد بیشتر از صد هواداری که او در مکه داشته است، ما بخاطر فقدان اسناد، بدرستی نمیدانیم که هر يك از آنها واقعا با چه انگیزه ای به محمد پیوسته بودند. حتی در مورد خود محمد نیز، اطلاعاتی که بتواند بر زندگی شخصی اش قبل از بعثت پرتوی بی افکند، اگر نگوئیم هیچ، بلکه بسیار اندک است. بنابراین، ما نمیدانیم کسانی مانند خدیجه، عمر و ابوبکر، واقعا با چه انگیزه ای به او پیوسته بودند؟ بخاطر روابط خانوادگی؟ از ترس عقوبت در جهان دیگر؟ و یا برای رسیدن به قدرت؟ و یا از سر سادگی، عقب افتادگی فکری و عقیده به وجود خدا؟

در مورد علی میتوان گفت که بی تردید شق اول صادق است. زیرا او در زمان اسلام آوردن کودک ده ساله ای بیش نبود.¹⁵ و از اینرو نمیتوانست بر خوردی عقلانی به مسائل داشته باشد. بعلاوه، او را پدرش ابوطالب، بخاطر حطی و مضیقه مالی، از دوران خردسالی به محمد سپرده بود. از اینرو، محمد حکم پدرش را داشت و بخاطر روابط عاطفی و نزدیکی که با او داشت طبیعی بود که با عقل کودکانه خود از وی پیروی نماید.

ولی در مورد بردگان و کسانی که از بخش فقیر جامعه برخاسته بودند و بخش مهمی از هواداران او را تشکیل میدادند، میتوان دست به حدسیات روشن تری زد. یکی آنکه همانطور که قبلا هم اشاره کردیم، معمولاً عقیده به يك قدرت خیالی مطلق، همواره پناهگاه اقشار محروم، سرکوب شده و بی پناه جامعه بوده است یعنی آنهایی که آرزوهای گمگشته و ارضاء نشده خود را در این دنیا لاجرم در دنیایی دیگر جستجو می کرده اند،

خود را بخاطر تو در برابر اعراب سپر کنیم تا خدا ترا پیروز گرداند، و دیگران فرماندهی کنند! از پیشنهاد تو خیری بما نخواهد رسید." ¹⁴ و محمد را تنها می گذارد.

در مذاکرات محمد با سران قریش بوساطت ابوطالب نیز اساس کشمکش دو طرف بر سر همین مسئله است. اینکه محمد در تلاش آنست که به سران قریش بفهماند که اگر آنها زیر نام الله و پشت سر وی متحد شوند، میتوانند عرب و سپس عجم را تحت سلطه خود در آورند. این حقیقتی است که بعداً نیز صحت آن عملاً باثبات می رسد، ولی نه از طریق اتحاد با قریش، بلکه از راه اتحاد با اوس و خزرج و تسلیم بعدی قریش به این اتحاد. بهرحال، همانطور که دیدیم، در موقعیت ضعیف و در واقع هیچ کاره ای که محمد در مکه داشت، در نظر قریش پیشنهاد وی مسخره آمیز بنظر می رسد.

در آنزمان، قریش اساساً از لحاظ اقتصادی و سیاسی در موقعیت بسیار مستحکم قرار داشتند. نه تنها کنترل اقتصادی و سیاسی مکه را در دست خود داشتند، بلکه با نفوذی که از طریق دادن وام به قبایل دیگر، پرداخت حق و حساب برای عبور سالم کاروانهای خود از مناطق آنها، و شریک کردن آنها در کاروانهای خود، در مناطق دیگر بهم زده بودند، کمبودی از این جهت احساس نمی کردند، و لذا خود را نیازمند توسل به راه دیگری برای توسعه قدرت و نفوذ خویش نمی دیدند. بنابراین، هیچ دلیلی برای تغییر اوضاعی که عملاً در جهت منافعشان در حال پیشرفت بود نمی دیدند. در واقع نیز اطلاعات تاریخی باقی مانده از آن زمان، بما هیچ نشانی از اینکه قریش در آن مقطع از زمان، در مسیر پیشروی خود دچار مشکلی شده، و نیازمند به راه جدیدی برای ادامه روند قدرت یابی خود شده باشند، نمی دهند.

بعلاوه، اگر هم بفرض، قریش برای یکپارچه کردن قدرت در عربستان در پی اتحاد با دیگران بودند، چرا باید با محمد متحد شوند. کسی که نه تنها نیروئی بحساب نمی آمد، بلکه همراه شدن با او بی شك منجر به نارضایتی متحدین قریش و

درسهای انقلاب

برنامه جدید تلویزیونی **سیامک ستوده در کانال پیام افغان**

هر جمعه ۲:۳۰ تا ۴:۳۰ بعدازظهر به وقت ایران

۶ تا ۸ صبح به وقت تورنتو

لطفاً به داخل ایران اطلاع رسانی کنید!

برنامه تلویزیونی از سیامک ستوده

در کانال تلویزیونی E2

هر ۲ شنبه و ۴شنبه ۸ تا ۱۰ شب (بوقت واشنگتن)

باز پخش: ۲ یا ۳ بامداد روز بعد

تلفن: ۶۶۶۱-۲۳۷-۹۰۵

اگر کانال E2 را ندارید، فرکانس زیر را جستجو کنید،

1206022000 3/4 Horizontal

برای دیدن برنامه از طریق اینترنت در سایت www.mardomtv.com

روی E2 کلیک کنید.



«کمپین اعتراض به استفاده از پرچم رژیم در دانشگاه یورک»

حمایت یا مخالفت؟

بازتری برای هر انسان آزاده ای خواهد بود و عدم موفقیت آن نیز میدان همکاری و همیاری با رژیم و یا حضور عوامل و ایادی رژیم را وسیعتر میکند؟ آیا و اگر واقعا مخالف حضور رژیم در دانشگاه هستید چرا به این کمپین نمیپیوندید و با آن همکاری نمیکنید و آن را تقویت نمیکنید؟ تضعیف کمپین و یا عدم موفقیت آن به چه کسی خدمت میکند؟! آیا جایز و ضروری نیست که از کسی مثل آقای رهنما بپرسیم که اگر مخالف حضور رژیم در دانشگاه است، چرا خود را مخالف کمپین علیه حضور پرچم در دانشگاه میدانند؟ خیلی دوست دارم این آقایان جواب این سوالات و انتقادات را، همانند سمپاشیها و اتهامات بی پایه شان علیه کمپین و مسئول آن، با خوانندگان شهروند در جریان بگذارند!

من بدلیل اهمیت موضوع ممانعت از حضور رژیم در دانشگاههای تورنتو، و درک اهمیت و ارزش فعالیت این کمپین، اکنون لازم و ضروری نمیبینم که به اهداف اصلی پشت سر چنین گزارشی و نظرات مطرح شده در آن علیه کمپین و مسئول آن بپردازم و آن را به فرصتی دیگر موکول میکنم. اما بعنوان یک فعال سیاسی خواهان سرنگونی رژیم و مخالف حضور رژیم در خارج، خواهان پیوستن همه دانشجویان و استادان ضد رژیم جمهوری اسلامی به این کمپین هستم و همه این انسانهای شریف و آزاده (از جمله آرش عزیز و سعید رهنما) را به منسجم کردن صف آزادیخواهی در دانشگاه دعوت میکنم!

مصطفی یونسی

آوریل 26

خوانندگان محترم این نامه را به مطالعه متن گزارش مندرج در نشریه شهروند، مصاحبه مسئول کمپین مذکور، (جهت اطلاع کامل از این موضوع و قضاوت در مورد آن) که در لینکهای زیر آمده، دعوت میکنم:

لینک اطلاعیه مربوط به شروع بکار کمپین:

<http://www.iran-tribune.com/2009-01-25-02-27-10/7095-2010-04-01-02-40-07>

لینک گزارش:

<http://www.iran-tribune.com/2009-02-16-23-03-32/2009-03-21-23-49-15/7400-2010-04-23-03-59-24>

لینک مصاحبه مسئول کمپین:

<http://www.iran-tribune.com/2009-02-16-23-03-32/2009-03-30-18-27-05/7458-2010-04-27-00-33-16>

04-27-00-33-16



Support 24/7

خدمات کامپیوتری کیان

رفع هر گونه مشکل کامپیوتری برای کامپیوتر های خانگی و اداری اعم از Laptop , Desktop ...

شبکه و ایمن نمودن تمام کامپیوترها با کمترین هزینه (اعم از Wireless , Cable) ، کنترل Security Camera و رفع هرگونه

مشکلی که در System Security شما وجود دارد

System Clean Up (بدون آسیب رسیدن به اطلاعات شما)

اگر مشکل Genuine دارید و یا اگر Slow میباشد با تضمین برطرف خواهد شد.

طراحی Website, Business Card و با پایین ترین هزینه و با سه ماه پشتیبانی رایگان

با پرداخت فقط \$60 نصب قویترین آنتی ویروس، آنتی اسپم و... که سال 2018 Expire خواهد شد. هزینه یک سال را پرداخت کنید و تا 9 سال ایمن باشید.

اینترنت پرسرعت با بالا Download نامحدود ماهیانه فقط \$19

شما می توانید با پرداخت \$80 به مدت یکسال تماس تلفنی نامحدود به کانادا و امریکا داشته باشید

تکنولوژی جدید : نصب Satellites TV و دیدن تمام کاناهای معتبر دنیا (4000 کانال) . نصب رایگان و دیدنش هم رایگان و نیازی نیست قطعه ای بخرید یا کاری انجام دهید.

E-mail: kianp2002@yahoo.com Tel: (647) 500 - 5051

یک توضیح: "نامه ای سرگشاده به شهروند"، با همین تیتر و در جواب به گزارشی از طرف گزارشگر شهروند علیه "کمپین اعتراض به استفاده از پرچم رژیم در دانشگاه یورک" به نشریه شهروند ارسال شد. این نامه در خود نشریه بچاپ نرسید و با سر تیتری دیگر و فقط بمدت تقریباً یک هفته و نیم روی سایت آن گذاشته شد. نظر به اهمیت موضوع حضور رژیم و مدافعانش در دانشگاه و ضرورت برچیدن این دم و دستگاه جنایت و بی حقوقی نه تنها در دانشگاهها، بلکه هر جای دیگری در خارج کشور، و اهمیت ضرورت حمایت وسیع از این کمپین، این نامه را برای نشریه روشنگر و چندین سایت سیاسی دیگر ارسال کردم تا مردم در جریان نظرات و فعالیتهای انسانهای دلسوز و مدافع آزادی و برابری و همچنین دست اندازهایی که بنا به هر دلیل بر سر راه این نوع فعالیتها وجود دارد، باشند.

زنده باد آزادی،

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی!

مصطفی یونسی

نامه ای سرگشاده به شهروند!

دوستان محترم نشریه شهروند، با سلام و درود!

در نشریه شهروند هفته گذشته (شماره 1278) گزارشی پیرامون "کمپین اعتراض به استفاده از پرچم رژیم در دانشگاه یورک" منتشر شده است. ظاهراً این گزارش خواسته است انعکاس تشکیل این کمپین و تأثیرات آن در محیط دانشگاه را به خوانندگان نشان دهد. بعنوان کسیکه موافق نه تنها برچیدن پرچم رژیم در دانشگاهها، بلکه ممانعت از هرگونه فعالیت این رژیم در هر محیطی در خارج هستم، لازم دیدم نکاتی را در مورد این مسئله مطرح نمایم.

اولاً گزارشگر با هدف ویژه ای، و رای امر تهیه گزارش بعنوان شخص ثالث یا بیطرف، اقدام به اینکار کرده است. آرش عزیز (گزارشگر) با رده بندی سوالات و اشخاص مصاحبه شده آگاهانه می کوشد طوری وانمود کند که راه انداختن این کمپین اقدامی کاملاً منفی و نابجا بوده است. برای اینکار هم به یکی از استادان همین دانشگاه، آقای سعید رهنما، توسل جسته و نقل قولی آورده تا بتواند سناریوی منفی بافی در مورد این کمپین را واضحهتر بنمایاند. قبل از اینکه به گفته های این دوستان و نقل قولها بپردازم، باید بگویم که جای بسی تأسف است که گزارشگری که جمله خود را با اشاره به اینکه برانگیخته شدن احساسات علیه

کمپین از خود نشان داده است و به صرف اینکه گویا اطلاعیه کمپین همه دانشجویان انجمن را طرفدار رژیم دانسته، مخالف کمپین هم درآمده است (جمله اطلاعیه در کمپین را هم در بالاتر درج کردم و نشان میدهد که این ادعا کاملاً بی پایه و اساس است). آقای رهنما از این هم پیشتر رفته و بخود جرات داده است که اعلام کند که اطلاعیه کمپین لحن پولیوتی دارد و به سبک جمهوری اسلامی ست! جای بسی تأسف است که استاد همین دانشگاه که در همین مصاحبه کوتاه به وجود اعتراضات قبلی در مورد نصب پرچم رژیم اشاره کرده و گفته که شنیده است که این پرچم نصب شده است، بجای ابراز عصبانیت و انزجار از نصب پرچم رژیم در دانشگاه و تلاش برای برچیدن آن، چنین به دانشجویانی تاخته است (و لحن اطلاعیه شان را پولیوتی خوانده است) که حاضر نیستند پرچم رژیمی پولیوتی - اسلامی در دانشگاه نصب شود و کمپینی علیه آن راه انداخته اند! آیا این نوع حمله به کمپین دانشجویان آزادیخواه در دانشگاه برای برچیدن پرچم رژیم، ابراز موافقت ضمنی با نصب آن نیست؟ گیریم لحن اطلاعیه مقداری هم تند باشد (که واقعا اینطوری نیست)، آیا بهتر نبود و نیست که شخصیتی مثل آقای رهنما این کمپین را یاری میکرد تا هم لحن قابل قبولتری برای ایشان و برای ممانعت از اتهامات بی پایه ایشان و گزارشگر مذکور داشته باشد، ولی در عین حال همه دانشجویان و استادان ضد رژیم دانشگاه را علیه نه تنها نصب پرچم، بلکه برای ممانعت علیه هرگونه حضور رژیم در دانشگاه بسیج میکرد؟ آیا واقعا لحن مورد اشاره ایشان در اطلاعیه کمپین (اگر واقعا حقیقت داشته باشد، که ندارد) خطرناکتر و مضرتر است یا حضور رژیم و فعالیتهايش در داخل دانشگاهی که اکثریت بزرگ آن را دانشجویان ایرانی تشکیل میدهند؟ آیا میدانید که نتیجه موفقیت این کمپین در ممانعت پرچم رژیم و فعالیتهای آن در دانشگاه، ایجاد میدان سیاسی



حضور پرچم رژیم جای تعجب نیست شروع کرده است (و خود از فعالین ضد رژیم بوده و هست)، استاد دانشگاهی که در طول همین چند روز یکی از امضا کنندگان نامه ای 9 نفره علیه حضور مرکزی بنام "مطالعات ایران شناسی" در تورنتو (که گویا از جانب رژیم راه انداخته شده و یا حمایت مالی می شود) می باشد، اینگونه در برابر راه انداختن کمپینی که اهداف کاملاً آزادیخواهانه و ضد رژیمی دارد موضعگیری کرده و علیه آن به چنین سمپاشی ای دست زده اند.

گزارشگر مینویسد که "لحن اطلاعیه کمپین و تبلیغات استفاده شده حاوی اتهامات بسیاری ست و اعتراضها را برانگیخته". واقعا؟! لطف کنید اطلاعیه کمپین را بطور کامل در نشریه شهروند بچاپ برسانید تا خوانندگان خود قضاوت کنند. ولی من تنها جمله بکار رفته علیه دانشجویان مدافع حضور پرچم رژیم در دانشگاه را در همینجا نیز مینویسم که خوانندگان خود قضاوت کنند و ببینند که این "اتهامات بسیار" کجا قید شده است. جمله اطلاعیه میگوید: "این خوش رقصی دانشجویان بورسیه ای و هوادار رژیم، خشم دانشجویان آزادیخواه و مخالف جمهوری اسلامی را برانگیخته است. در این راستا و برای برخورد با این راینیها، کمپین اعتراض به آویختن پرچم جمهوری اسلامی آغاز شده است."

دوست گزارشگر، اگر قرار باشد هر کسی کمپینی علیه حضور پرچم رژیم و مدافعانش راه بیاندازد با چنین لحن کاملاً غیر منصفانه و مغرضانه ای روبرو شود، آیا دیگر جرات میکند که مانع حضور رژیم و مدافعانش در دانشگاهها، و یا هر جای دیگری گردد؟

آقای رهنما، که در متن مصاحبه گفته که "با حضور هر سمبل جمهوری اسلامی در هر کجا که باشد توافق ندارد و مخالف نصب پرچم جمهوری اسلامی در اطاق انجمن دانشجویان ایرانی ست"، عکس العمل خیلی مغرضانه تری نسبت به این

میرزاده عشقی

گلی که در جهنم روئید



(علی ضرابی)

ایران یک انقلاب می خواهد بس
خونریزی بی حساب می خواهد و بس
روز دگر درخت آزادی ملک
از خون من توآب می خواهد بس
(عشقی)



برای بعضی از آنها که با نویسندگی سرکاردارند خلق عنوان مطلب چندان هم آسان نیست من از آن گروه نویسندگان هستم ولی بعضی اوقات هم وقتی موضوع مطلب در فکر جای می گیرد خودبخود عنوان همراه مطلب می آید. من وقتی به فکر نوشتن مطلبی درباره میرزاده عشقی افتادم به یاد محمد مسعود که او خود گلی بود که در جهنم روئید و کتاب ارزشمند وی (گل هائیکه که در جهنم روئیدند) افتادم و خیلی راحت عنوان این کتاب ضمیمه نام میرزاده عشقی شد. واقعاً میرزاده عشقی گلی بود که در جهنم روزگارش روئید و خودبخود در آتش جهنم سوخت.

میرزاده عشقی در سال 1372 قمری در همدان متولد شد. نام اصلی او سید محمدرضا و فرزند سید ابوالقاسم کردستانی بود و او خود در اشعار و دیگر نوشته هائیکه از او مانده، میرزاده عشقی تخلص میکرد. امیر تیمور کلالی می گفت: او چون عاشق ایران و عاشق شعروادبیات عاشق آزادی و دموکراسی و سوسیالیسم بود. خود را میرزاده عشقی می نامید و اما از همه مهم تر او عاشق مبارزه با فساد و جهل و ستمی که بر مردم بخصوص بانوان ایران نیز بود.

عشقی در شعروادبیات ما تأثیرگذار بوده و بی شک طرح نواد در شعریک ابداع به حساب می آید نگاهی به اشعار عشقی سبک نوین او را به روشنی می بینیم. عشقی در نوجوانی برای تحصیل به تهران رفت و در مدرسه الفت و آلیانس به تحصیل پرداخت، ولی هنوز پایان نامه تحصیلی خود را از مدرسه فرانسوی آلیانس نگرفته بود که، یک بازرگان فرانسوی پس از دقایقی صحبت با اووی را برای امور تجاری و ترجمه سازمان بازرگانی خود استخدام کرد عشقی از همان ایام با بزرگان ادب فارسی نزدیک شد. ملک الشعرا ی بهار به حدی به عشقی عشق می ورزید که اغلب در خانه او بود و سبک جالب و نوآوری او را در شعرونثر می ستود. در اوائل جنگ جهانی اول گروهی از ایرانیان برای کمک به ترکیه عثمانی در جنگ به ترکیه رفتند و عشقی که معتقد بود حقوق ترکیه در این جنگ از سوی مهاجمین در خطر هست با روحیه دموکراسی در این گروه قرار گرفت و به ترکیه رفت او در دارالفنون ترکیه به تحصیل فلسفه پرداخت و پس از چندی به میهن بازگشت و روزنامه (نامه عشقی) را در همدان منتشر کرد. گذشته بر اینکه این روزنامه در ایران در سطح وسیعی منتشر میشد، به کشورهای افغانستان و ترکیه و هندوستان نیز جای باز کرده بود. اپرای رستاخیز که یکی از زیباترین کارهای عشقی هست در این روزنامه منتشر شد و زرتشتیان هند به حدی تحت تأثیر اشعار و نوشته های عشقی قرار گرفتند که گلدان ارزشمندی را به عنوان هدیه برای وی فرستادند. یکی از نوشته های کم نظیر عشقی نوروزی نامه است که در استانبول نوشته و در چاپخانه شمس استانبول چاپ و منتشر شده.

عشقی که در بدو امر به سردار سپه دل باخته بود و او را ناجی ایران تصور میکرد به یکباره متوجه شد که تصور او اشتباه بوده و رضاخان هم مثل سایر کسان دیگری بود که ندای ملت خواهی را برای سوار شدن بر خرمراد سرمیداند و او هم یک دیکتاتور بود و هیچ بویی از آزادی و آزادیخواهی نبرده بود. لذا علم مخالفت را با او بدست گرفت و مبارزاتش را با ستمکاری و ظلم به خصوص علیه دستگاه های فاسد دولت شروع کرد. مطالب انتقادی و اجتماعی او بیشتر در روزنامه قرن بیستم که خود او امتیاز آنرا داشت منتشر میشد و روزنامه های دیگر آن زمان برای نوشته های او ارزش بسیار قائل بودند. عشقی در تهران منزل نسبتاً بزرگی را اجاره کرده بود و خانه او خانه آزادی خواهان و شعرا ی مبارز مثل ملک الشعرا بهار بود. بهار درباره او می گوید او از مهمترین روشنفکران مولود روشنگری بعد از مشروطیت بود. از کارهای بیادماندنی که همیشه در تاریخ شعر و ادب ایران خواهد ماند. باید از سه تابلو مریم، احتیاج و رستاخیز نام برد. همانطور که در بالا گفته شد او با پیداشدن رضاخان سردار سپه تصور می کرد وی ناجی ایران آینده خواهد بود ولی، پس از چندی ماهیت رضاخان بر او روشن شد و سخت علیه او به پا خواست و نوشته ها و اشعار انتقادی عشقی سرانجام موجبات مرگ او را در جوانی فراهم ساخت

و سرتیب درگاهی دستور قتل او را از سردار سپه دریافت کرد و در روز دوازدهم تیرماه 1303 شمسی مامورین درگاهی وی را در آن زمان که بیش از سی و یکسال نداشت باهفت گلوله از پای در آوردند. جالب اینکه یکی از خویشان عشقی که به تازگی در شهربانی شغلی گرفته بود از دستور قتل او آگاه شد و فوری خود را به عشقی رسانید و به او اطلاع داد که در چه وضعی قرار گرفته ولی در حال دستور قتل اجرا شد و یکی از شعرا و ادبای مبارز و جوان ایران در زمانی که ملت به احتیاج داشتند مردم را تنها گذاشت.

عشقی در آن زمان برای پیدایش دموکراسی و پیاده کردن سوسیالیسم در ایران طرحی را به صورت شعرونثر به مردم ارائه کرد و آن بدینگونه که پنج روز را در تمام ایران عید خون بنامیم و در آن پنج روز مردم مراسمی شبیه ایام عید ترتیب داده و به خوشگذرانی بپردازند و روز پنجم گذارشی را که عده ای از مردان منصف که قبلاً درستی و صداقت آنها مورد تأیید ملت قرار گرفته و قبلاً برای این کار تعیین شده اند در محل معینی که جشن در آن برپاست در اختیار یک هیئت منصفه ای که با رأی مردم تعیین شده اند، بگذارند و گزارش جمع آوری شده در سال را که اسامی خیانت کاران به منافع ملی و خیانت کارانی که با پول از چنگال عدالت فرار کرده اند و آنها که به هرنحو خائن به کشور اعلام شده اند توقیف و آن دادگاه ملی هیئت منصفه فوری رأی لازم را صادر کند و محکومین در آن واحد اعدام شوند.

عید خون گیر پنج روز از سال سپید و شصت روز راحت باش"

عشقی معتقد بود در صورت اجرای چنین طرحی هیچ کس از بیم گرفتار شدن به دادگاه ملت از هروسوسه شیطانی دور خواهد ماند و خیانتکار و زالوهای اجتماعی که خون و مال مردم رامباح می دانند. حرکت خود را در ردیف مردم سوق خواهند داد زیرا هر کس بداند برای کارخلاف او مجازاتی در کار هست از خطا پرهیز می کند. شعر عید خون عشقی بر پایه همین طرح می باشد. خیلی ها معتقد هستند همین طرح سبب طرح قتل عشقی شد.

روز قتل عشقی تهران یکپارچه عزادار شد می گویند وقتی تابوت او را به این با بویه می بردند جمعیت انبوه مشایعت کنندگان که دو قسمت شده بودند، گروه اول می خواندند "کشتند به چه آسانی" و گروه دوم می خواندند "باتیر رضاخانی". عشقی به ملک الشعرا بهار عشق می ورزید.

در اطاق او تصویر فیلسوف بزرگ و طراح سوسیالیسم کارل ماکس دیده میشد. همان تصویری که هم اکنون در دیوان او دیده میشود. او در دیوان خود از زرتشت به عنوان بزرگترین شخصیتی که او میشناسد نام می برد. نام خیلی از بزرگان علم و ادب مثل شکسپیرو دانت و داروین در کتاب او دیده میشود میرزاده عشقی در عتقوان جوانی خود را فدای آزادی نمود ولی هم وطنان او راهش را گم نکرده اند و آنرا ادامه میدهند و از خاک او میرزاده های دیگری روئیدن گرفته اند. ■

پلیس امنیتی ترکیه:

چهل پناهنده را کشتیم و چال کردیم

بر اساس گزارشی از روزنامه صباح ترکیه و بنا به اعترافات یک پلیس امنیتی سابق که در شهر *حکاری منطقه یوکسک اووا به عنوان گروهبان در قسمت اطلاعاتی ژاندارمری این منطقه مشغول به خدمت بوده است، چهل پناهنده را که در صدد فرار (به صورت قاچاق) از مرز ایران ترکیه بوده اند، به قتل رسانده و در یک گور دسته جمعی دفن کرده اند.

چهل پناهنده را کشتیم و چال کردیم

بر اساس گزارشی از روزنامه صباح ترکیه و بنا به اعترافات یک پلیس امنیتی سابق که در شهر *حکاری منطقه یوکسک اووا به عنوان گروهبان در قسمت اطلاعاتی ژاندارمری این منطقه مشغول به خدمت بوده است، چهل پناهنده را که در صدد فرار (به صورت قاچاق) از مرز ایران- ترکیه بوده اند به قتل رسانده و در یک گور دسته جمعی دفن کرده اند.

وی ادعا می کند که حتی میتواند جای این گور دسته جمعی را نشان بدهد، و پس از اخراج ناگهانی از ژاندارمری به مقامات ویژه دادستانی در شهر دیاربکر مراجعه کرده و از این مقامات تقاضای حفاظت جانی کرده است.

او همچنین ادعا می کند که دوازده سال پیش، به مدت سه روز در زمان خدمتش در ژاندارمری شهر *حکاری یوکسک اووا، شمدیلان، چوکورجا در منطقه شیرناک وان و در آخر دیاربکر با سازمان امنیتی به نامه مستعار "جیم" و به نام مبارزه با ترور به عنوان بازجو به طور موقت خدمت و همکاری کرده است.

او می گوید در زمان ورود این پناهنندگان به صورت قاچاق، یعنی در سال ۱۹۹۷ میلادی وی در یک پست موقتی و به عنوان پلیس مرزی، در شهر وان، در منطقه باش قلعه خدمت می کرده است، او در توضیحات خود ادامه میدهد: اکثر این پناهنندگان تابع کشورهای ایران، افغانستان و پاکستان بودند.

بنا به اعترافات این شاهد، دستور کشتار پناهنندگان، از طرف فرمانده کل منطقه و با این عنوان بوده است: این افراد فراری هستند و از طرف کشورشان در پیگرد قانونی قرار دارند، اگر ما آنها را دستگیر کنیم و به دادستانی تحویل دهیم هیچ فایده ای ندارد زیرا که دادستانی آنها را آزاد می کند و یا یا اینکه آنها را به کشورشان باز میگرداند، و اگر این اتفاق بیفتد اینها در مدتی کوتاه دوباره به صورت قاچاق برای ورود دوباره به خاک ترکیه تلاش خواهند کرد... دست همشان را از پشت ببندید و بعد آنها را بکشید!!

این جنایت، در فاصله تقریباً ۵ کیلومتر به دور از ایستگاه پلیس همان منطقه در جایی که از قبل علامت گذاری شده بوده صورت می گیرد، و در گزارش پلیس اینطور نوشته میشود: این افراد از اعضای سازمان تروریستی پکک* بوده اند و در یک جنگ مسلحانه کشته شدند...

در حال حاضر این پرونده و مدارک برای رسیدگی بیشتر به مقامات ویژه دادستانی کل در شهر وان فرستاده شده است

توضیحات: حکاری (به ترکی: Hakkari)، به کردی: Colemêrg، تلفظ "جوله مرگ) شهری است در منتهی الیه جنوب شرقی ترکیه و در نزدیکی مرز ایران. این شهر مرکز استان حکاری است.

حزب کارگران کردستان معروف به پ.ک.ک نام گروهی چپگرا و مسلح در جنوب شرقی ترکیه (باکور کردستان) است که خواستار ایجاد کردستان بزرگ در مناطقی از ترکیه، عراق، ایران و سوریه است.

من یک کارگر زنم؛ جرم این است!

می‌شدم، حالا چند سالی است که در حراست مانده‌ام، اما جرات ندارم جواب سلام همکاري را بدهم، چرا که مرد است و من هم بی‌شوهر. از طرفی دیگر اگر پا به پای مردان کار کنی حتی بهتر از آن، هرگز ارتقای سمت پیدا نمی‌کنی، آخر مردها آنقدر هستند که نوبت تو نرسد و از آن بدتر کارفرما آنقدر ترسو است که از عکس‌العمل دیگران پس از ارتقا دادن به یک زن بترسد.

زنی که در یک کارخانه داروسازی کار می‌کرد و کمی باسوادتر از دیگران بود و سرپرست خانوار، می‌گفت: در کارخانه با کسی مشکل ندارم، حتی کارخانه ما مهدکودک هم دارد. مشکل من که شاید مشکل خیلی‌های دیگر هم باشد، قوانینی است که از سوی وزارت کار مرتب تغییر می‌کند و حالا هم همه نگران قانون کاهش ساعت کاری زنان هستیم، قانونی که احتمالاً همه ما را بی‌کار می‌کند. طبیعی است کارفرمایی که می‌تواند مردی را استخدام کند که دو ساعت از من بیشتر کار می‌کند قرارداد مرا تمدید نمی‌کند و حق هم دارد. من هم جایی او بودم همین کار را می‌کردم، چرا باید با یک مبلغ پول دو ساعت کمتر، کار دریافت کند.

همه ما در زندگی دغدغه‌هایی داریم، اما شاید همیشه چنین دغدغه‌هایی را تنها در فیلم‌ها می‌دیدیم. با این زنان که حرف می‌زنی و اشک‌هایی را که می‌بینی و قدرتی را که حس می‌کنی، باورت می‌شود که چقدر از قافله عقبی و چقدر کور در زندگی‌ات غرقی و چنان خودت را می‌بینی که وقتی زنی در فرقونی سبزی‌های مرتب و دسته کرده را می‌فروشد، بی‌اینکه به زن بگویی، خسته نباشید، می‌گویی،

به چه سبزی‌ای!



خدا» به دنیا نمی‌آمدید، مجبور نبودید در سن سیزده سالگی با چشمانی پر از اشک و حسرت «زیر تور سفید زن شدن» برای آخرین بار با مدرسه وداع کنید و «قصه تلخ جنس دوم بودن» را با تمام وجود تجربه کنید. دختران سرزمین اهورا، فردا که در دامن طبیعت خواستید برای فرزندان پونه بچینید یا برایشان از بنفشه تاجی از گل بسازید حتماً از تمام پاک‌ها و شادی‌های دوران کودکی‌تان یاد کنید. پسران طبیعت آفتاب میدانم دیگر نمیتوانید با همکلاسیه‌ایتان بنشینید، بخوانید و بخندید چون بعد از «مصیبت مرد شدن» تازه «غم نان» گریبان شما را گرفته، اما یادتان باشد که به شعر، به آواز، به لیلایاتان، به رویاهایتان پشت نکنید، به فرزندان‌تان یاد بدهید برای سرزمینشان برای امروز و فرداها فرزندی از جنس «شعر و باران» باشند به دست باد و آفتاب میسپارمتان تا فردایی نه چندان دور درس عشق و صداقت را برای سرزمینمان مترنم شوید.

رفیق، همبازی و معلم دوران کودکی‌تان

فرزاد کمانگر - زندان رجایی شهر کرج

یک قاشق بزرگ پیاز داغ آماده برمی‌دارم و خالی‌اش می‌کنم ته قابلمه، اشک چشم زنی برایش خشک شده است، زنی که پسرش معلول است و شوهرش جانباز شیمیایی‌ای که پرونده‌اش سوخته و هزینه‌های درمانش از اشک چشم و بوی دائمی پیاز داغ تامین می‌شود. هرگز به این فکر نکرده بودم که وقتی خسته به خانه می‌آیم و جنازه‌ام روی فرش می‌افتد و خستگی‌ام را فرش می‌خورد، زنی پشت دار قالی آنقدر شانه زده که صدای شانه زدن، موسیقی متن زندگی‌اش شده، زنی که از شوهر کراکی‌اش جدا شده اما هنوز بعد از ده سال تنها بودن کسی نمی‌داند که همسر ندارد، کفش‌های مردانه همیشه پشت در دهان همسایه‌ها را می‌بندد که مرد در خانه است و این زن بی‌کس نیست. ده سال پیش خانه‌های مردم را تمیز می‌کرد، بدترین روز زندگی‌اش وقتی بود که پیرمردی که دو سال پرستارش بود مرد. حالا باید چه می‌کرد، دوباره به خانه‌های مردم بازگشت، اما این بار خیری در راهش قرار می‌گیرد، تا بتواند هنری را که از چهار سالگی داشته اما به خاطر نداشتن سرمایه نتوانسته دنبال کند، با سرمایه او آغاز کند. حالا حتی شاگردانی دارد که قالی‌بافی را یادشان می‌دهد، دخترکانی که در ابتدای جوانی‌اند و فکر می‌کنند: شاید روزی این هنر به دردشان بخورد.

به هر گوشه زندگی‌مان که نگاه کنیم کارگرانی زحمتکش راحتی ما را فراهم می‌کنند، که بسیاری‌شان زنان کارگراند که نه تنها نادیده گرفته می‌شوند، بلکه بسیار هم مورد اجحاف قرار می‌گیرند. در محیط‌های کار مردانه و در جامعه‌های مردانه‌تر، زنی که مسئول حراست یک شرکت بزرگ نیمه‌دولتی است، می‌گوید: تمام همکارهایم مرد هستند و می‌دانند که من مطلقاًم. آنقدر نگاه‌ها سنگین است و پیشنهادهای کریه که مرتب در بخش‌های مختلف شرکت جابجا

درست می‌کردم، اشک می‌ریختم، سفره گذاشتم و به بچه‌هایم گفتم «بباید غذا بخورید»، خوشحالی بچه‌هایم دور سفره باعث شد که اشکم تا صبح قطع نشود.

زن این کار را ادامه داد، آنقدر که مشتری‌های ثابت پیدا کرد و حالا نزدیک به چهار سال است این حرفه‌اش شده است، روزی یکی از مشتریانش به او و فرزندانش هدیه‌ای می‌دهد، زن تعریف می‌کند: هدیه را که باز کردم یک دست کامل لباس نو بود، مانتو، شلوار، روسری، حتی جوراب و برای بچه‌هایم هم همین‌طور، به جای این‌که لباس‌ها را ببینم یا بیوشمشان لباس‌ها را بغل کرده و می‌بوییدمشان، آخر من هرگز عطر لباس نو را حس نکرده بودم، اولین بار بود در زندگی‌م، که اصلاً لباس نو می‌دیدم.

زن حالا توانسته بود فرش و یخچال دست دوم بخرد، اما چادرش را کنار می‌زند و جایی دندان‌های نداشتنه‌اش را نشانم می‌دهد: می‌گوید، برای خانه‌های سبزی بردم که از پله‌هایم افتادم و چهار دندان با هم رفت، حتی نمی‌توانم به برگرداندن دندان‌هایم فکر کنم، آنچه درمی‌آورم، گرچه آنقدر است که دیگر برای سیر کردن فرزندانم در گوشه خیابان دنبال نان خشک نگردم، اما، آنقدر هم نیست که برای درست کردن دندان‌هایم حرامش کنم.

از او می‌گذرم، از زنی که بعد از چهار سال سبزی پاک کردن دستانتش به رنگ گل سبزی در آمده بود و بوی سبزی می‌داد. هرگز به این فکر نکرده بودم که ممکن است چه کسی پشت سبزی‌های تمیز و خرد و خشک شده باشد که توی ماهی‌تابه، جلز و ولز می‌کند و من با خیال راحت یک تخم‌مرغ در آنها می‌شکنم و دلم خوش است که غذا درست کرده‌ام. هرگز به این فکر نکرده بودم که وقتی در یخچال را باز می‌کنم و

خبرگزاری حکومتی ایلنا، تارا بنیاد: چه فکر می‌کنیم همیشه درباره زنان کارگر، زنانی که دست‌هاشان پینه بسته و اشک چشم‌هاشان خشک شده، اما با غرور سر را بالا نگه می‌دارند و نان بازوی خودشان را می‌خورند.

یازدهم اردیبهشت ماه، روز جهانی کارگر است. چقدر در این روز زنان کارگر دیده می‌شوند، زنانی که با کفش‌های تنگشان می‌دوند تا آینده فرزندان‌شان را روشن کنند. ای‌کاش دست کم در این روز از کنار کارگرانی که در ایستگاه اتوبوس می‌بینیم، زنی که در رستوران میزبان را پاک می‌کند، دختری که برای نظافت به خانه‌مان می‌آید، بی‌تفاوت رد نشویم. ای‌کاش دست کم در این روز با یک لبخند در را بر روی مستخدم اداره باز کنیم، ای‌کاش در این روز آن زن را به یاد بیاوریم که می‌گفت: «از کودکی هیچ‌کس مرا نمی‌خواست، پدر و مادرم که مردند، آواره خانه این و آن شدم، همه می‌گفتند اگر پسر بود می‌شد برایش کاری کرد، اما دختر نمی‌خواهم.»

زنی که از فرط بی‌کسی در شانزده سالگی ازدواج می‌کند و از مرد معتادش جدا نمی‌شود که سایه مرد بالایی سرش باشد، زنی که شب و روز سبزی پاک می‌کند تا کودکانش به مدرسه بروند و از مردش کتک نخورد، زنی که می‌گفت: تا پیش از این که حامله شوم، نان خشک جمع می‌کردم و آب می‌زدم و می‌خوردم؛ حامله که شدم برای بچه‌ام شیر می‌خوردم، بچه که به دنیا آمد بزرگ که شد، و بچه بعدی هم؛ روزی بس که از کارهای یک روزه و دست‌فروشی، کلافه شده بودم، چند بسته سبزی خریدم، تمیزشان کردم و به یک مدرسه دخترانه بردم و به معلم‌ها فروختم بسته‌های 200 تومان، مدت‌ها بود که غذای گرم نخورده بودیم. شب با چند تخم‌مرغ و گوجه‌فرنگی خانه رفتم، شام که

نامه ی فرزاد کمانگر، معلم محکوم به اعدام، به دانش آموزانش

• فرزاد کمانگر معلم و فعال حقوق بشری بود که توسط دادگاه های جمهوری اسلامی به اعدام محکوم شد و حکم اعدامش در روز 19 اردیبهشت 1389 در زندان اوین به اجرا در آمد. او از زندان رجایی شهر کرج، نامه ای خطاب به دانش آموزان خود نوشته بود. فرزاد کمانگر چهارده سال در شهر کامیاران معلم بوده و در این نامه از دلالتی های خود سخن گفته است ...

بچه ها سلام،

دلم برای همه شما تنگ شده، اینجا شب و روز با خیال و خاطرات شیرینتان شعر زندگی میسرایم، هر روز به جای شما به خورشید روزبخیر میگویم، از لای این دیوارهای بلند با شما بیدار می‌شوم، با شما می‌خندم و با شما می‌خوابم. گاهی «چیزی شبیه دلنتگی» همه

وجود را میگیرد. کاش میشد مانند گذشته خسته از بازدید که آن را گردش علمی مینامیدیم، و خسته از همه هیاهوها، گرد و غبار خستگی‌هایمان را همراه زلالی چشمه روستا به دست فراموشی میسپردیم، کاش میشد مثل گذشته گوشمان را به «صدای پای آب» و تمنان را به نوازش گل و گیاه میسپردیم و همراه با سمفونی زیبای طبیعت کلاس درس‌مان را تشکیل میدادیم و کتاب ریاضی را با همه مجهولات زیر سنگی می‌گذاشتیم چون وقتی بابا نانی برای تقدیم کردن در سفره ندارد چه فرقی میکند، پی سه ممیز چهارده باشد یا صد ممیز چهارده، درس علوم را با همه تغییرات شیمیایی و فیزیکی دنیا به کناری می‌گذاشتیم و به امید تغییری از جنس «عشق و معجزه» لکه های ابر را در آسمان همراه با نسیم بدرقه میکردیم و منتظر تغییری میمانیدم که کورش همان همکلاسی پرشورتان را از سر کلاس راهی کارگری نکند و در نوجوانی از بلندای ساختمان به دنبال نان برای همیشه سقوط ننماید و ترکمان نکند، منتظر تغییری که برای عید نوروز یک جفت کفش نو و یک دست لباس خوب و یک سفره پر از نقل

و شیرینی برای همه به همراه داشته باشد. کاش میشد دوباره و دزدکی دور از چشمان ناظم اخصوی مدرسه الفبای کردیمان را دوره میکردیم و برای هم با زبان مادری شعر می‌سرودیم و آواز میخواندیم و بعد دست در دست هم میرقصیدیم و میرقصیدیم.

کاش میشد باز در بین پسران کلاس اولی همان دروازه بان میشدم و شما در رویای رونالدو شدن به آقا معلمتان گل میزدید و همدیگر را در آغوش میکشیدید، اما افسوس نمیدانید که در سرزمین ما رویاها و آرزوها قبل از قاب عکسمان غبار فراموشی به خود میگیرد، کاش میشد باز پای ثابت حلقه عمو زنجیرباف دختران کلاس اول میشدم، همان دخترانی که میدانم سالها بعد در گوشه دفتر خاطراتتان دزدکی مینویسید کاش دختر به دنیا نمی‌آمدید. میدانم بزرگ شده اید، شوهر میکنید ولی برای من همان فرشتگان پاک و بی‌آلایشی هستید که هنوز «جای بوسه اهورا مزدا» بین چشمان زیبایتان دیده میشود، راستی چه کسی میداند اگر شما فرشتگان زاده رنج و فقر نبودید، کاغذ به دست برای کمپین زنان امضاء جمع نمی‌کردید و یا اگر در این گوشه از «خاک فراموش شده

سفارتخانه های جمهوری اسلامی لانه ترور است!

مصاحبه با خلیل کیوان درباره یک توطئه ناکام رژیم علیه حزب کمونیست کارگری ایران

جمعه، 3 اردیبهشت 1389

ندای انقلاب: حزب کمونیست کارگری ایران اطلاعیه ای منتشر کرده است و در آن به یک توطئه ناکام رژیم علیه حزب اشاره کرده است. موضوع چیست؟ میتوانید این مساله را برای خوانندگان نشریه باز کنید؟ این توطئه چه بوده است؟

خلیل کیوان: همانطور که در اطلاعیه اعلام کردیم بابک شدیدی توسط مامورین وزارت اطلاعات برای اجرای یک توطئه علیه حزب بکار گرفته شده بود. او در نیمه راه این طرح جنایتکارانه پشیمان شد و ماجرا را برای ما و پلیس بر ملا کرد. بنا به اظهارات او طرحی برای ترور چند تن از اعضا رهبری حزب در دستور رژیم بود. ترور قرار بود در آلمان در یک جلسه گفت و شنود که چهار تن از اعضا رهبری حزب در آن شرکت داشتند با گاز سمی صورت گیرد. این اطلاعاتی است که در اختیار ما و پلیس سوئد قرار گرفته است. موضوع از طرف پلیس در حال پیگیری است.

ندای انقلاب: این اولین مورد است که شنیده میشود جمهوری اسلامی از این روش استفاده کرده است و یا میخواست استفاده کند. به چه صورت؟

خلیل کیوان: باید بر این تاکید کنم که منبع ما در مورد جزئیات طرح اظهارات بابک است. بنا به گفته او قرار بود یک قطعه ای که ابعاد آن در حد یک قوطی کبریت است به زیر میز پانل چسبانده شود. ضامن این دستگاه بسیار کوچک حاوی گاز سمی - که نوع آن برای ما ناروشن است- قرار بود با کنترل از راه دور رها شود و گاز که نه رنگ دارد و نه بو، محوطه اطراف میز پانل را پوشش دهد. بنا به گفته تروریست های جمهوری اسلامی که طرح را برای بابک شدیدی در یک محل مخفی در سوئد توضیح داده اند و فیلمی را هم از شکل و نحوه کار آن برایش نمایش داده اند، فقط ده دقیقه پس از رها کردن ضامن و پخش گاز، کار سخنرانان یکسره میشد. قرار بوده است تیمی در آلمان بابک را ملاقات و این قطعه را به وی تحویل دهند. و فردی هم از راه دور ضامن این دستگاه را آزاد کند. این موضوع در شکایت بابک به پلیس منعکس شده است.

ندای انقلاب: این اتفاق کی قرار بود رخ دهد؟ خلیل کیوان: در ماه ژانویه امسال یعنی حدود سه ماه قبل.

ندای انقلاب: چرا با این تاخیر در مورد آن صحبت میکنید؟

خلیل کیوان: ما باید سنجیده حرکت میکردیم. ابتدا باید مطمئن میشدیم که این اطلاعات واقعی است. در عین حال باید ابعاد مساله را تا حدی که ممکن بود روشن میکردیم. میخواستیم بدانیم حال که این توطئه عملی نشد، بدنبال چه هستند. بعلاوه، مدتی طول کشید تا بابک تصمیم بگیرد

علنی در مورد این مساله صحبت کند. همچنین، بایستی قبل از افشاگری در مورد این مساله، موضوع قانونی بجریان می افتاد. بلاخره، بابک به پلیس مراجعه کرد و از اینکه او را تحت فشار گذاشته و به همکاری کشانده اند و قصد داشته اند او را به

یک تله جنائی و تروریستی بکشانند، شکایت کرد. همزمان حزب هم شکایت خود را به پلیس ارائه داد.

اگر چه عضویت بابک در حزب عملاً خاتمه یافته بود اما در عین حال ما مراقب بودیم که زندگی او دستخوش ناملایمات بیشتری نگردد. میبینید که این کار ظرافتی داشت که مستلزم وقت و دقت بود و ما باید به همه آنها توجه میکردیم. طوری حرکت کردیم که نگذاشتیم وزارت اطلاعات از اینکه ما از موضوع مطلع شده ایم بونی ببرد. ما در این مدت درجه مراقبت های امنیتی مان را بالا بردیم و در عین حال همه فعالیت هایمان را بروال همیشگی ادامه دادیم.

ندای انقلاب: فکر میکنید چگونه میتوان جلو این توطئه ها و تلاشهای جمهوری اسلامی را گرفت؟

خلیل کیوان: اولاً اشکال فعالیت های امنیتی، تروریستی و سیاسی جمهوری اسلامی در خارج علیه مخالفین و احزاب و سازمانهای اپوزیسیون متنوع است. اینها را باید از هم تفکیک کرد. برخی از فعالیت های جمهوری اسلامی ظاهر سیاسی و فرهنگی دارد و تحت پوشش های مختلف به پیش برده میشود. " مرکز مطالعات ایران شناسی " در تورنتو که اخیراً افشا شد، یک نمونه متاخر است. جمهوری اسلامی نهادها و مراکز متعددی در خارج با بودجه هنگفت برای مقاصد سیاسی و امنیتی ایجاد کرده است. اینها را باید افشا کرد و حتی قانوناً در پی برچیده شدن آنها بود.

تحت فشار قرار دادن فعالین سیاسی و مخالفین رژیم در خارج از طریق فشار به بستگان آنها در ایران، روشی است که از طرف جمهوری اسلامی بکار گرفته میشود. ابعاد این مساله در برخی از کشورها، وسیع بوده است و نمونه هایی نیز افشا شده است. در سوئد این مساله بارها به رسانه ها و مطبوعات هم کشید شده است. نمونه های متعددی هم چه در سالهای گذشته و چه ماه ها و هفته ها و حتی روزهای اخیر به ما گزارش شده است. دور کردن برخی از اعضا از احزاب و سازمانها و یا حتی پاسپور کردن آنها و در موارد معدودی حتی به همکاری کشاندن آنها مثل نمونه فوق، از اهداف امنیتی و سیاسی رژیم در خارج کشور است. در واقع ایجاد فضائی که مردم بسمت مبارزه سیاسی و



بویژه احزاب و سازمانهای سیاسی کشانده نشوند، بخشی از استراتژی سیاسی امنیتی جمهوری اسلامی در خارج است. راه مقابله با این سیاست علنی کردن آن و تعرض محکم و قاطع به جمهوری اسلامی است. با خانواده هر کس تماس میگیرند بهتر است موضوع را علنی کند و آنرا به اهرم فشاری بر علیه جمهوری اسلامی تبدیل کند. تجربه نشان داده است که هر کس مقابله قاطع کند جمهوری اسلامی دست از سر خانواده آنها بر می دارد.

در دوره ای که با اعتراضات گسترده مردم روبرو هستیم مثل ده ماه گذشته، هر جا که فشار اپوزیسیون و مردم بر رژیم سنگین است، تقویت امثال توده ای اکثریتی ها و طرفداران موسوی و کروی نیز بخشی از استراتژی سیاسی امنیتی رژیم در خارج است. بی شک این سیاست رژیم نمیتواند مستقیماً از طریق خود رژیم به پیش برده شود. بخشی از اپوزیسیون باصطلاح اصلاح طلب که در همسایگی سیاسی محافل و شخصیت های اپوزیسیون مجاز قرار دارند و بویژه با توجه به اینکه بسیاری از شخصیت های آنها هم اکنون در خارج مستقر بودند در این راه خدمت شایانی به این سیاست رژیم داشته و دارند.

و بالاخره ضربه فیزیکی نیز میتواند در دستور جمهوری اسلامی باشد. این را نباید از نظر دور داشت. این یکی اما، کار بمراتب سخت تر و با پی آمدهای سیاسی سنگین برای جمهوری اسلامی خواهد بود. به همین خاطر این سیاست را در شرایط ویژه و یا در ابعاد محدودی بکار میبرند. تروریسم رژیم در خارج به این شکل، تابع موقعیت و توازن قوای سیاسی هر دوره است. آدمکشی همواره یک رکن اصلی سیاست جمهوری اسلامی بوده است. جمهوری اسلامی که آدمکش نباشد، سر پا نمیمانند.

جمهوری اسلامی در سالهای اول حکومت و حتی تا یک دهه، سیاست آدمکشی علنی را در دستور داشت. در داخل و خارج می کشت و ابائی هم نداشت که این را با صدای بلند اعلام کند. سالهای ۶۰ و ۶۱ که روزانه صدها نفر را اعدام و با صدای بلند برای رعب در جامعه آن را اعلام میکرد. در همان دهه اول حاکمیت جمهوری اسلامی، جوخه های ترور آن در دنیا علیه نیروهای اپوزیسیون و مخالفین سرشناس فعال بود. ترورهای وسیعی در خارج کشور توسط جمهوری اسلامی صورت گرفت. بطور علنی فتوای ترور صادر میکردند. سلمان رشدی نمونه برجسته و قربانی این سیاست بود. دوره ای هم میکشت و صدای آنرا در نمیآورد. بمرور حتی، وقتی میکشت انکار هم میکرد. قتل های

زنجیره ای را و قتل های اخیر را در نظر بگیرید. همه میدانند کار رژیم است. قتل ندا و تجاوزات کهریزک را دنیا میدانند کار خودشان است اما، خودشان انکار میکنند. این نشانه توازن قوا است. رژیمی است که زیر ضربات مردم دارد خرد میشود جرئت نمیکند سیاست ترور و آدمکشی علنی را در دستور بگذار و از آن دفاع کند. با هر ترور در خارج مرزها، دنیا روی سر رژیم خراب خواهد شد. قیمت گزافی باید بپردازد. مردم دنیا چهره جنایتکار این رژیم را بخوبی شناخته اند و مردمی که در ایران برای بزیر کشیدن آن خیز برداشته اند، دست رژیم را برای بکار گیری این سیاست بشدت بسته است. رژیم از انسجام کافی برای این سیاست برخوردار نیست. گاه گاه نقشه هایشان به بیرون درز میکند. اینها امکان بکارگیری سیاست ترور در خارج را بشدت محدود کرده است. با اینحال هر جا رژیم و در حد محدودی هم این سیاست را بخواهد در دستور بگذارد باید کل اپوزیسیون متحد در مقابل آن بایستند.

ندای انقلاب: آیا قصد ندارید با جزئیات بیشتر در این مورد صحبت کنید؟ چه برنامه ای در این زمینه دارید؟

خلیل کیوان: ما این موضوع هم از طریق قانونی و هم از طریق سیاسی دنبال میکنیم. یک سر این توطئه در سوئد و یک سر دیگر آن در آلمان بوده است. باید در هر دو کشور مساله دنبال شود. موضوع فی الحال در سوئد از نظر قانونی در جریان است. در آلمان هم پلیس از ماجرا مطلع شده است. باید تروریست هایی که در سوئد و آلمان در جریان این پرونده بوده اند به جامعه معرفی شوند. ما نشانه هایی داریم که سفارت جمهوری اسلامی در سوئد در این اقدام دست داشته است. پلیس و دولت های سوئد و آلمان موظف اند که این مساله را پیگیری و نتایج آن را به اطلاع عموم برسانند.

این توطئه نشان داد که سفارتخانه ها صرفاً مراکز سیاسی رژیم نیستند. اینها مراکز اطلاعاتی- امنیتی و سازماندهی ترور علیه مخالفین هم هستند. به همین خاطر باید سفارتخانه های رژیم و همه مراکز فرهنگی سیاسی آن بسته شوند. هرگونه رابطه دولتها و نهادهای بین المللی با رژیم آدمکش جمهوری اسلامی و سرکوبگران مردم ایران باید قطع شود. با تلاش و فعالیت گسترده مردم در خارج کشور میتوان و باید برای منزوی کردن بیشتر جمهوری اسلامی کار کنیم. باید برای اخراج نمایندگان جمهوری آدمکش اسلامی ایران از همه مراکز و نهادهای بین المللی با نیرو و شدت بیشتری کار کنیم. یک توطئه وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی علیه حزب کمونیست کارگری ناکام ماند.

بابک شدیدی

7 آوریل 2010

اریش فروم و رؤیای جامعه سالم

اقتدارگرا به بلوغ نرسیده است؛ او از نظر احساسی عقیم است. نه می‌تواند دوست بدارد و نه قادر است از خرد خود استفاده کند. کانت به انسان نهیب می‌زد که فهم و شعور خود را آزادانه به کار بیندازد و سرنوشت خود را به دست گیرد.

انسان جامعه مدرن، تاب تحمل آزادی را ندارد، زیرا آزادی از او می‌طلبد که اراده خود را به کار اندازد، تصمیم بگیرد و دست به عمل بزند. اما او که از حقارت خود باخبر است، تمام آزادی خود را به مقامی "برتر" وا می‌گذارد، تا برای او تصمیم بگیرد.

روانشناسی توده

در نظریات فروم نقد ریشه‌ای جامعه معاصر با "روانشناسی توده" آمیخته است. به نظر او در "نظام تودمگیر" فرد از خودبیگانه، که هرگونه ارزش و فردیتی را از دست داده، تلاش می‌کند با نزدیک شدن به مدار قدرت، برای خود هویت یا ماهیتی وام بگیرد. در عوض او استقلال و شخصیت فردی خود را گرو می‌گذارد.

اریش فروم به ناهنجاری‌های "خودآزاری" و "دگرآزاری" (مازوخسیم و سادیسیم) در نظریات فروید، جامعه اجتماعی می‌پوشاند، و از آن برای توضیح نظریه خود سود می‌جوید. خودآزاری به درد سلطه‌پذیری می‌آید و دگرآزاری به درد سلطه‌جویی بر دیگران. فروم تأکید می‌کند که این دو پدیده به یکسان بیمارگونه هستند، لازم و ملزوم یکدیگر و مکمل هم هستند.

فردی که دچار مازوخسیم است، از فرط ناتوانی، ضعف و حقارت، خود را به مقام یا مرجعی نیرومند مرتبط می‌کند. فرد که از رابطه‌ای آزاد و برابر با دیگران ناتوان است، تمام احساس و علاقه خود را به مقام یا مرجعی نیرومند منتقل می‌کند، تا در پیوند با "قدرت بزرگ" خود نیز احساس "بزرگی" کند. او با پیروی از یک مقام، یک حزب سیاسی، یک کیش، یک رهبر است که احساس وجود می‌کند.

فروم نشان می‌دهد که مراجع قدرت، در چنگ ناهنجاری سادیسیتی اسیر هستند؛ افراد قدرت‌طلب، درست مانند افراد زیر فرمان خود، بیمار هستند و از ناتوانی برقراری ارتباط سالم با دیگران رنج می‌برند.

آزادی مثبت

به عقیده فروم انسان با پرورش درست، اعتلای روحی و تکیه بر عشق و خرد، می‌تواند به وجه مثبت آزادی دست یابد. او می‌تواند آزاد باشد، اما از دیگران جدا نباشد. فروم عقیده دارد که هنرمندان با تکیه به نیروی آفرینش به این سعادت دست می‌یابند.

افراد بشر به یاری آزادی مثبت و فعالیت خودانگیخته، بر وحشت تنهایی غلبه می‌کنند، به وحدتی هماهنگ با دنیا دست می‌یابند، و فردیت خود را حفظ می‌کنند. آدمیان با تکیه بر دو عامل نیروبخش عشق و کار، به گونه‌ای فعال و مثبت در رابطه‌ای هماهنگ و متعادل با جامعه پیوند می‌خورند.

نظریات اریش فروم در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بر گروه‌های بزرگی از مردم، به ویژه جوانان و روشنفکران تأثیر گذاشت، و آثار او خوانندگان بی‌شمار داشت. بسیاری از کتاب‌های این اندیشمند برجسته به زبان فارسی نیز ترجمه شده است. ■

علی امینی. تحریریه: رضا نیکجو

است. انسان آزاده، از عالم بیرون و احکام رایج فرمان نمی‌برد، بلکه تنها به ندای وجدان خود گوش می‌دهد. او می‌تواند با بارور ساختن توانایی‌ها و استعداد‌های ذاتی، شخصیت و خویشن خویش را تحقق بخشد.

فروم به نقش نیروهای درونی و توانایی‌های شخصی، و همچنین اهمیت اصول اخلاقی باور دارد. او برخلاف مارکس، انسان را تنها عاملی در مناسبات تولیدی نمی‌داند، بلکه او را در رشته‌ای از روابط شخصی و عاطفی درگیر می‌بیند.

فروم به روابطی هماهنگ، سازنده و مسئولانه با دیگران اهمیت می‌دهد. به نظر او عشق انسان را با علقه‌ای درونی، آزادانه و شوق‌آمیز با "دیگری" پیوند می‌دهد.

جایگاه عشق

فروم نیاز به همبستگی عاطفی را در کتاب "هنر عشق ورزیدن" با بیانی پرکشش تشریح کرد، به گونه‌ای که این کتاب به اثری پرفروش بدل شد. از نظر فروم عشق معنایی فراگیر دارد و نیرویی است که انسان را در رابطه‌ای آزاد با جهان پیرامون پیوند می‌دهد. عشق اکسیری است که انسان را در برابر تمام آفت‌های جامعه مدرن ایمن می‌کند.

نزد فروم، با عشق انسان از خود می‌گذرد و با دیگران همبسته می‌شود، بی آنکه هویت و استقلال خود را از دست بدهد. از نظر او عشق ورزیدن با هوسرانی و ولنگاری سازگار نیست، بلکه وظیفه‌ای دشوار است که با احترام و احساس مسئولیت نسبت به دیگری همراه است.

فروم معتقد بود که عشق بهترین نوع ارتباط و تنها راه غلبه بر تنهایی، اضطراب روحی و پریشانی درونی است. اما در شرایط حاکم، معمولاً وجه ناسالم ارتباط است که در قالب سلطه و اقتدار بر روابط انسانی غلبه می‌کند.

سلطه و سرکوب فردیت

با قدرت گرفتن نظام‌های توتالیتر (تامگرا) در قرن بیستم بسیاری از اندیشمندان به این پدیده توجه کردند. فروم که از نزدیک شاهد عروج نظام جنون‌آمیز آدولف هیتلر بود، از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی به مطالعه این پدیده تاریخی پرداخت. او از نیروی نامفهوم و مرموز قدرت سخن می‌گوید که حتی در جامعه‌ای "متمدن و پیشرفته" گویی انسان‌ها را جادو می‌کند و عنصر خرد را در آنها می‌کشد.

فروم جانیامیهی نظر خود را در کتاب "گریز از آزادی" تشریح کرده است که به سال ۱۹۴۱ منتشر شد. او در این کتاب به یک معضل یا ناهنجاری اساسی توجه می‌دهد: آدمیان با تلاش و مبارزه آزادی را کسب می‌کنند، اما پس از دستیابی به آن، از آن فرار می‌کنند.

پاسخی که فروم می‌دهد به طور خلاصه این است که جامعه مدرن با مجموعه‌ای از مکانیسم‌های بیمارگون، انسان را زیون و پریشان بار می‌آورد. انسان مخلوق این جامعه، قادر نیست از آزادی بهره ببرد، زیرا توان تحمل بار مسئولیت را در خود نمی‌بیند. در نتیجه به سادگی از آزادی می‌گذرد، به عبودیت و بندگی روی می‌آورد. این فراگرد، موقعیتی مناسب برای خودکامگان و عوام‌فریبان فراهم می‌سازد تا قدرت جابرانه خود را بر افراد زیون و بی‌اراده حاکم کنند.

به نظر فروم، انسان عاجز و درمانده به اقتدار روی می‌آورد، تا ناتوانی خود را بپوشاند. شخصیت

برخوردار است.

فروم به طور ساده و خلاصه اعتقاد دارد که جامعه معاصر به صورت مضاعف انسان را به بیگانگی محکوم می‌کند: نخست نیازهای اساسی او را سرکوب می‌کند، و در نتیجه او را به اخوردگی و بیزاری می‌راند. در مرحله بعدی جامعه ضربه شدیدتری بر روان فرد وارد می‌آورد: به جای توجه به نیازهای واقعی انسان، نظام مسلط برای فرد نیازهایی کاذب و جعلی می‌سازد، که با روح و روان او ناسازگار هستند. اینجا جامعه فرد را با هستی خود بیگانه می‌کند.

برداشت‌های اجتماعی فروم به آموزه‌های مکتب فرانکفورت و "نظریه انتقادی" نزدیک است. این مکتب هشدار می‌دهد که جامعه پیشرفتهی سرمایه‌داری، با وجود نیل به "روشنگری"، هرگز از بربریت و وحشیگری در امان نیست و انسان را با مخاطراتی تازه تهدید می‌کند. چه بسا انسان ابتدایی با تعادل و هماهنگی بیشتری با جامعه خود زیست می‌کند.

فروم، به پیروی سنت اومانیسیم، به پاکی ذات بشر باور دارد. به عقیده او این "جامعه بیمار" است که زندگی را از محتوا تهی می‌کند، افراد را به پریشانی و بی‌اعتمادی سوق می‌دهد و مانع رشد و شکوفایی استعداد آنها می‌شود. او در کتاب "جامعه سالم" توضیح می‌دهد که جامعه معاصر با ایجاد عدم امنیت در اعضای خود، آنها را به سوی ناسازگاری و پریشانی ذهنی می‌راند.

آفت‌های تمدن ماشینی

اریش فروم در کاوش ریشه‌های بیگانگی انسان در جامعه مدرن از نظریات مارکس بهره می‌گیرد. مارکس به تفصیل به فرایند بیگانگی تولیدکنندگان در روند تولید پرداخته است. افزون بر این او در نظریه خود از روندهایی مانند سیر غیرعقلانی تولید، چیرگی قوانین و مقدرات بازار بر سرنوشت افراد و همچنین از نظامی سخن گفته است که همه چیز، از جمله هویت انسان را به شیئی بدل می‌کند و آن را با "ارزش کالایی" می‌سنجد.

این نظریات هم در رشد آموزه‌های مکتب فرانکفورت مؤثر بود، و هم در کار پژوهشی برخی از اندیشمندان مارکس‌گرا، مانند هربرت مارکوزه، ویلهلم رایش و اریش فروم گسترش یافت.

فروم اعتقاد دارد که در جامعه مدرن انسان بر فعالیت خود مسلط نیست، بلکه برده و اسیر آن است. او تنها مهره‌ای کوچک در ماشین تولید است که به او دستور می‌دهد: «پرسش ممنوع، تفکر انتقادی ممنوع، دلبستگی و علاقه ممنوع، تا گردونه‌ی تولید بدون هیچ مشکلی بچرخد.»

نظام اجتماعی غیرعادلانه ماهیت فردی انسان را نابود می‌کند، تا از او یک "آدمک" بی‌اراده بسازد. برای رسیدن به این هدف، جامعه سرمایه‌داری گونه‌هایی از "منش" بیمارگونه پدید می‌آورد که شناسه‌های اصلی آن: اضطراب، بی‌اعتمادی، بدبینی و دشمنی با دیگران است.

شخصیت سالم

به عقیده فروم انسان تندرست تنها در جامعه‌ای سالم پرورش می‌یابد. اما او تأکید می‌کند که با تلاش معنوی و با تکیه بر فضیلت اخلاقی، فرد می‌تواند در جامعه‌ای تباه نیز به سلامت و آرامش برسد. در همین رابطه فروم نظریه اخلاقی خود را مطرح می‌کند که تا حدی به اخلاق خردگرای کانتی وامدار



23.03.2010

Großansicht des Bildes mit der Bildunterschrift:

تتها در جامعه‌ای سالم پرورش می‌یابد.

اریش فروم از اندیشمندان تأثیرگذار قرن بیستم

اریش فروم در پیوند با نظریات فلسفی و اجتماعی قرن بیستم پرورش یافت و دیدگاه نظری او از آمیزش و هم‌نشینی اندیشه‌ها و گرایش‌های گوناگون شکل گرفت. او موفق شده بود از برگزینش یا "التقاط" نظریات گوناگون به نظریه‌ای منسجم در نقد جامعه معاصر برسد و آن را در رشته‌ای از آثار خواندنی عرضه کند.

اریش فروم به سال ۱۹۰۰ در شهر فرانکفورت، در غرب آلمان، به دنیا آمد. در دانشگاه‌های هایدلبرگ و مونیخ و انستیتوی روانکاوای برلین در رشته‌های فلسفه و روانشناسی به تحصیل پرداخت. با به قدرت رسیدن رژیم رایش سوم در آلمان (۱۹۳۳) او نیز مانند هزاران اندیشمند و روشنفکر دیگر، میهن خود را ترک کرد و به مهاجرت رفت. فروم پس از اقامتی کوتاه در ژنو، در سال ۱۹۳۴ به آمریکا رفت و تابعیت این کشور را پذیرفت. او در دانشگاه کلمبیای نیویورک به تدریس مشغول شد و در محافل علمی گوناگون به کار و پژوهش پرداخت. فروم در سال ۱۹۵۰ به مکزیک رفت و رشته‌ی روانکاوای را در دانشگاه مکزیکوسیتی تأسیس کرد. فروم در سالهای پایانی زندگی به سویس رفت و در ۱۹۸۰ درگذشت.

محیط اجتماعی ناهنجار

عزیمتگاه نظریه فروم، مانند تمام اندیشمندان دوران معاصر، مطالعه سرنوشت تیره‌ی انسان، و تأمل بر یک پرسش ساده است: انسان قرن بیستم بر قله دستاوردهای عظیم مادی و معنوی قرار گرفته و به رفاه و آسایشی دست یافته که در سراسر تاریخ بی‌سابقه است، اما این انسان در طول تاریخ خود به ندرت خود را تا این حد درمانده و تیره‌روز دیده است. چرا؟

فروم در جستجوی پاسخ به آثار دو متفکر بزرگ تکیه می‌کند، اما در نظریات خود به هیچ کدام دربست وفادار نمی‌ماند: کارل مارکس و زیگموند فروید. نظریه فروم بر پایه‌ی شناختی دوگانه شکل می‌گیرد: انسان در زندگی احساس سعادت نمی‌کند، زیرا جامعه به نیازهای اساسی او پاسخ نمی‌گوید و علائق و غرایز اصلی او را سرکوب می‌کند. فروم تا اینجا به فروید پای‌بند است، اما برخلاف او، علت را نه در سرکوب رانه‌ها و کشش‌های جنسی (لیبیدو) بلکه در ناهمواری شرایط اجتماعی و کاستی‌های فرهنگی می‌بیند.

پلای بیگانگی در جامعه مدرن

فروم، در نقد جامعه معاصر، مانند اندیشمندان هم‌روزگارش در مکتب فرانکفورت، به نقد مارکسی جامعه سرمایه‌داری تکیه دارد. عارضه "ازخودبیگانگی" در این نقد از جایگاهی محوری

مردم تبریز خاطره " هوارد باسکرویل " را فراموش نکرده اند

روزنامه ی نیویورک تایمز



نداریم. هوارد باسکرویل پاسپورت سیاه آمریکائی خود را به سرکنسول آمریکا ارائه داد و گفت : من دیگر آمریکائی نیستم.

فروردین ماه سال 1288 شمسی بود و تبریز روزهای سختی را می گذراند . از شب تا سحر و از پگاه تا غروب، گلوله های توپ و تفنگ بود که از هر سو بر سر مردم شهر میبارید و شهر از چهار طرف چنان در محاصره بود که بیم گرسنگی، همه را پریشان خاطر کرده بود و سختی نان و خوار بار و تلاشهای خدعه آمیز کنسولهای روس و انگلیس سردار و سالار را بر آن داشت که بار دیگر به جنگ بزرگی برخیزند و این بار غرب تبریز را برگزیده بر آن شدند که به شب غازان که یکی از لشکرگاهای صمد خان شجاع الدوله بود یورش برند و چون بسیج نیرو می کردند باسکرویل چنین خواست که فوج نجات در این تاخت پیش جنگ باشد.

صبح دوشنبه 30 فروردین 1288/18 آوریل 1909 اولین کسی که قدم به میدان جنگ گذاشت و فوج خود را فرمان حمله داد باسکرویل بود و نخستین کسی هم که هدف تیر دشمن گردید و جان سپرد باز باسکرویل بود . گلوله پیشانی هوراد را شکافته و باعث شهانتش شده بود.

روز بعد، مردم تبریز در یک آیین پرشکوه و با شرکت مجاهدان و پیشوایان آنها، شاگردان باسکرویل و آمریکاییان تبریز، پیکر او را تشییع کردند و در گورستان ویژه آمریکاییان به خاک سپردند.

بعد از شهادت باسکرویل در تبریز که بشدت گلوله باران می شد چنان مراسم بزرگداشتی برای باسکرویل برگزار شد که سابقه نداشت.

مردم تبریز برای قدردانی از رشادتهای باسکرویل فرشی را با نقش تصویر باسکرویل بافته و آنرا همراه تفنگ و مقداری پول که جمع آوری کرده بودند به سرکنسول آمریکا در تبریز تحویل دادند تا به مادر باسکرویل که در آمریکا زندگی میکرد برساند.

سرکنسول آمریکا در تبریز از قبول پول خودداری کرد ولی تفنگ و قالی را برای رساندن به مادر باسکرویل قبول کرد.

در 30 فروردین 1338، آیین پنجاهمین سالگرد درگذشت باسکرویل در تبریز، به کوشش برخی از اعضای باقی مانده از «فوج نجات» برگزار گردید و تالار دبیرستان پروین (موریل پیشین) به نام «تالار باسکرویل» نامگذاری شد.

از مهم ترین قالی های مشروطه ، قالیچه ایست که پس از شهادت هوارد باسکرویل آمریکایی به جهت سپاسگذاری از وی به دست زنان تبریزی بافته شد ، طرح آن ، لچک ترنجی و حواشی قالیچه نیز دارای طرح قاب قابی است ، به احتمال زیاد تمام پشم دارای رنگ متن روناسی بوده ، لچکهای اطراف نیز دارای طرح سرو نازهای مارپیچ زیبا است ، در ترنج آن تصویر باسکرویل با مهارت و چیره دستی زیاد نقش بسته ، همچنین در اطراف قاب ترنج به دو زبان نوشته شده :

یاد و خاطره هوراد باسکرویل و همه شهدای آذربایجان گرامی باد. ■

باسکرویل و همه شهدای آذربایجان گرامی باد. لینک روزنامه نیویورک تایمز:

فردا یکصدمین سالروز شهادت معلم آمریکائی " هوارد باسکرویل " در جریان انقلاب مشروطه آذربایجان هست. روزنامه نیویورک تایمز در مقاله ای به این موضوع پرداخته است.

باسکرویل در دهم ماه آوریل 1885 میلادی در محل نارث پلاته امریکا (ایالت نبر اسکا) متولد شد و در کالج این ایالت تحصیلات مقدماتی خود را انجام داد . از باسکرویل دست نوشته ای به جا مانده است که از علاقه او به پژوهش درباره زبان و فرهنگهای بیگانه حکایت دارد.

این جوان امریکایی، تحصیلات خویش را در دارالفنون "بزاستن" به پایان رساند.

در پاییز سال 1908 به دعوت مدرسه مموریان تبریز، جهت تدریس به ایران آمد و در حالی که بیش از 23 سال نداشت شروع به تدریس کرد.

این جوان پاک درون چون به تبریز رسید و سراسر شهر را پر از جوش و خروش یافت . خروش بجوش آمد و به آزادی خواهان دلبستگی پیدا کرد. با شریف زاده که از معلمان مدرسه مموریان بود ارتباط گرمی پیدا کرد و شهادت آن سید بزرگوار دل جوان امریکایی را تکان داد و شب و روز نا آرام گردانید . وی که در آمریکا دوره سربازی دیده بود و بعنوان یک افسر نیروی دریائی خدمت کرده بود و در آن زمینه اطلاعاتی داشت جوانانی را زیر دست خود گرفته مشق نظامی یاد میداد . برای این که سرکنسول آمریکا و مدرسه آگاهی نیاید حیات ارک را برای این کار برگزید و دسته خود را " فوج نجات " نامید. کنسول وقت آمریکا، با توجه به سیاست دولت متبوع خود در حفظ بی طرفی، کوشید تا باسکرویل را از اینگونه کارها باز دارد.

باسکرویل با رد درخواست کنسول آمریکا، همراه یکی از روزنامه نگاران ایرلندی به نام مورا، آشکارا به یاری مشروطه خواهان تبریز برخاست و حتی از پذیرش درخواست ستارخان برای بازگشت به مدرسه و ادامه تدریس نیز، سرباز زد. او می گفت: تنها فرق من با این مردم، زادگاه است و این فرق بزرگی نیست.

سرکنسول آمریکا هوارد باسکرویل را دعوت و به وی گفت جنگ تبریز موضوع داخلی ایران هست و ما حق دخالت در موضوعات داخلی ایران را

یکی از لشکرگاهای صمد خان شجاع الدوله بود یورش برند و چون بسیج نیرو می کردند باسکرویل چنین خواست که فوج نجات در این تاخت پیش جنگ باشد .

صبح دوشنبه 30 فروردین 1288/18 آوریل 1909 اولین کسی که قدم به میدان جنگ گذاشت و فوج خود را فرمان حمله داد باسکرویل بود و نخستین کسی هم که هدف تیر دشمن گردید و جان سپرد باز باسکرویل بود . گلوله پیشانی هوراد را شکافته و باعث شهانتش شده بود.

روز بعد، مردم تبریز در یک آیین پرشکوه و با شرکت مجاهدان و پیشوایان آنها، شاگردان باسکرویل و آمریکاییان تبریز، پیکر او را تشییع کردند و در گورستان ویژه آمریکاییان به خاک سپردند.

بعد از شهادت باسکرویل در تبریز که بشدت گلوله باران می شد چنان مراسم بزرگداشتی برای باسکرویل برگزار شد که سابقه نداشت. مردم تبریز برای قدردانی از رشادتهای باسکرویل فرشی را با نقش تصویر باسکرویل بافته و آنرا همراه تفنگ و مقداری پول که جمع آوری کرده بودند به سرکنسول آمریکا در تبریز تحویل دادند تا به مادر باسکرویل که در آمریکا زندگی میکرد برساند.

سرکنسول آمریکا در تبریز از قبول پول خودداری کرد ولی تفنگ و قالی را برای رساندن به مادر باسکرویل قبول کرد.

در 30 فروردین 1338، آیین پنجاهمین سالگرد درگذشت باسکرویل در تبریز، به کوشش برخی از اعضای باقی مانده از «فوج نجات» برگزار گردید و تالار دبیرستان پروین (موریل پیشین) به نام «تالار باسکرویل» نامگذاری شد.

از مهم ترین قالی های مشروطه ، قالیچه ایست که پس از شهادت هوارد باسکرویل آمریکایی به جهت سپاسگذاری از وی به دست زنان تبریزی بافته شد، طرح آن، لچک ترنجی و حواشی قالیچه نیز دارای طرح قاب قابی است، به احتمال زیاد تمام پشم دارای رنگ متن روناسی بوده، لچکهای اطراف نیز دارای طرح سرو نازهای مارپیچ زیبا است، در ترنج آن تصویر باسکرویل با مهارت و چیره دستی زیاد نقش بسته، همچنین در اطراف قاب ترنج به دو زبان نوشته شده: یاد و خاطره هوراد

فردا یکصدمین سالروز شهادت معلم آمریکائی " هوارد باسکرویل " در جریان انقلاب مشروطه آذربایجان هست. روزنامه نیویورک تایمز در مقاله ای به این موضوع پرداخته است.

باسکرویل در دهم ماه آوریل 1885 میلادی در محل نارث پلاته امریکا (ایالت نبر اسکا) متولد شد و در کالج این ایالت تحصیلات مقدماتی خود را انجام داد. از باسکرویل دست نوشته ای به جا مانده است که از علاقه او به پژوهش درباره زبان و فرهنگهای بیگانه حکایت دارد.

این جوان امریکایی، تحصیلات خویش را در دارالفنون "بزاستن" به پایان رساند.

در پاییز سال 1908 به دعوت مدرسه مموریان تبریز، جهت تدریس به ایران آمد و در حالی که بیش از 23 سال نداشت شروع به تدریس کرد .

درس عمده او تاریخ عمومی بود، ولی بعدا به موجب درخواست شاگردان ارشد و بعضی از معلمان مثل مرحوم شریف زاده ، کلاسی نیز برای تدریس حقوق بین المللی دایر کردند.

این جوان پاک درون چون به تبریز رسید و سراسر شهر را پر از جوش و خروش یافت . خروش بجوش آمد و به آزادی خواهان دلبستگی پیدا کرد. با شریف زاده که از معلمان مدرسه مموریان بود ارتباط گرمی پیدا کرد و شهادت آن سید بزرگوار دل جوان امریکایی را تکان داد و شب و روز نا آرام گردانید . وی که در آمریکا دوره سربازی دیده بود و بعنوان یک افسر نیروی دریائی خدمت کرده بود و در آن زمینه اطلاعاتی داشت جوانانی را زیر دست خود گرفته مشق نظامی یاد میداد . برای این که سرکنسول آمریکا و مدرسه آگاهی نیاید حیات ارک را برای این کار برگزید و دسته خود را " فوج نجات " نامید. کنسول وقت آمریکا، با توجه به سیاست دولت متبوع خود در حفظ بی طرفی، کوشید تا باسکرویل را از اینگونه کارها باز دارد. باسکرویل با رد درخواست کنسول آمریکا، همراه یکی از روزنامه نگاران ایرلندی به نام مورا، آشکارا به یاری مشروطه خواهان تبریز برخاست و حتی از پذیرش درخواست ستارخان برای بازگشت به مدرسه و ادامه تدریس نیز، سرباز زد. او می گفت: تنها فرق من با این مردم، زادگاه است و این فرق بزرگی نیست.

سرکنسول آمریکا هوارد باسکرویل را دعوت و به وی گفت جنگ تبریز موضوع داخلی ایران هست و ما حق دخالت در موضوعات داخلی ایران را نداریم. هوارد باسکرویل پاسپورت سیاه آمریکائی خود را به سرکنسول آمریکا ارائه داد و گفت : من دیگر آمریکائی نیستم.

فروردین ماه سال 1288 شمسی بود و تبریز روزهای سختی را می گذراند . از شب تا سحر و از پگاه تا غروب، گلوله های توپ و تفنگ بود که از هر سو بر سر مردم شهر میبارید و شهر از چهار طرف چنان در محاصره بود که بیم گرسنگی، همه را پریشان خاطر کرده بود و سختی نان و خوار بار و تلاشهای خدعه آمیز کنسولهای روس و انگلیس سردار و سالار را بر آن داشت که بار دیگر به جنگ بزرگی برخیزند و این بار غرب تبریز را برگزیده بر آن شدند که به شب غازان که

تجمعات و اعتراضات در واکنش به اعدامها



گزارشی از مهدی حویزی از تظاهرات علیه اعدامهای اخیر در میدان مل لستمن یکشنبه ۱۶ مه ۲۰۱۰



به دنبال اعدام بی رحمانه پنج زندانی سیاسی در تهران توسط جمهوری اسلامی ایران، مراسم دیگری به دعوت "خانه کورد" در عصر روز یکشنبه ۱۶ مه ۲۰۱۰، در میدان مل لستمن شهر تورنتو برگزار شد. این مراسم با استقبال گروه های مختلف سیاسی و اجتماعی قرار گرفت.

در این گردهمایی اعتراضی، حاضران با در دست داشتن تصاویر اعدام شدگان و زندانیان سیاسی و نیز سر دادن شعار، و با سخنرانی جنایات رژیم جمهوری اسلامی را محکوم کرده و خواهان بر کناری این رژیم شدند.

در این برنامه نمایندگانی از "خانه کورد"، حزب کوموله، بنیاد فرهنگ و ادبیات آذربایجان، انجمن دفاع از زندانیان آذربایجان (اداپ)، شورای ملی مقاومت ایران، کمیته هیستگ با مردم ایران، نماینده ریچموند هیل (پارلمان) دکتر رضا مریدی و جمعی از دانشجویان و زندانیان سیاسی سابق و فعالین حقوق بشر حضور داشتند. ■



تظاهرات در مقابل مرکز مطالعات ایرانشناسی وابسته به سفارت جمهوری اسلامی (تورنتو) سه شنبه ۱۱ می ۲۰۱۰ ساعت ۲-۱۲ بعد از ظهر



بابک آزاد
جمعه ۱۴ مه ۲۰۱۰

شدگان بر در و دیوار آن به روشنگری بر علیه جنایات رژیم پرداخته شد. در باران و سرمای روز پنجشنبه ۱۳ ماه مه نیز در یکی از پر رفت و آمدترین چهار راه های شهر تورنتو با سر دادن شعارهایی: "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "مرگ بر جمهوری اسلامی" و ... به تظاهرات پرداختند.

در پی اعدام پنج نفر از جوانان مبارز و شجاع: شیرین علم هولی، فرزاد کمانگر، مهدی اسلامیان، فرهاد وکیلی و علی حیدریان توسط رژیم جمهوری اسلامی در سحرگاه روز ۲۴ اردیبهشت، موج خشم و نفرت بی پایانی در ایرانیان داخل و مقیم خارج از کشور برانگیخته شد.

مردم مبارز و آزادیخواه در هر کجای جهان که بودند در اعتراض به این جنایت جمهوری



تظاهرات جمعه ۱۴ ماه می در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در اتاوا - عکس: بابک آزاد

در روز جمعه ۱۴ ماه نیز ایرانیان آزاد مقیم تورنتو با همکاری و سازماندهی قابل تحسینی از صبح زود به سمت اتاوا، پایتخت کانادا، حرکت و با همراهی ایرانیان مقیم شهر مونترال و اتاوا در مقابل سفارت جمهوری اسلامی تجمع کرده و به تظاهرات پرداختند. تظاهرکنندگان خشم و نفرت عمیق خود نسبت به جنایات رژیم جمهوری اسلامی را با سر دادن شعار و پرتاب سنگ به سمت ساختمان سفارت ابراز داشتند.

در این اعتراضات از احزاب، سازمانها و فعالین سیاسی و حقوق بشر مختلف شرکت جسته و با یکدیگر صمیمانه به همکاری پرداختند. این تجمعات و تصاویر قربانیان مورد توجه تعداد زیادی از عابرين قرار گرفت و برخی نیز در پشتیبانی و محکومیت جنایات جمهوری اسلامی دقایقی در کنار تظاهرکنندگان ایستادند. ■

اسلامی، به آکسیون و تظاهرات پرداختند و مراکز وابسته به رژیم اسلامی را مورد حمله و یورش قرار دادند. شهر تورنتو نیز روزانه شاهد اعتراضات و تظاهرات متعددی توسط ایرانیان آزادیخواه بود.

در روز یکشنبه ۹ ماه مه ۲۰۱۰ در میدان "مل لستمن" ایرانیان تورنتو تجمع کردند و بر علیه جمهوری اسلامی شعار سر داده و سخنرانی کردند.


در روز دوشنبه ۱۰ ماه مه ۲۰۱۰ در مقابل پارلمان انتاریو کنفرانسی مطبوعاتی برگزار شد.

در روز سه شنبه ۱۱ ماه مه در مقابل "مرکز مطالعات ایران شناسی" متعلق به سفارت جمهوری اسلامی، واقع در ۲۹۰ خیابان شپرد غربی در شهر تورنتو تجمع کرده و با نوشتن شعارهایی مانند "مرگ بر جمهوری اسلامی" و نصب عکسهای اعدام

روشنگر متعلق به شماست!

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید!

Courage is not the absence of fear, rather a principle which has priority over fear!




**شما میتوانید با وکیل
فارسی زبان مشاوره کنید.**

**WALTER FOX
& ASSOCIATES
BARRISTERS**

Sayeh Hassan, B.A. LL.B
Walter Fox B.A., LL.B
CRIMINAL LAW SINCE 1967

The Sherman Centre — Richmond Tower
Suite 312, 100 Richmond Street West
Toronto, Ontario M5H 3K6

Ph: 416-363-9238
Fax: 416-363-9230
foxoffice@justlaw.ca



Vancouver | Toronto | Ottawa | St. John

Advanced Computer



انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل
فروش، تعمیر و تدریس
New & used
By Appointment only

نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل

- خدمات و کرایه سیستم صوتی
- عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم
- XBOX 360 & Ps3
- تعمیر و فروش اکس باکس و پلی استیشن
- LCD projector, Camera & Sound Systems Rental





تلفن های تماس:
(416) 759-3396
(416) 471-7138

بابک یزدی
جنب پلازای ایرانیان

6061 Yonge St Suit: 1004
Website: www.advancedcomputer.info
Email: advanced.computer@live.com
or babakyazdi@yahoo.com

راهکارهای تاریخ

ما کجای تاریخ ایستاده ایم و به کدام سو باید برویم؟

سیامک ستوده

برای خرید با شماره و ای میل زیر تماس بگیرید
905-237-6661
Rowshangar1@yahoo.com
سرای بامداد، پگاه (تورنتو)، طپش (مونترال)،
شرکت کتاب (لس آنجلس)
بها: ده دلار



ما در آستانه ی چنان انقلاب عظیمی قرار گرفته ایم که اگر ناممکن ترین افق ها را هم در برابر خود قراردهد، از انرژی و نیروی لازم برای دست یافتن به آن ها برخوردار خواهد بود. این انرژی از ابعاد عظیم و غیر قابل باور جنایات و سرکوب هائی برمی خیزد که طی 30 سال توسط جانی ترین جمهوری ی تاریخ و یک حکومت سیاه مذهبی بر توده های مردم اعمال شده است. لازمه ی این کار البته آنست که توده های کارگر و زحمتکش که نیروی محرکه ی اصلی ی این انقلاب را تشکیل می دهند، نسبت به این افق ها و رابطه ی تنگاتنگی که تحقق آنها باارزوها و خواست های پایه ای شان دارد، روشن و آگاه گردند. اینکه آیا نیروها و عناصر پیشرو قادر به انجام این کار شگرف خواهند شد یا نه، به آینده مربوط است. اما آنچه راکه ازهم اکنون و با قاطعیت میتوان پیش بینی کرد آنست که اینکه این افق ها تا چه حد و تا کجا توسط انقلاب آتی گشوده و فتح خواهند شد، دقیقاً بستگی به ژرفای آگاهی و وقوف خود آنها، یعنی توده های انقلاب کننده، باین افق ها خواهد داشت. آگاهی همینکه به میان توده ها برود به نیروی مادی برای تحقق خود مبدل خواهد شد.